

اسناد "سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر" سالهای ۱۳۶۰ - ۱۳۶۵

Site „Asnad Razmadegan 1360- 1365“: <http://www.dialogt.org/razmandegan>
از رفیق داریوش کائندبور



ضمیمه - ۱

مبارزه طبقاتی

و ضد انقلاب بورژوازی در ایران

۱۳۵۶ - ۱۳۶۰

(بخش سوم)

رزمندگان آزادی طبقه کارگر

جنبش انقلابی نوین و منازعات درون بورژوازی

بدین سان دوجریانی که پیش از قیام ، یکی در رهبری خدا انقلابی و کاذبی که جنبش را مهار و منحرف و بالاخره سرکوب نمود و دیگری در جنبش انقلابی که موقتاً تحت شرایط عینی و ذهنی آنزمان ، علیرغم خواسته‌ها و انگیزه‌های انقلابی اش به این رهبری تن سپرد و فقط با قیام نشان داد که از سیاست وی خارج می‌شود ، تبلور یافته بود ، پس از قیام و دقیق‌تر در بحبوحه قیام رو درروی هم قرار گرفتند .

دستگاه دولتی وحشیانه‌تر و مستقیماً با آخرین حربه یعنی زور و سرنیزه و سرکوب در برابر جنبش انقلابی نوین جبهه گشود . ابعاد جنبش که پس از ۲ سال و با اقدام به قیام به هیچیک از خواسته‌های خود دست نیافته بود ، از همان ابتدا وسیع و مطالبات مطروحه آن بمراتب عمیقتر از سالهای پیش و بخصوص مستقیماً بر علیه منافع بورژوازی و هیات حاکمه جدید بود . از این‌رو شناعات عظیم‌تر و سرکوب خونین و متمرکز بورژوازی بهمین تناسب ، جهت حفظ بنیادهای رژیم سرمایه‌داری ضرورت می‌یافت .

گرچه اشار و گروههایی از خردۀ بورژوازی ، خصوصاً خردۀ بورژوازی مرفه شهری در پی حاکمیت "جدید" برآء افتادند و عناصر بسیاری از آنان برای تحکیم دستگاه دولتی در موقعیت‌های بوروکراتیک و نظامی واقع شدند ، لیکن بطور کلی پس از بهمن ماه ۵۷ مبارزات دمکراتیک در سطوح طبقه کارگر و خردۀ - بورژوازی شهری ادامه یافت و به این مجموعه جنبشهای دهقانی که در طی

سالهای ۷۵ در سطح بسیار پائینی نمودار گردیدند، تدریجاً اضافه شد.
جنبیش دمکراتیک انقلابی و جنبیش کارگری برای خواسته‌های متعدد اقتصادی
و سیاسی، جنبیش خلق کرد، جنبیش دهقانی و غیره آغاز جنبیش نوین انقلابی
را اعلام کردند.

سرکوب این جنبیش درست شرط حیات سیاسی و تحکیم قدرت بورژوازی بود در
غیر اینصورت با گذشتן از مدارج بالاتر، جنبیش انقلابی قادر میشداورا ساقط
نماید. سرتاسر تحولات میان سالهای ۶۰-۵۷ ب بواسطه از این قاعده تبعیت
کرده و مقدمتا تحت این شرایط بوجود آمده‌اند. و ما خواهیم دید که ضدانقلاب
بورژوازی بعلل عدیده توانست بر انقلاب شکست وارد نموده و با قطعیت
بخشیدن به این شکست در سال ۶۰، دوره اعتلاء انقلابی نوین به پایان رسیده
و دوران ارتجاج فرا رسید.

بورژوازی متوسط که پس از چندین سال رویای دیرینه خویش یعنی حاکمیت
سیاسی و تصرف دستگاه دولتی را متحقق می‌یافتد همه عقاید منسخ، اوهام و
خرافات عهد کهن را در دفاع و تقویت ماشین بورکراتیک نظامی دولتی که
قیام نتوانست کار آنرا یکسره کند، برعلیه انقلاب به خدمت درآورد. آنرا
تقدیس کرد و هرگونه تعرض بدان را تا حد "اهانت" به "خدای بزرگ" و
نمایندگانش بروز زمین (بورژوازی و آیاتش) و سایل این نمایندگان (دولت)
در حفظ سیاست خود و سرکوب خیزش نوین طبقه کارگر و توده‌های دمکرات
انقلابی شهر و ده، تکفیر نمود. مبارزه علیه این بورژوازی و ماشین حافظ
وی، "محاربه با خدا" گردید، زیرا از این پس "خدا" نقش واقعی خویش رادر
جوامع طبقاتی که همانا تشویق ستمکشان به تحمل ستم و توجیه "رضا" از فقر،
مسکت و هزاران محیبت دیگر، توجیه نظام طبقاتی موجود است، بی‌پرده به
میان میکشد. مارکس زمانی نوشت:

"شعائر و سنن تمام نسل‌های مرده چون کوهی بر مغز زندگان
فشار می‌آورد. از اینجاست که درست هنگامیکه افراد گوئی به
نوسازی خویش و محیط اطراف خویش و ایجاد چیزی بکلی
بیسابقه مشغولند، درست در یک چنین ادوار بحرانهای
انقلابی، ارواح دوران گذشته را بیاری میطلبند، اسامی آنان،

شعارهای جنگی و لباسهای آنان را بعارتیت میگیرند تا به
این آرایش مورد تجلیل باستان و با این زبان عاریتی صحنه
جدیدی از تاریخ جهانی را بازی کنند . (۱)

همه این شعائر مرده در اینجا به شکل مضحکی نقش صیانت جهان کهنه و دستگاه دولتی را که منفور توده‌ها شده بود، به عهده گرفت . "رجعت بیسابقه" شمایل "نوآوری بیسابقه" بخود پیچیدو در این رجعت، مذهب نقش اصلی را بمثابه ستون فقرات ایدئولوژی بورژوازی و به تبع آن شکل دولت از جهت سیاسی ایفا میکرد . بورژوازی مذهب را تماماً به خدمت دولت درآورد و چهاره سرکوبگر آنرا چنان بنماش گذاشت که گوئی دولت را بخدمت مذهب درآورده است !

مذهب، این انعکاس جهل، ترس و بیگانگی انسان ستمکش و عقب‌مانده نسبت به شرایط هستی خود، که برای وی کاملاً جنبه بیگانه و خارجی دارند، ناتوانی انسان، بوبیه ناتوانی طبقات ستمکش در مقابله با اوضاع و احوال زندگی خود و نیروهایی که فارغ از اراده آنان روند زندگیشان را تعیین میکنند و ظاهری صلب و تقدیری گرفته‌اند، تنها از آنرو به یاری طلبیده میشود که قدرت این جهانی دولت همچون قدرت ماوراءالطبیعی اراده الهی، اراده تسخیرناپذیری که خواستن و شدن برای وی یکسان است، اراده توده‌ها را که در طی اینمدت کم و بیش به قدرت خود پی میبرند، به توسط انقیاد ایدئولوژیک آنان ناجیز و بسی مقدار جلوه‌گر ساخته، بی‌ارزش و درمانده نماید . توده‌ها در هر عمل اعتراضی و مبارزاتی خود، با "قدرت آسمانی" مواجه‌اند که با آن نمیتوان درآویخت . چهره خونین سرمایه و دولتش به اراده "جبارالهی" این "منتقم" از توده‌ها بدل میشود . دولت، دولت مذهبی میگردد و آحاد "ملت" را به آحادی که بر حسب دین خود متمایزند، تقسیم میکند . آیا این رجعت از شرایط دولت بورژوازی‌ئی، بی‌سبب بود؟ بورژوازی بامردمی پنجه در نبرد داشت که دستگاه دولتی و ارتش شاهنشاهی را، در مبارزه‌ای طولانی بی‌اعتبار ساخته و دریافته بودند، میتوان بدان ضربات سهمگین وارد نمود و در هم خردش کرد . اگر بورژوازی میخواست این دستگاه را نوسازی و تحکیم کند، نه تنها باید انقلاب جاری را سرکوب میکرد بلکه منشاء لایزال به قدرت دولتی میبخشد و آنرا با

"قدوسیتی" خلل ناپذیر و ابدی می‌امیخت. چنین منشاء و چنین قدوسیتی بیش از هر چیز در مذهب نهفته است. آنچه بشکل رجعت نمودار می‌شود، مربوط به ماهیت فئodalی یا عقب افتاده بورژوازی، این قدرت تازه "برسرا" آمده نبود. این از حقیقت ارتجاعی بودن بورژوازی در ایران و ماهیت ضدانقلابی آن نشأت می‌گرفت و در طوفان جنبش انقلابی و مبارزه طبقاتی متجلی شد. و بدآن مفهوم است که ستم سیاسی و بی حقوقی اجتماعی در جامعه بورژوازی پاپای توسعه جنبش انقلابی و تعمیق آن، توسط بورژوازی شدیدتر و سبعانه‌تر به اجرا در می‌آید. مردم باید به گوسفنданی تبدیل گردد که دولت بورژوازی چوپانی اشان را بعده دارد و رستگاری آنان را به جسمشان تزریق می‌کند و در غیر اینصورت، هر آینه سربیچانند در نبردی نامساوی با نیروی "بدرجات عظیمتر" یعنی در "محاربه با خدا" منهدم می‌گردد.

سرکوب و ستم بورژوازی در پناه دولت مذهبی ابعادی فوق العاده می‌باید. (۲) همه انواع ستم‌ها و تضییقات قرون وسطائی، از ستم ملی گرفته تا ستم بر زنان ستم و بی حقوقی نسبت به مذاهب اقلیت، ستم سیاسی در لفافه دولت حکومت مذهبی توجیه آسمانی می‌باشد. قوانین اجتماعی و اقتصادی، که قبل از توده‌ها همچون قوانین ستمگرانه و در ضمن بیگانه بدانها مینگریستند، اینبار بحدی از لحاظ بنیان خود از دسترس دور می‌گردند که سراسر در جنبه الهی اشان مستحیل می‌شوند: قوانین مقدس‌اند زیرا آسمانی‌اند!

ایدئولوژی مذهبی باید رسخی همه‌گیر یابد. بورژوازی آن سنت ایلوتیسم اسپارتی را که افراد مایملک دولتند به تمامی در آموزش و پرورش بکار بست. کودکان از همان آغاز آموختن در مقام "بندگان" خدا و دولت مذهبی آن باید بیاموزند و بیاندیشند. مدارس به مساجد و مراکز تعلیم مذهبی تغییر شکل میدهند. علم خادم الهیات والهیات ابزار دولتی می‌گردد و بدینظریق ستم معنوی و سیاسی سرتاپا متمرکز می‌شود.

"عبدیتی" که دین در "حضر خدا" ، "بندگان" را بدان دعوت می‌کند، "عبدیتی" که چون و چراندارد (مطهری) سرانجام در عبدیت مطلق افراد جامعه از دولت بورژوازی و رهبران آن، "شاه ولی" ، جلوه حقیقی یافت. افراد جامعه "بندگان" بی‌چون و چرانی "خدا" هستند و باید از آن بطور یکجانبه،

مطیعانه و همانسان که ابراهیم خلیل کارد را بر گردن اسمعیل فرزندش میکشد، تبعیت کنند. و این "خدا" ، اکنون در وجود دولت خمینی و قوانین جمهوری اسلامی ۰۰۰ دات خود را بروز داده است .اطاعت از دولت و قوانین بورژواشی ، اطاعت از خداست و "سؤال در مورد آن نشانه ضعف ایمان میباشد" (مطهری) . منشاء قدرت ، قانون و شروط از جامعه و مناسبات آن واژگونه به آسمان نقل مکان میکند و در مقابل، توده‌ها به برده‌های حقیری که دولت چوپانی آنان را از روی "ترحم" و "وظیفه خدائی" پذیرفت، تقلیل میباشد .برده‌هایی که ناچار و بنا به "فطرت" خود باید پیروی کنند .حکومت مطلقه مذهبی بورژوازی در ایران چنین دولتی را صاحب جان ، مال ، ناموس و حتی زندگی فردی ، خصوصی و خانوادگی و عقاید و وجدان مردم میسازد .پلیس و دخالت پلیسی در ساده‌ترین امور زندگی توده‌ها، برای کنترل و سرکوب آنها ، "امر بمعرفه و نهی از منکر" -هیئت "امرالله" میپوشند ، سرکوب "ثواب" میآورد و مردم باید از اینکه سرکوب میگردند و تحت ستم و شناعات مغلول وار از پا در می‌آیند، "سپاسگزار" دولت باشند ! چراکه ابراهیم خلیل نیز خدای خویش را به خاطر فرمان "قتل فرزندش" پاس مینهاد (مطهری) ! و هیچ رحمتی لازم نبود تا واضح شود این دولت بدان سبب مذهب را با خویشتن یکجا مجتمع میسازد که توسعه انقلاب ضرورتا به تمرکز کلیه قوای ارتفاع - یعنی نه فقط قوای نظامی بلکه قوای سرکوبگر معنوی - انجامیده و عبا و سرنیزه را در جوار هم بدفاع از سرمایه و دولتش واداشته است .

بورژوازی دستگاهی ایدئولوژیک مذهبی پدید آورد که به مانند خود وی ، که خویشتن را آخرین تکامل بشریت مینامد، کلام نهائی اندیشه بشری خواند . آنرا به ماوراء محیط مادیش راند و زیرنام "مکتب" از انسانهای حاملش، بورژوازی مستقل نمود تا جهانگیر شود و در ضمن آسیبهای فردی بدان لطمہ وارد نکند . ایدئولوژی اسلامی - پان اسلامیستی تکمیل شده‌ای که عناصر و ترکیب آن طی سالیان متماضی توسط متکران اندیشه‌پرداز بورژوازی - مطهری‌ها، شریعتی‌ها، طالقانی‌ها، خمینی‌ها و دیگران و امپریالیسم (در طی جنگ نخستین امپریا- لیستی ، آلمان تحت اسم "اتحاد اسلام" و سپس در طی جنگ جهانی دوم انگلستان و امروزه همه جهان امپریالیستی) بنا شده بود، به ابزار علنی

سرکوب معنوی و خفغان ایدئولوژیک و وسیله‌ای در دست "دولت آسمانی" بورژوازی ارتقاء یافت تا خون انقلاب را بر ارجاع حلال گرداند. ایدئولوژی که بهرمیزان که تخاصم طبقاتی میان طبقه کارگر و بورژوازی رشد نمود، همه طبقات را در "امت واحده" منحل میکرد تا پرولتاریا را محاکوم به استثمار سرمایه‌داری ساخته، وی را منقاد کند که مناسبات دینی و اتحاد دینی ماوراء مسائل و تضادهای طبقاتی سیر میکند، "سرمایه اسلامی" و "کار اسلامی" برادرند، هر دو "کار" میکنند. همانطور که "خدا خودش هم کارگراست"! و این "امت" را چنان گسترده ساخت تا مطامع توسعه طلبانه و سلطه‌گرانه‌اش را در وابستگی به امپریالیستها، در بسیاری کشورهای منطقه و بر علیه جنبش انقلابی منطقه این "ناجیان" امت، خدانقلاب بورژوازی خود را کالای صدور قرار دادند تا هر آنجا که حلقه سنتی زنجیره اسارت به امپریالیسم و ارجاع را در معرض گستن مینهند و بیم خیزش انقلابی میروند از قبل راه هدم آنرا پیش نهاده باشند. "امت واحده"، امت بورژوازی، زمینداران و سرمایه‌داران است. امتی که پیوند کاذب و منسخ "شاه و ملت" رادر "امام" و امت "تجدید کرد و اگر اولی نیمه‌لاهوتی - نیمی ناسوتی بود، دومی تمام‌آسمانی گردید تا هر تحرکی خلاف این "پیوند"، انسان برانگیخته و معتبر خود را در سلک "کفار حربی" به مسلح "قصاص" بکشاند. پیوندی چنین کاذب در سیلاپ برآمد طبقات انقلابی تنها از برای آن تا این درجه انتزاعی شد که دیگر مضمون خود را در مقابل اشغال طبقاتی در مبارزه آشکار ساخته و از دست داده بود و در خیالات و بمنظور توجیه تالانگری و سرکوب بورژوازی میتوانست بقا یابد.

بورژوازی، آرمان بزرگ اسلام و "احیای امپراتوری اسلامی" را که در حسرت آن تعزیه‌گردانی میکند، چنان با افسانه‌ها و وقایع "مدراسلام" پیوند میزنند که گوشی تاریخ هزار و سیصد سال راکد مانده و ناگهان به چرخش درآمده است. امپراتوری اسلامی، امپراتوری فئودالها و ملاکان، با والیان و سیستم جزیه

* - مطهری، شریعتی ۰۰۰ در احیاء اندیشه امپراتوری اسلامی بوضوح در آثار خود سخن رانده‌اند (امپراتوری خلفاً و عثمانی) . این ایده عمدتاً به توسط امپریالیسم آلمان و انگلیس رواج یافته است .

و مالیاتش، کنیزکان و غلامانش میباشد. احیاء آن در دایرہ وهم نیز نمیگنجد. اما ماهیت این امپراطوری در زمان ما جز تقویت ارتقای جهانی وابسته به امپریالیسم، جز اتحادیه "ملل شرق برای ترقی" که امپریالیسم ژاپن در سایه‌اش تسخیر چین، کره، ویتنام و ۰۰۰ را سازمان داد و عملی ساخت و "اتحادیه کشورهای خاورمیانه برای عمران و تعالی (سنتو)" و ۰۰۰ هزاران نوع اتحادیه‌های مشابه "اتحاد و ترقی" آمریکا در آمریکای لاتین، چیز دیگری نیست و اینان "نه دیوانگانی که رویاهای کهن در سر می‌پرورانند" بلکه ایدئولوگ‌هائی هستند که بخوبی میدانند چگونه مرگ و سقوط ارتقای در منطقه را باید به تأخیر افکند. احیاء جنبش‌های ارتقایی "پان‌اسلامیستی" مطابق مصالح امپریالیسم و با اهداف مقابله علیه انقلاب در منطقه و تقسیم مجدد منافع موجود در خاورمیانه و کشورهای مسلمان نشین صورت می‌گیرد. این مذاхی صدر اسلام در رهائی "مستضعفین" منطقه، "مستضعفینی" که در ایران متشكل از زمینداران و سرمایه‌داران حکومت را در کف دارند، تنها بکار آن میخورد تا با ظاهر مذهبی باطن ارتقایی-امپریالیستی اش را از ذهن عقب افتاده‌ترین توده‌های مردم نهان سازد.

"تمدن بزرگ"، در پی سال‌ها انتظار بالاخره فرارسید و چون با شکوه فراوان از دروازه‌های ملکوت اعلی به حریم خاکی بشر نزول کرد، حکومت دار و تازیانه عوام فریبی و سرکوب بورژوازی و امپریالیسم از کار درآمد. همان "تمدن بزرگ" زیر عنوان "حکومت جهانی اسلام" و "عدل معهود مهدی"، فریاد رس بورژوازی که با استغاثه "عجل ظهور" میطلبیدش، پدیدار شد. عدالت معهودی که هر زمان فرامیرسد، وحشیانه‌ترین شناعات و رنجهای بشری را برای ستمدیدگان و استثمار شوندگان ببار می‌آورد.

ظهوری، اگرچه به "نیابت"، اما به همانسان خونین علیه آن محکومین به بهره‌کشی، درماندگان و مردمانی که امید وهم آلود خود را به آسمان بسته‌اند. توده‌ها با آرمانهای دروغین فریفته می‌شوند، بحرکت در می‌آیند، مکیده ولہیده می‌شوند، تا واقعیت "سرمایه" و "استثمار" و "ستم" عمر بیشتری نماید و زندگی مرادف شکنجه‌اش بر روی "لذت تام" شناسانده شود. دنیای موجود تحمل می‌شود تا دنیای موهم ناموجودی به آنان اعطا گردد. "حیات آخری

حیات است ! اینجا زندگی نیست ! مردگی است اینجا . . . (خمینی) " : ای ستمکشان تحمل کنید ! جسم خاکی در هم خرد و مغلوب فرومیافتد تا روح معنوی آنروز، پس از هزاران سال از دلهای قبروتیرگی و مفاسک زمین سر برآورد و شادمانه زیست کند ! این "عدل" مهدی است که نایبیانش، طبقات محروم و تحت بهره‌کشی و در راس آنها طبقه کارگر را، بدان تهدید و ارعاب مینمایند ! عدلی که بر میخیزد و میترساند : "قم فانذر" ! مهدی علیه پرولتاریا ظهرور خواهد کرد، چنانکه نایبیانش . در این دایره "دنیا" مغلوب آخرت میگردد و آخرت بنام مذهب و خدا، "دنیا" را بدست سرمایه‌داران و زمین‌داران میسپارد تا آخرین رمق کارگران را بکشدند. مالکیت خصوصی، پس از دولت و مذهب، هالهای از قدوسیت دور سر خود می‌بیچد . و در همین جاست که مکتب و هدف سرمایه کاملاً بر یکدیگر انطباق می‌یابد : "مکتب ما، مقصد ماست ! " مکتب آنان تقدیس مالکیت و دولت سرمایه‌داری، تقدیس نظم و آرامش بورژواشی جامعه است و همه‌اینها در خدمت مقصد یعنی مکیدن خون کارگران و زحمتکشان توسط سرمایه‌قراردادار : مکتبی که در عین حال مقصد است ! باید "بردست کارگر بوسه زد" ، اما زنجیرهای اسارتی را مستحکم ترساخت . جای خون انسانی را "خون الهی" پرمیکند . معهذا همین خون انسانی در دخمه‌های خفاشان سرمایه‌دار، در کارخانه و موسسات تولیدی سرمایه‌داری، در هیئت سکه های طلا به "خون الهی" تبدیل می‌شود، آنهم نه تنها برای آیات ایرانی و مسلمان الهی بلکه آیات بین‌المللی همه خدایان حتی اگر در سه چهره گوناگون ظاهر شده باشند، یا گوالمای زرین بیشتر نباشند ! خون انسانی را بمقام خون خدا ترفیع کرده‌اند تا آنرا بفرموده خدا بمکند و بزمین بریزند و از انسان لهیده بخواهند "نفس" خویشتن را به "افتخار چشم پوشی از جهان مادی" ستایش کند ! اینست مفهوم ایدئولوژی مذهبی حاکم بر کلیه جوامع و از جمله ایران : دین افیسون توده‌هast !

هردو جناح بورژوازی حاکم بر ایران نسبت به این ایدئولوژی اخلاق داشتند و آنرا چون ریسمان خداوندی وحدت خود، که برگردان انقلاب باید پیچیده شود، چنگ می‌زدند : "و اعتممو ابحب اللہ جمیعاً" و لاتفرقوا " ! * آنها

* - همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نشوید .

اختلافات خود و درگیری بر سر آنها را علیه یکدیگر در پناه تعبیرات مذهبی پیش میبرند، همانطور که مردمی که این ایدئولوژی را مبنای برای "مبارزه" خود میدانستند و در دام فریب آن گرفتار می‌آمدند، زندیق‌وار تفسیر خاص خود را از آن ارائه میدادند. اما هرچقدر این ایدئولوژی خدیت کامل بامنافع کارگر-ان و حمتکشان داشت، مبین منافع بورژوازی ایران و امپریالیسم بود که بمدد آن حبل الله ***، انقلاب را حلق آویز کنند.

دو جناح بورژوازی پس از قیام تمام قدرت مشترکشان- "عمل و علمشان" - را در در حفظ و بازسازی و توسعه دستگاه دولتی بکار بودند و دست اندر دست، قلع و قمع جنبش انقلابی نوین در دوره جدید را آغاز کردند. ضدانقلاب حاکم و در راس قدرت سیاسی، از این لحظه مطلقاً یگانگی داشت. سرکوب انقلاب مقابله خونین با جنبش کارگری و دمکراتیک پس از قیام تحت رهبری سازمانهای سیاسی خوده بورژوا - دمکراتیک (یا بدون آن) و تا حدود کمتری جنبش کمونیستی بود. مبارزات دمکراتیک - انقلابی و ضدامپریالیستی کارگران و زحمت کشان که قبل از نیز در همان حالت نطفه‌ای و محدودش بورژوازی را به هراس افکنده و تخاصم وی با انقلاب را به وضوح نمایان ساخته بود، با تداوم و تکامل خود، وی را سراسیمه کرده، سرکوب بیسابقه، امر میرم و دستور روز ارجاع تعبین گردید. بدیهی است این سرکوب نمیتوانست با درنظرداشت سطح اعتلاه انقلابی توده‌ها یکباره صورت پذیرد. میباشد قدم بقدم و با توجه به توازن قوا، با ترکیب عوامل فریبی و خون و بمیدان کشاندن نیروهای غیررسمی در کنار نیروهای رسمی و علنی ارجاع و خلاصه با امداد از همه قدرت مادی و معنوی ببورژوازی انجام گیرد و عاقبت به حکم "جهاد" رسمیت دهد.

آن دشمنی که حکم جهاد سرانجام علیه‌اش صادر گردید، انقلاب بود. این حکم جهاد بر علیه طبقه کارگر، که با الهام از خواسته‌ای واقعی خویش و روحیات ناشی از قیام در موارد عدیده شوراهای انقلابی تشکیل داده، مدیریت و کنترل کارخانه‌ها را در دست گرفته بود (شوراهایی که با شکست قیام هرگز مضمون واقعی خود را نیافتند و حداکثر بشکل سندیکای انقلابی و سرخ نمایان شدند)، بر علیه دهقانان "شورشی" که زمین اربابها و ملاکین را راساً مصادره میکردند

**- به معنای ریسمان الی میباشد.

برعلیه توده‌های خردۀ بورژوا - دمکرات شهربانی که خواهان سلسله‌ای از تحولات اجتماعی - سیاسی و اقتصادی دمکراتیک بودند، برعلیه جنبش انقلابی خلق کرد جهت تعیین حق سرنوشت خوبی و حقوق دمکراتیک انقلابی، برعلیه همه و هرگونه علامت و اثری از تمدید و تکمیل جنبش انقلابی که در مدارج بالائی قرار داشت، صادر شد. مبارزات کارگران بیکار کشور که مصائب سرمایه‌داری را بنحو مشدد تحمل میکردند، در همه موارد و در همه نقاط کشور با آتش و خون پاسخ گرفت. جمهوری اسلامی، با آنکه هنوز نام جمهوری را یادک نمیکشید و تنها "حکومت اسلامی" و "انقلاب اسلامی" بود، سرتاپا بر ضد انقلاب قد علم کرد. اما هیات حاکمه که باید از امواج توهمند و یا بقایای آن سود میجست، این مقابله با انقلاب را بنام انقلاب آغاز نمود و توسعه داد.

جنایتکاران، لمپن‌های شهری، فواحش، تبهکارانی که مخلوقات خود نظام سرمایه‌داری بودند، توسط رهبران بورژوازی - از قطب زاده گرفته تا بهشتی - وسیعاً برعلیه کمونیستها و سایر انقلابیون اجبر شده و در "حزب الله" سازمان یافتند. باندهای سیاه بورژوازی، عمدتاً به "حزب جمهوری اسلامی" وابسته بودند و از جانب سرمایه‌داران و تجار متنفذ تقویت و تغذیه میگردیدند. "قانون" بورژوازی رسم اتفاقیرشان میکرد که "حزب الله" را خدشه دار میکنند و در برابر روحیات دمکراتیک انقلابی توده‌ها اعلام مینمود: "حزب الله نامی است که خدانقلاب به دور غرب بر خود نهاده است"! این نام مرادف سیاهترین ترویریستهای طرفدار جمهوری اسلامی و حزب عده آن شد. و سپس هنگامی که ارتفاع سلطه خود را گسترانید، و حزب الله در شمايل واقعی‌اش در راس این ارتفاع خود را پدیدار ساخت. بورژوازی فریاد برآورد: "حزب الله وجودان بیدار ملت‌هاست!"

همانطور که "روح الله" روح بورژوازی ایران در اتحاد با سرمایه مالی، "جندالله" مزدور و عامل حفظ سیاست این بورژوازی، "حبل الله" طناب فشارنده گلوگاه انقلاب است، همانطور هم اگر حزب الله "وجдан بیدار" ملتی باشد، آن ملت همانا "ملت" سرمایه‌داران است. همان ملتی که بعداً در پیکر وجود بهشتی‌ها "ملتی" شد "از برای ملت ما"! وجدان "ملت سرکوبگر"، وجدان بورژوازی که سپس هرگاه فراکسیون لیبرالی در زمان از کف دادن قدرت، لب به

سخن گشود، این "وجدان بیدار" چون سگهاری رها شد و "صاحب خویش" را خاموش ساخت . وجدان بورژوازی ، که از ترس و بیم توده‌ها ، در هیئت فواحش و لمپن‌های شهری ، چاقوکشان و دزدان تظاهر می‌یافتد . حزب الله ، حزب سیاه ارتজاع ، "حزب سرمایه" است . تاریخ انقلابات نشان میدهد بورژوازی اضافه بر ابزار رسمی و علنی سرکوب ، در شرایط حساس و دشوار به ابزار غیررسمی همچون حزب الله (شامل نیروهای مسلح ، زندان ، شکنجه‌گاه ...) که مشابه اروپائی خود را در باندهای سیاه فاشیستی هیتلر ، موسولینی و ... می‌یابند ، توسل جسته و تا حد ممکن از این وسیله "الهی" که مسئولیت رسمی و قانونی ندارد ، بهره می‌جوید . بورژوازی حاکم بر ایران ، با چنین وصفی در متن اعتلای انقلابی توده‌ها ناگزیر بود لباس ولگردان را بجای اونیفورم رسمی ارتش ، سپاه و کمیته بر تن کند ، فاحشگان و پاندازانی چون "زهراخانم" را بعنوان سمبول وجودان "حزب الله" و حجره‌های تنگ و زیرزمین‌های مساجد را به زندان تبد - بیل کند (وقتی خمینی می‌گوید "مسجد سنگر است ، سنگرها را حفظ کنید " همین را یادآوری می‌کند و در دل همین سنگر است که سلوهای تو در توی شکنجه‌گاه‌ایشان هنوز هم مستقرند) . گواینکه این تغییر اغلب تنها تغییر لباس ، نام و محل بیش نبود !

این ابزار ، در کنار و با هدایت ابزار رسمی ، تقریبا در تمام موارد مبارزه انقلابی توده‌ها بویژه در شهرها - ولی نه فقط در آنجا - سازماندهی حمله به تظاهرات انقلابی ، اعتصابات و تظاهرات کارگری ، دمونستراسیونهای دمکراتیک ، دستگیری و ضرب و شتم و به قتل رساندن مبارزین ، به آتش کشاندن آثار و کتب انقلابی و نشریاتی که از ماهیت ضدانقلابی رژیم پرده بر میداشتند ، را بعده داشت و این ادامه وظیفه‌ای بود که در جریان جنبش ۷۵۶ ایفا نمود . برای بورژوازی سرکوب انقلاب بمعنای تحکیم ماشین بورکراتیک - نظامی دولتی و بسط خصلت اختناقی آن بود . شرط مقدماتی پیروزی انقلاب در هم شکستن این ماشین محسوب می‌شد . اما قیام شکست خورد و بورژوازی با حفظ این ماشین نوسازی و استحکام بخشیدن بدان را وظیفه عاجل خویش ساخت . جنبش انقلابی نوبن نمیتوانست کار را به نبرد قطعی نکشاند . و در نتیجه هر چه این جنبش ابعاد گسترده‌تری می‌یافت و توده‌های وسیعتری از کارگران ،

دهقانان و خردۀ بورژوازی شهری به این مبارزه نوین کشیده میشدند، هرچه "اعتماد متوهمنه" به حاکمیت اسلامی بورژوازی تنزل میکردو در سوی دیگر احزاب و تشکل‌های انقلابی و کمونیستی نفوذ خود را ریشه‌دارتر مینمودند، بهمین تناسب ضدانقلاب فشرده‌تر گشته و سیعنه‌تر عمل میکرد. در سرتاسر دوره مبارزه طبقاتی سالهای ۱۳۵۷-۶۰ بورژوازی تنها دولت را به مفهوم فوق انبساط و استحکام داد. بازسازی ارتش و دستگاه بوروکراتیک، ایجاد ارگانهای جدید و منظمات نو، کمیته‌ها، سپاه پاسداران، انواع بنیادها و ادارات وغیره توسعه و تشدید خصلت اختناقی دولت را متجلی مینماید، خواه در آن زمان که کابینه بازرگان رسالت این بازسازی را پیش میبرد و خواه بنی صدر، رجائی ۰۰۰. دولت به کهن‌ترین شکل خود، عربان و آشکار در برابر کارگران و رحمتکشان صیانت و حفظ سیاست و منافع سرمایه را تداوم بخشد. تحول انقلابی صورت نگرفت و نمیتوانست بگیرد بلکه با انتقال ماشین دولتی و توقف شکست قیام و قدرت یابی ضدانقلاب، این ماشین بالضروره کهن‌ترین شکل، یعنی سلطه سرنیزه و عمامه را یافت. حاصل گریز ناپذیر و قایع بهمن و پا بپای آن شکل‌گیری نوین انقلاب چنین است:

"بجای آنکه جامعه محتوى نوین کسب کند تنها دولت به کهن‌ترین شکل خود یعنی به سلطه ساده و بیپروا شمشیر و طیلسان باز گشت." (۱)

پس از قیام حکومت واحد دوچنان بورژوازی برقرار گردید. حکومتی که منافع کل بورژوازی را حفاظت و تسلط وی را تامین مینمود. همه تقسیمات و تجدید تقسیمات بعدی در قدرت حاکمه و اداری دولتی تنها و تنها ماهیت دولت را برهنه واضح به نمایش گذاشت:

"هرقدر از این تجدیدتقسیم‌ها در دستگاه اداری، میان احزاب مختلف بورژوازی و خردۀ بورژوازی ۰۰۰ بیشتر بعمل می‌آید، همانقدر دشمنی آشتبانی ناپذیر طبقات رحمتکش و بر راس آنها پرولتاریا، نسبت به همه جامعه بورژوازی، برای این طبقات روشنتر خواهد شد. از اینجا است که همه احزاب بورژوازی، حتی دمکراتیک ترین

آنها، واز آنجلمه احزاب "انقلابی دمکراتیک" تشدید
تضییقات را علیه پرولتاریای انقلابی و تحکیم دستگاه
تضییقات را که همان ماشین دولتی باشد، ضروری میشمرند.
این سیر حوادث انقلاب را وادار به "تمرکز همه نیروهای
مخرب" علیه قدرت دولتی مینماید و مجبور میکند وظیفه
خود را تخریب و نابودی ماشین دولتی قرار دهد، نه آینکه
بهبود این ماشین" .
(۲)

سیر جنبش انقلابی در ایران بیش از پیش به طبقات زحمتکش و در راس آنها
پرولتاریا ثابت میکند که انقلاب آتی وی نمیتواند بدون تخریب و انهدام
قطعی ماشین دولتی بورژوازی پیروز شود و ثمر بددهد. پرولتاریا و دهقانان و
توده‌های خردۀ بورژوازی همگی بتوسط "ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی"
تحت "ستم، فشار و بهره‌کشی" قرار دارند و هیچ گامی نمیتوانند بسوی
تحول انقلابی جامعه بردارند، مگر آنکه علیه این ماشین و بمنظور خردکردن
قطعی آن متعدد گردند. برای پرولتاریا، که رهبری وی چنین تحولی را امکان
پذیر میسازد، بدون این اقدام سختی از انقلاب نمیتواند در میان باشد. این
حقیقتی است که احزاب رویزیونیست، حزب توده و سه‌جهانی‌ها، از چشم
توده‌ها و طبقه کارگر پنهان ساخته و بدین نحو به بورژوازی خدمت میکنند.
رویزیونیستها منازعات درون بورژوازی جهت کسب قدرت فائقه و تقسیم و
تجدید تقسیم در قدرت میان فراکسیون‌های بورژوازی حاکم در ایران را، به
مسئله دولت مربوط ساخته و مزورانه ارگانهای حاکمیت و سیاست بورژوازی را
از لحاظ خصلت اساسی، اصلی و تعیین‌کننده‌اشان یعنی آلت سیاست و وسیله
سرکوب طبقات محکوم و انقلاب آنان، متمایز مینمودند. سپاه یک چیز و ارتش
چیز دیگری قلمداد شده و بر صفت واحد و یگانگی طبقاتی آنها در رابطه با
دولت پرده ساتر افکنده میشود. بدینظریق اذهان وقوای پرولتاریا و زحمتکشان
را به سمت سازش با این یا آن جناح بورژوازی، عدم تمرکز نیروهای مخرب
انقلاب علیه دستگاه دولتی منحرف ساخته، پرولتاریا را به دنباله روی واسارت
بورژوازی میکشانند.

هیات حاکمه بمثابه کنسرسیومی از فراکسیون‌ها، افراد و نمایندگان مختلف

بورژوازی ، کنسر سیومی از صاحبان صنایع ، زمینداران ، بانکداران و تجار
کنترل و هدایت این آلت سیاست را بعهده دارند . رقابت میان جناحهای
حاکمه بورژوازی ، بر سر تسلط و فرمانروائی بر دستگاه دولتی ، ماهیت این
دستگاه را تعویض نمیکند .

در ایران تا هنگام انتخاب بنی صدر برپایست جمهوری و از سال ۵۲ نه باز رگان
(لیبرالها) و نه خمینی (حزب جمهوری) و بعدا نه بنی صدر به تنهایی، بلکه
"شورای انقلاب" بمثابه اداره کل هیات حاکمه مسئولیت منافع و مصالح طبقه
بورژوازی را بعهده داشت : مجمع عالی بورژوازی .

جایگزین و وارث بلافصل "شورای سلطنت" که بواسطت آن قدرت سیاسی از
این دست به آن دست منتقل شد، از بدو پیدایش، نخستین وظیفه اش را حفظ
مناسبات موجود، تقدیس مالکیت سرمایه داری و دولت، تحکیم ماشین دولتی و
سرکوب مبارزات انقلابی تشکیل میداد. کلیه فرامین، دستورات و قوانین که
از طریق "شورای انقلاب" صادر گردیده اند، پیوستگی انفکاك ناپذیر با مسائل
مذکور را میرهن میدارد . "شورای انقلاب" میباشد انقلاب را به خاک و خون
بکشد و همگی امکانات و قدرت سرمایه، همه دستگاههای دولتی شکاف برداشته
و از هم گسیخته را ، در اینجهت "بسیج" و متعدد کند .

نخستین "پیامهای" شورا، آکنده از نفرتی عمیق و کینه طبقه بورژوازی نسبت
به انقلاب، خطاب به کارگران و کلیه مردم، یادآور میشود که پس از این دیگر
"اعتراض و تحصن" و "راهیمائی" بهر منظور، "ضدانقلابی" و "قدغن"
است، "نظم و آرامش" باید احیاء گردد (نظم و آرامشی که قیام آنرا برهمن زده
بود !)، مردمی که سلاح بدست آورده اند، باید آنرا تحويل دهند و خلع سلاح
شوند، هرگز باید وظیفه سابق خود را انجام دهد .

منافع بنیادی فراکسیون های بورژوازی ایجاد میکرد برای حفظ سیستمی که در
آن ریشه داشتندو غلبه بر روحیات و مبارزات دمکراتیک و انقلابی که پس از ۲
سال جنبش خواه ناخواه در جامعه رسوخ کرده بود، بطور فشرده باهم متحد
شوند، حال آنکه منافع فراکسیونی هریک آنان را به رقابت سیاسی و اختلاف
میکشاند و موجبات تجدید تقسیم موقعیت های کلیدی حاکمیت سیاسی
منازعه دورنی اشان را فراهم میکرد . تا مسئله حفظ بنیادهای سرمایه داری،

حفظ قانون مقدس سرمایه و کسب "سود" بود، دست و حلقومی واحد داشتند و تا مسئله تقسیم این سود و توسعه آن (با تصرف سرمایه‌های جدید) و پیشبرد سیاست اقتصادی منطبق بر منافع فرآکسیونی خود واستفاده از قدرت سیاسی در اینراه و در نتیجه تسلط و تفوق در دستگاه دولتی و سرمایه دولتی بود، با هم دچار منازعه، رقابت سیاسی و اقتصادی، تقسیم و تجدید تقسیم قدرت، درگیری بر سر این یا آن موضوع و موقع گرهی و سیاست‌های متفاوت در این زمینه میشند: آنچه تحقق پذیرفت تحکیم دستگاه دولتی بورژوازی و بسط خصلت اختناقی آن است .

انکار یا نادیده گرفتن این حقیقت بهر نحو، علاوه بر همدستی و دنباله‌روی از بورژوازی منجر میشود. حزب توده با نظریه خود مبنی بر آنکه خمینی و اطرافیانش "خرده بورژوازی دمکرات" هستند و برای "دموکراسی انقلابی" میجنگند، توده‌های مردم و طبقه کارگر را دعوت به تحکیم جناح حزب جمهوری و یاری بدان مینمود، تا در "جاده تکامل غیرسرمایه‌داری" دولت و حزب را پشتیبانی کنند! همراه با نفی اساسی ترین مبانی دموکراسی انقلابی، توده‌ایها مسئله اساسی انقلاب را (مسئله قدرت سیاسی و ماشین دولتی) بنفع سرمایه‌داری جواب میدادند. پس موضع آنها دفاع از این جناح ضدانقلابی علیه آن دیگری بود. حزب رنجبران (سه‌جهانی‌ها) بعکس همین خواست را در قبال حزب لیبرالی (بازرگان-بنی‌صدر) ارائه میدادند. نقطه تمرکز همه عوام فربی‌ها و دشمنی این احزاب سیاه بورژوا-امپریالیستی در اینمورد دعوت به اتحاد طبقات متخاصم و حمایت از دولت ضدانقلابی، تحریف ماهیت و مضمون طبقاتی دولت است. تحریفی که به ابقاء و تحکیم دستگاه بوروکراتیک نظامی بورژوازی در نقابهای گوناگون حجاب افکنده، عملکرد و محتوى آنرا واژگون جلوه داده و حکومت و دولت سرمایه‌داران را، حکومت و دولت انقلاب جا میزد .

نکته دیگر آنکه در دورانهای انقلابی علی‌العموم بر سر آنکه چگونه جنبش انقلابی سرکوب گردد، دردون هیات حاکمه انشقاقهای بروز میکند. شکل تظاهر و تاکتیکی چنین انشقاقهای ابدانافی ماهیت یکسان هیات حاکمه در توافق با چنین سرکوبی نیست. پارهای از سرمایه‌داران حاکم در زمان شاه، در سال ۵۷ درجه بدرجه با به مخاطره افتادن وضع سیاسی رژیم، "فضای باز سیاسی" را

می‌طلبیدند، تا در سایه سیاسی این "فضا" ، انقلاب را بهتر به شکست بکشانند . منظور لیبرالها از "آزادی" ۰۰۰ که نعره کش پیراهن چاک آن بودند و منظور حزب جمهوری از "حفظ اسلام" معنا و ماهیتا یکی و آن لباس ایدئولوژیک سیاسی و نحوه سازماندهی سرکوب بود تا در آن پابپای عقب راندن انقلاب موضع خود را نیز نیرومند سازندو لا غیر . یعنی این سیاستها را با اختلافات فراکسیونی خوبش دمساز میکردند . نه "تئوکراسی" و نه "لیبرالیسم" هیچیک خیالپردازی یا تاکتیک نسجیده‌ای مغایر با مغتضیات خدا~~انقلاب~~ محسوب نمیشوند . این شکلی بود که در لوایش تعرض همه‌جانبه به انقلاب باید توجیه میشدو نه آنکه به تعلل یا تاخیر و یا تعجیل بی‌هنگام بیفتند ! ایندو نه تاکتیک‌های متضاد بلکه نمودها ی ظاهراً متضاد یک تاکتیک واحدند . گذشته از این، لیبرالهای ایران بنا به ریشه‌های تاریخی و ماهیت خود "تئوکرات‌های کنسالی" هستند و "تئوکرات‌های" ایران در پیوند تنگاتنگی با لیبرا-لیسم قرار داشته و دارند . تمایز سیاسی و ایدئولوژیک را منشاء اختلاف در درون هیات حاکمه قلمداد کردن ، چنانکه ۱۰۰ م.ک. میکند، بی‌آنکه پایه‌های واقعی چنین اختلافی که هنوز باید تحلیل شود، بررسی گردند، فقط میتواند سطحی‌نگری و ابتدا~~ل~~ در بررسی ماهیت اختلافات فراکسیونی بورژوازی ایران را ببار آورد .

تاریخ ایدئولوژی و تاریخ سیاسی را بدون تاریخ اقتصادی نمیتوان از بنیان ایضاً نمود . ۰۰۰ نه تنها هنگام بررسی اختلافات درونی هیات حاکمه در حیطه اخیر گام نمینهد، بلکه با سادگی و صراحة این پندار بورژوازی را اشاعه میدهد که نه لیبرالیسم و نه تئوکراسی به تنهائی قادر به پیشبرد امر خدا~~انقلاب~~ نبوده و باید اینده با یکدیگر جمع گرددن، و تضاد میانشان مرتفع شود . ولی این "تضاد" از آن‌گام که در سورای انقلاب تئوکراسی و لیبرالیسم متحداهه عمل نمودند و لیبرالهای تئوکرات هم‌آواز و همدوش تئوکرات‌های لیبرال بازسازی ماشین دولتی را پیش گرفتند، مرتفع بود و تنها هنگامی خود را در جلوه ظاهری یک "تضاد" نمایان ساخت که دیگر انقلاب افت شدید یافته و دوران ارجاع آغاز میشد . مگر نه آنست که لیبرالها ، تئوکرات بودند؟ جز آنکه لیبرالیسم بورژوازی در عصر ما میان پوسیده و ارجاعی است و با هرگونه ارجاعی وحدت

دارد؟ آیا اختلاف لیبرالها با حزب جمهوری بر سر دولت مذهبی بود، یا مذهب دولتی؟ تفاوتها در مرزهای نازک و بی اهمیتی محو میگردند. مکتبی "متخصص" و متخصص "مکتبی" طیفهای یک ماهیت واحدند و لیبرالیسم و تئوکراسی در عصر ما دور روی یک سکه‌اند، و نمیتوان رویه لیبرالیسم را از تئوکرا-سی متمایز ساخت، اگر چه بورژوازی چنین تمايزی را مدعی باشد. از زاویه انقلاب هیچ تفاوتی میان لیبرالیسم و تئوکراسی وجود ندارد.

از لحاظ ام. ک. سیر مبارزه طبقاتی در ایران، در سیر وحدت نهائی تئوکرا-سی و لیبرالیسم خلاصه میشود: تئوکراسی و لیبرالیسم به تنها یک حکومت معمولی بورژوازی و مطابق امیال و منافع امپریالیسم نیستند و باید هریک بنحوی در دیگری سنتز گردد! این موضوع تا آنجاکه ابزاری کلی است فاقد هرگونه اهمیت جدی و آشکارا ضدمارکسیستی است. امپریالیسم، یعنی ارتجاع سیاسی، چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی. لیبرالیسم بورژوازی در عصر ما پوسیده، میان تهی و ارتجاعی میباشد. سرمایه مالی چه به این و چه به آن چنگ می‌آویزد و نیاز دارد. وقتی از ارتجاع سیاسی در رابطه با امپریالیسم سخن گفته میشود، لیبرالیسم و تئوکراسی هردو را شامل میگردد. اما تا آنجا که مشخصا در باره ایران چنین گفته شود، وحدت و یگانگی آنها در قبال انقلاب و تحکیم مصالح و منافع سرمایه‌داری و امپریالیسم را در فاصله ۵۷-۶۰ نمیدهد و قادر به درک آن نیست! آیا به اندازه لحظه‌ای میتوان در ارتباط با واقعیت، لیبرالیسم را در ایران از ارتجاع تئوکراتیک متمایز نمود؟ تفاوتی ماهوی در خدمت به سرمایه مالی در آنها سراغ گرفت؟ و نشان داد تضادی میان آنها و نفوذ و سلطه سرمایه مالی در ایران بچشم میخورد؟ آیا میان "جمهوری اسلامی" و "جمهوری دمکراتیک اسلامی" اختلافی بچشم میخورد؟ بر عکس رابطه اصلی انقلاب و ضدانقلاب در این دوران حاکی از آن است که انقلاب تنها بدین مفهوم "ضدانقلاب" را فشرده ساخت که آنرا ناگزیر بر علیه خود یکدست نمود و موجب شدیدترین درگیریهای بورژوازی که سرانجام به کودتای حزب جمهوری اسلامی و کنارزدن لیبرالها از حاکمیت مستقیم بورژوازی انجامید، به هیچوجه مانع اتحاد عمیق همه‌جانبه و حقیقی لیبرالیسم و تئوکراسی بر علیه انقلاب نگردید. بیانیم به سیر واقعیت رجوع کنیم.

۳-۱ چند نکته اساسی

پیش از پرداختن به سیر تحولات سیاسی و اقتصادی در فاصله سال‌های ۵۷-۶۰ باید نکاتی چند را تذکر دهیم. این نکات در تمامی بحث بعدی ما از اهمیت بنیادی برخوردارند:

الف - وابستگی مالی دیپلماتیک

تا سال ۵۷ و قیام بهمن ماه وابستگی مالی- دیپلماتیک شدید دولتی به جهان امپریالیستی و بویژه امپریالیسم آمریکا آشکارا وجود داشت. پس از قیام از سوئی رقابت میان امپریالیستها برای تقویت موقع اقتصادی - سیاسی خود که از مدت‌ها قبل زمینه آنرا می‌چیندند و از سوی دیگر دسته‌بندیهای بورژوازی در کشور که هریک به این یا آن امپریالیسم تقرب داشتند و در پیشبرد منافعشان در ارتباط با آن میکوشیدند، موجب گردید مبارزه برای تقسیم مجدد ایران شدند گرفته برای ایجاد توازن از دست رفته در میان امپریالیستها، ایران بزرگترین محل بندوبستهای سرمایه مالی گشته و جناحهای بورژوازی ایران در این رابطه نیز با یکدیگر به منازعه جهت تضعیف این یا آن امپریالیست یا گروه‌بندی امپریالیستی برخیزند.

بر اساس مضمون وابستگی اقتصادی ایران، یعنی وابستگی دوربیمائی سرمایه در ایران به دوربیمائی سرمایه مالی و انحصاری، همواره این امکان هست که بورژوازی یا فراکسیون‌های آن نوساناتی میان این یا آن امپریالیست از خود بروز دهنده و در حین گسترش وابستگی، منافع انحصاری معینی را تعقیب نموده یا تضعیف نمایند. چنین نوسانی، البته در عصر ما مفهومی ندارد مگر آنکه در اتحاد با امپریالیست معینی علیه دیگری به مبارزه وارد شد.

پس از قیام رقابت شدید دو گروه‌بندی امپریالیستی آمریکا و شوروی و از طرف دیگر ژاپن، اروپا (و عدتاً آلمان) و آمریکا نمیتوانست در صور گوناگون وارد مرحله نوبنی نشود. شوروی که از دیرباز منافع مهمی چه در صدور سرمایه و کالا، "اعطا وام و اعتبار"، خرید مواد خام و فروش اسلحه در ایران بهم زده بود، در صدد توسعه مواضع خود برآمد. آمریکا که منافع اقتصادی اش چه از جانب شوروی و چه متحداش در خطر افتاد، به تلاش برای حفظ موقعیت سابق خود

وادر شد . و در حالیکه آلمان و ژاپن نفوذ مالی - دیپلماتیک خود در ایران را بطرز بیسابقه‌ای گسترش میدادند، ایتالیا و انگلستان تقریباً همان وضعیت گذشته را برای خود نگه داشته بودند .

رقابت میان امپریالیستها سبب شد در کنفرانس "گوادلوب" ژاپن و امپریالیستهای اروپائی از شاه سلب حمایت نمایند، چرا که کنار گذاشتن شاه و جناحی که وی را برسر کار نگه میداشت، تضعیف نفوذ سیاسی آمریکا و ایجاد زمینه‌ای مساعدتر برای رقابت و تقویت وابستگی ایران بخودشان را بهمراه می‌آورد . باید اضافه نمود امپریالیست‌ها و منجمله امپریالیسم آمریکا در سیاست خدکمونیستی و ضدکمونیستی بورژوازی متوسط ایران، مصالح و منافع واقعی علیه انقلاب را نیز تعقیب میکردند لیکن مشخصاً امپریالیسم آمریکا که از سیاست اقتصادی و سیاسی در ایران بهره‌مند میشد، انتقال قدرت سیاسی را كاملاً منطبق بر منافع خاص خود نمی‌دید و این انتقال را بواسطه سرکوب انقلاب و تحديد ضرباتی که بیم آن میرفت از یک تحول انقلابی، امپریالیسم بطور کلی و آمریکا بطور اخص متحمل شوند، پذیرفت .

وابستگی اقتصادی ایران با سقوط سلطنت شاه و بورژوازی بزرگ و دولتی قبلی که اساساً در وابستگی تثبیت شده‌ای با آمریکا قرار داشتند، بسط بیشتری می‌باید و سوسيال امپریالیسم شوروی و کشورهای سرمایه‌داری مربوط بـدان را نیز شامل می‌شود . این مسئله معمولاً کمتر مورد امعان نظر واقع شده و دیدگاه ارجاعی رویزبونیستها سالهاست از بررسی آن جلو می‌گیرد که امپریالیسم اولاً، فقط امپریالیسم آمریکا نبوده بلکه شامل امپریالیستهای اروپائی، ژاپن و سوسيال امپریالیسم نیز می‌گردد، ثانیاً، متحдан جهانی امپریالیسم آمریکا از قبیل ژاپن، انگلستان، آلمان، فرانسه، ایتالیا و ۰۰۰ در ضمن آنکه بر علیه گروه‌بندی سوسيال امپریالیسم شوروی متعدد، خود بمثابه امپریالیست در تضاد، اختلاف و رقابت برسر تجدید تقسیم جهان و منافع انحصاری اشان بوده و هستند . اگرچه اشکال این رقابت درسطح بین‌المللی با تنوع فوق - العاده‌ای، از مسالمت‌آمیز، تقسیم بر اساس پیمان، تاجنگ منطقه‌ای و ۰۰۰ را شامل می‌شود ولی مضمون واحد یعنی مبارزه بر سر تجدید تقسیم و تصرف بازارها و صدور سرمایه و ۰۰۰ میان امپریالیستها امریست ضروری و اجتناب

نایبزیر . این ملازم جهان امپریالیستی میباشد . و ثالثا ، همواره پروسه رقابت امپریالیستی در کشورهای وابسته به تقویت یا تضعیف این یا آن رقیب امپریا- لیستی منجر میگردد بی آنکه وابستگی اقتصادی و وابستگی مالی - دیپلماتیک دولتی از میان رفته باشد . رویزیونیستها شکل وابستگی و چگونگی آنرا با ضمون حقیقی وابستگی جابجا و مشتبه ساخته به اشاعه ایده های میپردازند که اساسی ترین بندها و تسممهای وابستگی دولتی ایران را کتمان میکند . بسویژه طرفداران مرتاجع " راه رشد غیرسرمایه داری " (حزب توده واکثریت ۰۰۰) به ترویج این ایده ضدلینی میپردازند که گویا کاهش سلطه و نفوذ قبلی آمریکا بمعنی ضدامپریالیست بودن هیات حاکمه (ویا جناحی از آن ، حزب جمهوری اسلامی) باید تلقی شود . نه تنها امپریالیسم آمریکا در این مدت هیچگاه بطور کامل نفوذ و قدرت اقتصادی - سیاسی خود در ایران و دولت را از دست نداد بلکه بموازات آن امپریالیستهای دیگر منافع خود را از هرجهت گسترش داده اند . ایران از پیمان سنتو خارج گردید ولی مگر جز آنست که مطابق این پیمان ایران میباشد از جناحهای " اسلامی " وابسته به آمریکا در افغانستان پشتیبانی کند و موضع شوروی در منطقه را (بخصوص در عراق) تضعیف کند ؟ مگر جز آنست که در منطقه برعلیه انقلاب کارگران ، دهقانان و زحمتکشان میباشد سنتو از ارتتعاج حمایت معنوی و عملی نماید ؟ نه آنکه سنتو در ایران باید کمونیستها و دمکرات های انقلابی را سرکوب مینمودو انقلاب را خفه میساخت ؟ دولت جمهوری اسلامی همه این سیاستها را تعقیب نمود . نوار سیزی که جمهوری اسلامی از افغانستان تا شمال افریقا در صدد کشیدن آنست ، همان خطی است که برزینسکی در کمیسیون سه جانبه (آمریکا- اروپا- ژاپن) پیشنهاد داده تا در مقابل " نفوذ شوروی سدی بوجود آورد ! " و هم امپریالیستها حامی آنند . مستشاران امریکائی رفته اندولی به جایشان صدها مستشار آمریکائی الاصل و نه فقط " آمریکائی " بلکه اروپائی و حتی ژاپنی با شناسنامه های ایرانی همان وظیفه را با همان اهداف بسی راحت تر انجام میدهند . همان کسانی که در لبنان تل زعتر را محاصره و سرکوب ساختند ، در اینجا " حماسه پاوه " را علیه خلق کرد سازمان دادند ! همان کسانی که سالها در آلمان وظایف عادی دیپلماتیک - مذهبی - تجاری را نمایندگی

میکرند، در اینجا رهبری احزاب سیاسی بورژوازی و دولت را عهده‌دار شدند.
"انجمان اسلامی دانشجویان ایرانی " در آلمان و آمریکا و انگلستان بلا فاصله
صدھا رهبر حزبی، دکتر اقتصاد و "متخصص جنگهای پارتبیزانی" ، "مبازان
قدیمی" و "از جان گذشته" به ایران قادر کردنکه مقامات اصلی را احراز
کنند و سیاست اقتصادی و نظامی دولت را سازمان دهند. "انقلابیونی با
سوابق اسلامی " که پرونده‌های مبارزاتی شان را سیا، سدس (سازمان اطلاعات

و جاسوسی فرانسه)، انتلیجنت سرویس و ۰۰۰ برایشان تهیه مینمود !

امپریالیسم آمریکا ، ضمن از دست دادن موقعیت ممتاز قبلی ، آنهم در مقابل
رقبای امپریالیست و نه انقلاب پیروزمند توده‌ها، هرگز منافع عظیم اقتصادی
و حتی سیاسی خود (منظور وابستگی دولتی است) را بکلی نباخت . این مسئله
را بیش از هرچیز معاملات کلان اسلحه و غلات ، فروش نفت ، انواع شبے کودتاها
جاسوسان، توطئه‌های دولتی ، سیاست دولت در کشور و منطقه و ۰۰۰ اثبات
میکند . گام بگام کشورهای امپریالیستی دیگر، آلمان، انگلستان، ژاپن جای
خالی آمریکا را اشغال میکنند. عمده‌ترین خریدهای نظامی از ژاپن و آلمان*
که سر به میلیاردا دلار میزند، انحصار خرید نفت ایران توسط ژاپن ، امتیازات
دولتی فوق العاده ، وامهای باسود های هنگفت (آلمان- ژاپن) ، عهدا نامه های
تجاری اسارتیار و ۰۰۰ چه چیز دیگری را تبیین میکند ؟ نحوه حل "مسئله
گروگانها " (ر.ك . مفهات آتی) آیا نشان نمیدهد که چگونه در پس هیاهوئی
عوام‌ربانه میلیاردا دلار "ثروت ایران" بدون هیچ زحمتی در بانک های
آمریکائی مهر و موم گردیدند ! و سپس طی یک قرارداد (الجزیره) مورد چشم-
پوشی واقع شدند !

چند سال پس از عمر جمهوری اسلامی ، قطب زاده ها، بنا به مصالح بورژوازی و
اختلافات آن ، علنا جاسوسان قدیمی آمریکا، عضو سیا خوانده میشوند که
*- خریدهای نظامی ایران از ژاپن و آلمان اقلام زیور را دربر میگیرد : ۱- کلیه
ادوات الکترونیکی (بی‌سیم، رادار، ۰۰۰)، ۲- اسلحه جنگی، ۳- خودروهای
پیشرفته سریع و مستحکم که نقش نظامی را بر احتی ایفا میکنند (تسویوتا ،
نیسان)، ۴- وسائل یکنی جنگی و وسائل سازنده مهمات ، ۵- وساطت قاچاق
اسلحة ، ۶- کمک های فنی مربوطه .

"مبادرت به کودتا" کرده‌اند و چنین جاسوسانی در راس مقامات مهم دولتی از قبیل وزارت خارجه قرار دارند! "وزیران آمریکائی و ... " که منافع "پابرهنه‌ها" یعنی انحصارات بزرگ جهانی را ملکه خود ساخته بودند و بهمین سبب همپای سایر "وزرای پابرهنه‌ها" و بخاطر زندگی و منافع "کوچنشینان کاخ سفید"! دستور تلاش پابرهنه‌ها را صادر میکردند! تا جمهوری اسلامی "قد برافرازد و بر سر پای خود بایستد!" ***

ب - بورژوازی و رابطه آن با دستگاه دولتی از زاویه اقتصادی ما موکدا گفتیم دولت آلت سیاست طبقاتی است . لیکن هر فراکسیون بورژوازی همیشه سعی دارد که با دست انداختن بر حاکمیت سیاسی ضمن حفظ منافع کل طبقه، بطور اخص با تغییراتی که در دستگاه دولتی وارد می‌سازد با تصرف نقاط گرّهی، تاکتیک‌های متناسب با منافع خویش را پیش ببرد و فرمانروائی کند . بدین منظور نفوذ فراکسیونی خود در ارگانهای دولتی را تشدید مینماید . هنگامیکه مبارزات فراکسیونی خود در ارگانهای حساس می‌شود، علی‌الخصوص تلاش در اینجهت بچشم می‌خورد . قدرت سیاسی در ید بورژوازی است ولی هر فراکسیون بورژوازی می‌خواهد دولت را کاملا زیر سلطه و نفوذ خود درآورد . وقتی فراکسیونی از بورژوازی ، امکان می‌باید به دستگاه دولتی چنگ اندارد، دگرگونی هائی در موقع آن پدید می‌آید . دولت در ایران مالک بزرگترین سرمایه‌ها بوده و از طریق آن می‌توان به سلب مالکیت و تحديد رقیب پرداخت . دیگر نه تنها سیاست اقتصادی خاص این یا آن فراکسیون بلکه منافع و سیعتر یعنی تملک سرمایه فراکسیون ساقط شده و سرمایه‌های بزرگ دولتی ، تامین می‌گردد . رقابت شدید میان اقشار بورژوازی در اینجا بصورت سلب مالکیت علنيّ تحدید، اعمال قهر و انهدام مستقیم جهت جایگزین شدن بجای آن در می‌آید .

در حقیقت وقتی بورژوازی متوسط ایران حاکمیت سیاسی را بکف می‌آورد، قادر می‌گردد علاوه بر آنکه سرمایه‌های متوسط را رشد داده و سهم آنها در سود سرمایه ** - حزب جمهوری اسلامی طی جزوهای درباره بنی‌صدر پس از سقوط‌وى اظهار میدارد که وی "جاسوس آمریکا" ، "دوست و متحد اسرائیل" ، "همدست فرانسه" و "امید آمریکادر ایران" بوده است ! لیبرالها سپس در پاریس بخشی از مذاکرات خمینی با آمریکا پیش از بهمن ۵۷ را فاش ساختند !

را افزایش دهد، نمایندگان سیاسی این فراکسیون را نیز از طریق موقعیت دولتی یعنی تصاحب پروسه‌های تولید سرمایه‌داری بزرگ، بانکها و تجارتخانه‌های انحصاری دولتی بهمراه تصرف دستگاه دولتی بوضعیت بورژوازی بورو - کرات و بزرگ ارتقاء دهد. پس کاملاً قابل فهم است که چرا وجود دو فراکسیون در بورژوازی متوسط ایران که یکی عمدتاً بر صنایع و سودمندی و توسعه سرمایه‌گذاری‌های صنعتی از درآمدهای نفتی اصرار می‌ورزید و دیگری در سود تجاری و توسعه تجارت بر زمینه درآمدهای ارزی موجب شد که بر سر دستگاه دولتی و فرمانروائی برآن، یعنی منبع اصلی "درآمدهای بزرگ" نیز مبارزه گردد.

در اینجا بطور اخص تصرف قدرت دولتی بمثابه پیشبرد سیاست اقتصادی این یا آن فراکسیون و بطور اعم بمثابه مبارزه این دو فراکسیون برای تحول یافتن به بورژوازی بزرگ و بوروکرات می‌باشد.

ج - سیاست تمرکز دولتی و سرمایه‌داری دولتی

حاکمیت جدید در شرایط بحران حاد سرمایه‌داری ایران بقدرت رسید. بحران از سالهای ۵۶ - ۵۵ در پی کاهش درآمد ایران از نفت، رکود در سیستم اعتباری بانکها و بحران جهانی سرمایه‌داری پدیدار شد و خود را در رکود تولید و تورم فزاینده متجلی ساخت. طی سالهای ۷ - ۵۶ این بحران تخفیف نیافته و بطرز شکننده‌تری بواسطه تحولات اقتصادی و سیاسی ادامه یافت. تا ۸۰٪ ظرفیت پاره‌ای کارخانه‌ها راکد شد. خروج مبالغ هنگفتی سرمایه بشکل ارز از ایران، هم ارز جهت خرید وسائل تولید و یکی وغیره و هم سرمایه کافی جهت سرمایه‌گذاری را کاهش داد. کاهش ورود مواد خام و وسائل یکدی و کاهش میزان سرمایه‌گذاری‌های مولد، کارخانه‌ها را راکد نمود و پاره‌ای را بعلت عدم توانائی در رقابت با کالاهای مشابه وارداتی که همراه با کاهش تولید داخلی بازار را تسخیر می‌کردند، از میدان بدر راند. سرمایه‌ها در بخش تولید و همچنین بانکها دچار ورشکستگی قطعی گشته، ادامه فعالیت آنها با مشکلات اساسی مواجه بود و در مقابل بخش تجارت وسیعاً فعال شد. کشورهای امپریالیستی بیمناك از عواقب جنبش انقلابی و قیام از سرمایه‌گذاری طویل‌المدت در محیطی که جنبش کارگری و توده‌ای "امنیت و ثبات آنرا تهدید و سلب مینمود"

اجتناب کرده، عملاً به صدور کالا، ارائه وام و اعتبار و فروش اسلحه و خرید نفت با شرایط مناسب تر روی آورده‌ند. اعتساب کارگران شرکت نفت که قطع بزرگترین منبع و تامین ارز و انباشت در ایران را بدنبال داشت، به این عوامل اضافه گردید. دستمزدهای واقعی به سرعت تنزل کردند و هزینه‌های اساسی زندگی گاهی تا ۴۰۰٪ و بیشتر افزایش یافتند.

بورژوازی و دولت وی در مواجهه با بحران اقتصادی (و همچنین سیاسی)، ورشکستگی بانکها و بسیاری از منابع علاجی نداشت جز آنکه با سرعت توان و میزان سرمایه را افزایش دهد. "شورای انقلاب" و "کابینه بازرگان" در مسیر قدمهای اصلی را برداشتند. طرح "ملی شدن صنایع بزرگ" و سرمایه‌های "سرمایه‌داران متواری" (سازمان صنایع ملی و ۰۰۰)، "طرح تمرکز و ادغام بانکها" و بالاخره پاره‌ای اقدامات دیگر در این راستا نتیجه بلاواسطه بحران اقتصادی و همچنین سیاسی است.

تمایل به تمرکز صنایع و بانکها و غیره که معمولاً - والبته به قیمت خطاهای تئوریک و عملی - از آن بعنوان برنامه "خرده‌بورژوازی" یاد می‌شود، در جامعه سرمایه‌داری ربطی به "برنامه" و "مطلوبات" خردبهورژوازی نداشته و تنها محصول تکامل سرمایه‌داری و ناشی از ابعاد بحران، ورشکستگی اقتصادی، کمبود سرمایه‌ها جهت سرمایه‌گذاری، "وام" و "توسعه سرمایه‌داری" است. بحرانها به تمرکز مبربمیت می‌بخشند.

"بحرانها (هر بحرانی و بحرانهای اقتصادی بوبیزه) ولی نه تنها بحرانهای اقتصادی نیز به نوبه خود بمیزان بس عظیمی بر شدت تمایل به تمرکز و انحصار می‌افزایند." (۴)

سرمایه‌داری در سیر تکامل خود پیوسته به تمرکز بیشتر سرمایه‌ها می‌انجامدو بحرانها این پروسه را تسريع می‌کنند. این موضوع بطور کلی در مورد تمرکز و انحصار دولتی نیز صادق است. این نوع تمرکز برای حفظ منافع بورژوازی ضروری و در پروسه عام انباشت اجتناب ناپذیر می‌باشد و فقط و فقط ضمن نجات سرمایه‌داران به آنان کمک می‌کند تا وضع خود را مستحکم سازند.

"وقتی که بحرانها، ناتوانی بورژوازی را از ادامه مدیریت نیروهای مولده مدرن بر ملاساختند، آنوقت تبدیل موسسات

تولیدی و ارتباطی بزرگد به شرکتهای سهامی و مالکیت
دولتی اصولاً غیرضروری بودن وجود بورژوازی را برای اداره
نیروهای مولده نشان میدهد.^(۵)

بحرانها موجب میگردند که دولت بورژوازی مستقیماً اداره و کنترل یا مالکیت
سرمایه‌ها (وطبیعتاً بزرگترین سرمایه‌ها) را بعده بگیرد. زیرا سرمایه‌داران
ورشکسته قادر به ادامه تولید و مدیریت سرمایه خود نمی‌باشند. تمرکز و
انحصار دولتی مانع درآمدهای کلان بورژوازی نبوده، بعکس میزان بسیار
بیشتری منافع وی را تضمین می‌کند. بدینوسیله هم از ورشکستگی نجات می‌یابد
و هم سودهای هنگفت بچنگ می‌آورد:

"انحصار دولتی در جامعه سرمایه‌داری فقط وسیله‌ای است
برای افزایش و تحکیم درآمدهای میلیونرهای فلان یا
بهمان رشتہ منع که در شرف ورشکستگی هستند.^(۶)

حاصل تمرکز دولتی سرمایه‌داری، تشدید استثمار و بهره‌کشی از طبقه کارگر به
کمک دولت سرمایه‌داران می‌باشد و در نتیجه آن موقعیت دولت بمثابه ابزار
سیاست طبقاتی با موقعیت مالکیت سرمایه‌داری ترکیب شده و بمیزان صد
چندان ستم و فشار به کارگران و زحمتکشان افزایش می‌یابد. طرح "تمرکز
دولتی" بدون طرح موضوع و ماهیت دولت در جوامع سرمایه‌داری و قلمداد
نمودن "تمرکز دولتی" بطور کلی چون امری مثبت بسود کارگران و زحمتکشان
و در "جهت سوسیالیسم" تنها به خدمت توجیه ارجاع می‌یابد. باید پرسید:

"دولت چیست؟ دولت سازمان طبقه حاکمه است. مثلاً در آلمان
سازمان طبقه یونکرها و سرمایه‌داران است. به این جهت
آنچه را که پلخانفهای آلمان (۰۰۰) (همچنین خروشچفیست
های ایران) "سوسیالیسم نظامی" (و بخوان در ایران راه رشد
غیرسرمایه‌داری) مینامند در حقیقت همان سرمایه‌داری
انحصاری نظامی دولتی یا عبارت ساده‌تر و روشن تر
اعمال شaque نظامی برای کارگران و حمایت نظامی از سرمایه
داران است.^(۷)

ما شاهد آن بوده‌ایم که پابپای توسعه تمرکز دولتی در ایران، تمرکز صنایع و

کنترل آنها بدست دولت، شرایط طبقه کارگر از هر جهت، از لحاظ سطح معیشت و از لحاظ امکانات مبارزه علیه سرمایه داران بمراتب سخت تر و دشوار گردید. دولت بهره کشی سرمایه داری را مستقیماً با ستم سیاسی ترکیب نموده و بطور مت مرکز بر طبقه کارگر وارد مینماید. هر اعراض و مبارزه ای بر ضد سرمایه داران، بخصوص بخش های دولتی و تحت کنترل دولت با حمایت نظامی پاسداران، کمیته چی ها و "گاردهای کارخانه" از "سرمایه" پاسخ داده می شود. کارخانه ها و مراکز تولیدی بزرگ از پادگان های نظامی بزحمت قابل تشخیص اند! بورژوازی حاکم و متحدا رویزیونیست آن (توده ای - اکثریتی ها و ۰۰۰) و ان مود می کنند که تمرکز دولتی خصلت سرمایه داری تولید را از میان بر میدارد. آنها تمرکز سرمایه ها توسط دولت سرمایه داری را سیاستی "دمکرا- تیک" ، "ضامپریالیستی" ، "خرده بورژوازی" و "معبری بسوی سوسیا- لیسم" میدانند. اما تمرکز دولتی سرمایه داری خصلت کاپیتالیستی تولید را نابود نکرده، بل ستم سیاسی را نیز با آن جمع می کند:

"نه تبدیل نیروهای مولده به شرکت های سهامی و نه به مالکیت دولتی، هیچ کدام خصلت سرمایه داری نیروهای مولده را زایل نمی کند . . . دولت مدنون به رشکلی که باشد عمدتاً یک دستگاه سرمایه داری است، دولت سرمایه - داران است، کمال مطلوب مجموعه سرمایه داران است . او هر چه بیشتر نیروهای مولده را تحت مالکیت خود درآورد، بیشتر بصورت سرمایه دار کل واقعی در می آید و اتباع دولت را بیشتر استثمار می کند." (۵)

تمرکز سرمایه ها در ایران شدت استثمار کارگران و هم زمان سرکوب آنان را فزونی بخشدید. بعلاوه تمرکز دولتی صنایع بزرگ و بانکها و بخشی از تجارت آنها را از دور پیمائی جهانی سرمایه مالی و وابستگی انتقاد آمیز بدان نرهانید زیرا سیاست حاکم براین تمرکز، سیاست سرمایه داران است . وابستگی سرمایه داری ایران به سرمایه مالی بجای خود باقی مانده و حتی گسترش یافت: تمرکز تحت سیاست سرمایه داران و درکشور سرمایه داری وابسته هم بجز این نمیتواند به چیز دیگری ختم شود . بالاخره سیاست تمرکز دولتی (اعم از آنکه

تمرکز سرمایه‌داری یا سوسياليسنی باشد، یعنی دولت سوسياليسنی تمرکز صنایع و ... را هدایت کند) بهیچوجه سیاستی خرده‌بورژواشی نیست و در همین جاست که عمیقترین تحریفات صورت میگیرد. اقتصاد خرده‌بورژواشی - تا آنجائی که هنوز از خرده‌بورژوا سخن در میان است - بر پراکندگی ابزار تولید و توزیع منکی میباشد. خرده‌بورژوازی از تمرکز دولتی نصیبی نمیرد تا در راه آن بکوشد. زیرا تمرکز بزیان تولید خرد و سرمایه اندک پیشه‌ور شهری و یا دهقانان خرده‌مالک تحقق می‌یابد. تمرکز دولتی خرید محصولات کشاورزی و انحصار آن توسط دولت بقیمت خرید انحصاری و در نتیجه بهره‌کشی سخت و ورشکستگی دهقانان میکشد. تمرکز دولتی صنایع و تولیدات، شرایط بازار را به زیان پیشه‌ور شهری تغییر میدهد. تمرکز تجارت و توزیع، خرده‌سوداگر توزیع کننده را از میدان بدر میراند. استدلالی که "سیاست تمرکز دولتی" را "سیاستی خرده‌بورژواشی" ارزیابی میکند، مخالف با واقعیات و جریانات مربوط به تمرکز دولتی در ایران (ودر سطح جهانی مثلًا در عراق، سوریه، الجزایر و غیره) بوده و از نقطه نظر تئوریک احتجاجی پوچ، ارتজاعی و ضد - مارکسیستی است و بس .

"خرده‌بورژوازی در مقابل هرگونه مداخله دولتی و حساب و کنترل، خواه دولتی سرمایه‌داری و خواه دولتی سوسياليسنی مقاومت میورزد. این یک واقعیت کاملاً بی‌چون و چراست که ریشه یک سلسله اشتباها اقتصادی از عدم درک آن آب می- خورد ."

خرده‌بورژواشی که "سرمایه اندکی" اندوخته، دشمن تمرکز و کنترل دولتی می- باشد. او میخواهد بهرقیمت شده این "سرمایه" را افزایش دهد بدون آنکه "مانعی" و "شريكی" آنهم شريكی قدرتمند چون دولت، سد راهش باشد.

"خرده‌بورژواشی که چندهزاری ذخیره کرده است، دشمن سرمایه‌داری دولتی است و میخواهد این چندهزار را حتما برای خود و علیه تهیستان و هرگونه کنترل همگانی دولتی بجريان اندازد ."

تمرکز دولتی سرمایه‌داری، گرچه هرگز با کنترل وسیع و همگانی همراه نیست و

نمیتواند باشد اما سرمایه کوچک خردهبورژوا را کاملاً منقید میسازد و بمیزان وسیعتری از میدان بدر میراند. خردهبورژواشی که در سودای "تصرف سرمایه بزرگ" میسوزد، و آرزو دارد به سرمایه بزرگ و بوروکراتی تبدیل شود تا هنگامی که به چنین موقعیتی ارتقا، نیافته و هنوز بحالت یک خردهبورژوا باقیست ناگزیر از منافع سرمایه کوچک و خرد خود برعلیه تمرکز دولتی دفاع میکند و با سرمایه داری دولتی خصوصت میورزد.

تمهیدات رویزیونیستی و خود حکومت مبنی بر استقرار "سیاست تمرکز دولتی" بر "عدالت اجتماعی" و عملکرد "سودبخش" آن در "خدمت توده‌ها" در مواجهه با واقعیت تاب لحظه‌ای ایستادگی را ندارد. تمرکز دولتی و سرمایه‌داری دولتی در ایران تحت شرایط مشخص دوران مابعد قیام بهمن ماه علاوه بر نقش خاص دولت در اقتصاد ایران (ر.م. بخش ۴ همین رساله) متحمل بحران اقتصادی-سیاسی سالهای ۵۶ و پس از آنست. در این پروسه که ابتدا تحت رهبری بورژوازی لیبرال انجام میگرفت و طراحان اصلی آن بازارگان-بنی صدر بودند، چه بورژوازی تجاری و چه بورژوازی مولد هردو با یکدیگر توافق داشتند. ولی مثل هرجای دیگری، هریک سلطه خود براین تمرکز و تصالح و کنترل بخش بزرکتری از سرمایه و جهت دادن به آن در انطباق با منافع فرا-کسیونی اشار را تعقیب میکردند. هریک برای این تمرکز، سیاست اقتصادی معینی را ارائه میدادند و در واقع هریک بنحوی راه بسوی تحول به بورژوازی بزرگ و بوروکرات را طی مینمودند. کmafی سابق اینجا هم منافع عام سرمایه با منافع خاص بخشی از آن ترکیب شده و دو خط مشی اقتصادی را ارائه میداد. رد پای این سیاستها در سرتاسر سالهای مذکور و در کلیه پاسخها به بحران اقتصادی با برجستگی به چشم میخورد. طراحان اصلی تمرکز دولتی در ایران بورژوازی، و مقدمتاً بطور عمدۀ لیبرالها بودند، و نه خردهبورژوازی.

یادآوری این موضوع خالی از فایده نیست که نبایستی هرگونه تمرکز دولتی را معنای محو سرمایه غیردولتی تلقی کرد و نباید تمرکز دولتی را از شکل‌های ویژه‌ای که در رابطه با منافع فرآکسیونی‌ای بورژوازی احراز میکند، جدا ساخت. تمرکز دولتی در ایران سابقه دیرین داشته و پیش از سال ۵۷ نیز بخش مهمی از تجارت، تولید و بانکها در مالکیت دولت و یا با مشارکت سهامی

دولتی فعالیت میکردند . این تمرکز همواره تا حدود معینی بنا به مقتضیات کل جامعه سرمایه داری صورت می پذیرد و در جوار خود درصد عظیمی از سرمایه - داران غیردولتی را دارد . تمرکز عمدتاً در پیشرفته ترین و بزرگترین بخش های سرمایه عملی می شود و در همین جاست که هنگفت ترین سودها نهفته است . مالکین سابق در اغلب موارد به سهامداران تبدیل می شوند و از مدیریت کارخانه (وینگاه) مستقیماً دور میگردند : آنها در پایان سال (یا موعدهای معین تجاری) به بانکها رجوع کرده و سود سهام خود را ، که تضمین شده است ، وصول میکنند و در مجمع عمومی سالانه سهامداران نسبت به سیاست های مدیریت (و البته به نسبت سرمایه اشان) اشتراک مساعی مینمایند ! این یادآوری در بحث ما از اهمیت بسیار برخوردار است .

*

*

*

۲-۳ دو حزب بورژوازی

دو فراسیون بورژوازی بزودی بشکل دو حزب و دو جریان حزبی در جامعه ظاهر گردیدند : فراسیون بورژوازی مولد بنام لیبرالها و احزاب لیبرالی (جبهه ملی ، نهضت آزادی ، جاما وغیره) و فراسیون بورژوازی تجاری ، حزب جمهوری اسلامی وزوائد آن .

چنین تصوری خطاست که هر نماینده بورژوازی لیبرال ، باید حتماً یک صاحب صنعت و هر نماینده بورژوازی تجاری یک تاجر و صاحب تجارتخانه باشد . در هر دو حزب علی الخصوص در حزب جمهوری اسلامی افراد فوق العاده متنوعی از حیث پایه اجتماعی عضویت دارند . عناصری از خرده بورژوازی در رده های بالای این حزب ، و نه در رهبری آن مشهودند . در هر دو حزب وکلا ، حقوق دانان اقتصاد دانان و " دکترهای " رشته های گوناگون ، آخوندها و دانشجویان شرکت دارند که یا دنباله رو ای این احزاب یا آنکه نماینده شاخص سیاسی این یا آن فراسیون بورژوازی اند . میان نماینده سیاسی طبقه (و فراسیون طبقاتی) و خود طبقه عموماً چنین رابطه ای وجود دارد . نماینده سیاسی بورژوازی شاید ابداً یک سرمایه دار تاجر یا صاحب صنعت نباشد و فقط از لحاظ نحوه تفکر و تئوری خود ، نقشه ای که پیش میبرد و آن نحوه زندگی که غایت خود میداند در

همان چهارچوب قرار گیرد و محصور شود . مارکس در ایفاح این مطلب تذکر می دهد :

"نبایستی تصور کرد که تمام نمایندگان دمکراسی، دکاندار یا مفتون دکانداران هستند . اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش میتوانند از زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند . عاملی که آنها را به نمایندگان خردۀ بورژوا بدل میسازد، این است که مغز آنها نمیتواند از حدی که خردۀ بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست، فراتر رود و بدین جهت در زمینه پرتویک به همان مسائلی و همان راه حل‌هایی میرسد که خردۀ بورژوا بحکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه پرتویک به آن میرسد، بطور کلی رابطه نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه با خود طبقه‌ای که نمایندگی آنرا دارند، نیز بر همین منوال است . "(۱)

آنچه در مورد این احزاب باید همواره در نظر داشت، ایدئولوژی، سیاست و بیوژه سیاست اقتصادی آنها در عرصه پرتویک است . انگشت نهادن بر روی این بنا آن شخص متعلق به حزب بدون تعیین خط مشی و نتایج عملی سیاست حزبی کار را به ارزیابی بورزوایی میکشاند . در هردو حزب افراد و "فعالین" سابق حکومت شاه فعالند . پاره‌ای اعضای هردو حزب حتی ملیت ایرانی ندارند (مثلا بزدی از لیبرالها، جلال الدین فارسی از حزب جمهوری اسلامی که هر دو برای ریاست جمهوری کاندید شده بودند . اولی تبعه آمریکا بود و دومی ملیت افغانی دارد !) .

جاسوسان مشهور و قدیمی و عملالعلی امپریالیسم (آیت‌ها) در هردو حزب حضور محسوس دارند . ابوترابیان عضو حزب جمهوری میگوید : گروهی از افراد وابسته به حزب را "سلطنت طلبان" ، "افراد حکومتی سابق" ، اشخاص "محب‌الهویه" (!) و ۰۰۰ تشكیل میدهند . او اضافه میکند : در این گروه "از هر قماشی" میتوان مشاهده کرد :

"اگر روزی زعمای حزب ۰۰۰ حوصله تحقیق و بررسی در

*- منظور وی از سلطنت طلبان طرفدار "خاندان پهلوی" است .

سوابق اینگونه افراد را داشته باشند، خواهند دید که اغلب
کسانی هستند که در طی ۴۰ سال اخیر به ترتیب عضویت
حزب توده، حزب دمکرات، جبهه ملی، حزب ملیون، حزب
ایران نوین، حزب رستاخیز و سرانجام حزب جمهوری
اسلامی را داشته‌اند.^{۵۹} (اطلاعات - ۲۰ / ۵۹)

این گروه افراد، در خدمت سیاست حزبی و دولتی قرار دارند. بررسی احزاب
سیاسی، بررسی چنین مواردی یا جریاناتی نبوده، اساساً بررسی سیاست و خط
مشی طبقاتی این یا آن حزب است. طبیعتاً پس از این جایگاه و نقش "قماش"
منکور را نیز باید ملحوظ داشت ولی فقط پس از این، اینکه سیاست حزب
لیبرالی یا جمهوری اسلامی کاپیتالیستی و خادم امپریالیسم میباشد، از
اینطریق اثبات نمیگردد که در این حزب جاسوسان، عمال امپریالیسم و سرمایه-
داران در رهبری قرار دارند، تنها پس از بررسی ماهیت طبقاتی- سیاسی حزب
علوم میشود چرا و چگونه، چنین عمالی بدین احزاب پیوسته‌اند و یا در اس
آن موقعیت رهبری و بنیانگذاری را دارند.

۱۰. لک. میگوید: حزب جمهوری اسلامی حزب دست ساخته امپریالیسم برای
خرده‌بورژوازی است. این درست است که هر حزب بورژوازی خود را نماینده
جامعه معرفی میکند و بكمک ایده‌های مبهم، کلی، عوام‌فربانه و کاذب نهایت
جهد خود را مصروف میدارد تا جمعیت هرچه بیشتری از مردم را به صفوف خود
بکشاند و به دنباله روی از سیاست خویش متقادع نماید. اگر حزب جمهوری
اسلامی با اتکاء بر توهمات مذهبی و معتقدات دینی و شعارهای پرهیاهو
توانست بدوا بخش قابل ملاحظه‌ای از اقشار خرده‌بورژوازی را جلب نماید،
مبین توفیق این حزب در فعالیت ضدانقلابی خویش است. اگر این حزب
سیاستی مطابق منافع امپریالیسم دارد، این نشان میدهد که نماینده بورژوازی
وابسته ایران، یا فراکسیونی از آن میباشد. ولی مگر لیبرالها نیز به جلب
خرده‌بورژوازی (مجاهدین) اهتمام نورزیدند و خادم امپریالیسم نبودند؟! حزب
جمهوری اسلامی و حزب لیبرالی، هردو احزاب بورژوازی ایران بوده و با تمام
قوا سعی مینمودند توده‌های مردم و بخصوص خرده‌بورژوازی را فریب
داده، بیطرف سازند و یا مجذوب و جلب به خود نمایند. این احزاب بنا به

ماهیت خود خادم سرمایه امپریالیستی و سیاست آنها با سیاستهای این یا آن امپریالیسم در منطقه و ایران خوبشاؤندی دارد. اما ابراز اینکه حزب جمهوری، حزب دست ساخته امپریالیسم (ونه حزب یک طبقه و یک فراکسیون معین بورژوازی!) برای خردۀ بورژوازی! (ونه حزبی که تلاش دارد توده‌هارا بفریبد و از جمله خردۀ بورژوازی را) ادامه همان سطحی نگری سابق الذکر است و بالاخره به این نتیجه میرسدکه: حزب جمهوری فاقد هرگونه "پایه طبقاتی" بوده، هیچ طبقه‌ای دیگر منافع خود را در آن نمی‌بیند (پس از ۳۰ خداداد-اعلامیه مشهور ۱۰۰ م.ك.) تاریخ واقعی مبارزه طبقاتی خلاف آنرا ثابت مینماید، ضمن اینکه چنین نظری از لحظه تئوریک نیز پرت و پلائی اپورتونیستی بیشتر نیست.

حزب لیبرالی، که اکنون تا حدی با آن آشنا شده‌ایم، سابقهای دیرین داشت. این حزب در سالهای ۳۰ تا ۳۲ توفیق آنرا یافت تا به قدرت سیاسی راه یابد و مبارزه‌ای را در آن هنگام برای در دست گرفتن منابع انباشت اولیه و علی العموم نفت ۰۰۰ دنبال کند و شکست بخورد ولی بهمراه این شکست جنبش انقلابی را، که در پی وی راه می‌سپرد!، تسلیم ارجاع نماید. شکست ۳۲ آنرا برای مدت‌ها از صحنۀ دور کرد تا اینکه در اوخر سالهای ۳۰ و اوائل دهۀ ۴۰ آخرین توان خود را بروز داده و دوباره تا سالهای طولانی بفراموشی سپرده شد. حزب لیبرالی حداکثر سیاست بورژوا-رفرمیستی داشت و هرگز قادر به گامی فراتر رفتن از آن نبود. در سالهای ۷-۱۵۶ این حزب دوباره، مثل روحی که سیر حوادث آنرا احتمار کرده باشد، در صحنۀ اجتماعی ظاهر می‌گردد و از حالت یک کاست و جمعیت نیمه علنی مطبع خارج می‌شود. همانطور که دیدیم لیبرالها سلطنت مشروطه و وفاداری به قانون اساسی آنرا از شاه می‌طلبیدند. دلبستگی به "قانون" و "مبادی آداب" سرمایه بودن موجب می‌شد این حزب در مجادلات درونی بورژوازی با زبونی و پستی کامل خواهان تحفیف فشار با خود، اصلاحات ناچیز و ذره‌ای (به اندازه ناچیزی) شرکت در قدرت سیاسی "جهت استحکام پایه‌های سلطنت" شود. بخشی از این حزب (حزب ایران) برهبری شاهپور بختیار در واپسین لحظات جنبش توده‌ای با وظیفه دوگانه حفظ دستگاه دولتی و انتقال قدرت سیاسی، به نخست وزیری دست یافت او.

محلل انتقال دستگاه دولتی شد . او وظیفه خود را انجام داد ولی ماهیت ارتقای حزب خویش و خود را چنان در این وظیفه آفتانی کرد که حکام جدید راهی جز تکفیر و " فرار " دادند نیافتنند !

حزب لیبرالی، منافع بورژوازی متوسط و بطور عمدۀ مولد را منعکس میکرد . در راس آن پاره‌ای بورژواها، وکلا ، حقوقدانان و مهندسان قرار داشتند که علی‌غم مهجور بودن عموما با دستگاه بوروکراسی شاه پیوند داشته و از لحاظ اقتصادی و سیاسی در رابطه نزدیکی با بانکهای امپریالیستی و سرمایه بزرگ داخلی بودند .

لیبرال‌ها در مبارزه سیاسی اهل مخاطره نبودند و در شدیداللحن تربیت " عریضه - های اعتراضی " به دربار شاه و سپس خمینی هرگز اجازه ندادند لقب " اعلیحضرت " و " محضر امام " را از قلم بیاندازند . این حزب ، ناسیونالیسم کهنه و بی‌محتوى را با مذهب رفرم شده بهم آمیخت و اگرچه محور اصلی تبلیغات آن " ملت " و " ملی " بود اما در ترکیب " اسلام با ملیت " و " امت با ملت " غفلت نمینمود .

آن حزب دیگر، حزب جمهوری اسلامی که بلا فاصله پس از قیام رسمیت یافت و به فاصله ۲ ماه تا اواخر تابستان ۵۸ به نیرومندترین حزب بورژوازی در ایران تبدیل گردید، توسط پاره‌ای آیت‌الله‌های مشهور که قبل از نام " روحانیت مبارز " داشتند، بنا گردید و در راس آن خمینی و بلا فاصله پس از او بهشتی ، منتظری، رفسنجانی و دیگران جای داشتند . علاوه بر آن موسسین بورژوا - تجار نیز در هیئت موسس حزب ، جمعیت قابل توجهی را تشکیل میدادند، چه در عبارا و عمامه و چه بدون آن .

حزب جمهوری، حزب تجار و سوداگران ، مخصوصا تجار متوسط بود (بیان هست که تجارت بزرگ نیز پیش از سال ۵۷ اساسا در دست بورژوازی بزرگ مرکز بود) . این حزب نیز در طی تاریخ تکامل خود ، سیمای ضانقلابی و ارتقای اش را ظاهر ساخت . در " جنبش مشروطیت " خواهان " مشروعیت " ، در دوران سلطنت رضا شاه او طالب " حکومت اسلامی " بود . در جنبش ملی ۱۳۳۰ - ۳۱ ، دشمنی علنی با جنبش مذکور را برله انگلستان نشان داد . در سال ۱۴۰۱ در مقابل تحولات ارتقای - بوروکراتیک که بر ضد انقلاب صورت میگرفت ، جانبدار

حفظ وضع موجود گردید . حزب جمهوری اسلامی به کهن‌ترین ایده‌های مذهبی دست آویخت و ضمناً از پوشیدن لباس‌های "ضدامپرالیستی-ضدآمریکائی" ، "ضدفتوطالی و ضدسرمایه‌داران" برای دفاع از امپریالیسم ، سرمایه‌داری و مناسبات کهن دریغ نمیورزید .

این حزب با استعانت از رهبری مذهبی خود ، خویشتن را وارث "اسلام" و "سنن صدر اسلام" نامید و به سازماندهی گستردگی (حتی قبل از ۵۲) در میان آخوندها و طلبها در رابطه با بازار دست زد . بنام غیررسمی "حزب الله" توانست تدریجاً کلیه ارگانهای دولتی را بزیر فرمانروائی خود بباورد و اتوریته خویش را در آنها تامین کند . حزب جمهوری سازمانده فعال باندهای سیاه "حزب الله" بود و اگر چه لیبرالها به رقابت با آن ، باندهای سیاه خاص خود (کلاه‌سوزهای "مدنی" ، سیاه جامگان "فروهر" ، گارد ریاست جمهوری "بنی-صدر") را بوجود آوردند ، اما هرگز تحرك و دامنه سازمانی "حزب الله" را نیافتند و نتوانستند بهمان اندازه به "حزب" خود خدمت نمایند .

این حزب در میان تجار بازار ، بسیاری از کسبه و توده‌های متوهمن و مذهبی خردۀ بورژوازی از نفوذ بالنسبه فراوانی برخوردار شد و برعکس حزب لیبرالی صفوں متصرکتر و فشرده‌تری را از ابتدا تشکیل میداد . این دو حزب احزاب اصلی بورژوازی و احزاب حاکم در فاصله سال‌های ۵۷-۶۰ هستند . کلیه احزاب دیگر بورژوازی ، که فی الواقع احزاب "سلطنت طلب طرفدار دودمان پهلوی" و "ولیعهد" شاه باشند ، علیرغم تبلیغات رژیم جمهوری اسلامی در این سالها و توهمندان خردۀ بورژوازی که این احزاب را در عنوان "ضد انقلاب مغلوب" حتی از "ضدانقلاب غالب" نیرومندتر جلوه میداد (واز یاد می‌برد ارشت همان ضدانقلاب مغلوب اکنون هنوز باقی و غالب در خدمت جمهوری اسلامی است !) با از کف دادن قدرت سیاسی ، مقام اپوزیسیونهای تبعیدی که دل به رقابت‌های امپریالیستی خوش کرده بودند ، تقلیل یافتند . ضمن آنکه قدرت اقتصادی آنها نیز تا حد قابل توجهی به احزاب جدیداً حاکم بورژوازی سپرده شد ! این دو حزب بورژوازی در فاصله مورد بحث ما رهبری اصلی بورژوازی ایران را به عهده داشته و با حفظ و بازسازی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولتی و سرکوب مبارزات انقلابی مردم و بویژه طبقه کارگر ، ارکان سرمایه‌داری

وابسته ایران را از آنکه صدمه ببیند، نجات دادند. مبارزه دورنی بورژوازی که
عمدتاً مبارزه همین دو حزب محسوب میگردد، تابع دیالکتیک تضادهای طبقاتی
موجود جامعه و در راس آن مبارزه فیما بین طبقه کارگر و بورژوازیست. سالهای
میان ۵۷ تا ۶۰ از جهت مضمون سیاسی این مبارزه میتوان به سه مرحله اصلی
 تقسیم نمود. شاخص اصلی و تعیین کننده هر سه مرحله عبارت میشود از قلع
و قمع و سرکوب متحداًه جنبش انقلابی توسط جناحین بورژوازی حاکم و به
همین تناسب یعنی با هر پیشرفت در این زمینه تشدید مبارزه درونی فرا -
کسیونهای بورژوازی با یکدیگر و از میدان قدرت سیاسی بدر رانده شدن
لیبرالها توسط حزب جمهوری اسلامی: دامنه و شدت درگیریهای دورنی
بورژوازی با دامنه و شدت جنبش انقلابی علیه آن عموماً نسبت معکوس دارد.
بعبارت رساتر برای بورژوازی اول تالان انقلاب و بعد تصفیه حسابهای
دورنی مطرح است.

*

*

*

۳-۳ انقلاب و منازعات فراکسیونی بورژوازی

دراوح جنبش انقلابی همه بندویستها و قراردادهای لازمه میان شورای انقلاب
و بختیار و رهبران ارتقش و نمایندگان امپریالیسم (واز جمله آمریکا) افساء
شد. کابینه بازرگان که بورژوازی پیش از قیام آنرا تشکیل داد، بدستور خمینی
و تصویب شورای انقلاب، "اداره امور مملکت" را در دست گرفت. بازرگان
نخست وزیر شد و تا اشغال سفارت آمریکا توسط "دانشجویان پیرو خط امام"
که به استعفای وی منجر شد (بهمن ۵۷ تا آبان ۵۸) در این موقعیت باقی
ماند. این دورانی است مطلع از تضادهای عظیم! پس از قیام این کابینه و آن
شورا، که با دیده نفرت به قیام می‌نگریستند، خود را مخلوق و وارث بلاواسطه
قیام خوانند! "گوادلوب" جای خود را به "قیام" سپرد.

دولت "بازرگان"، یا بعبارت صحیح کابینه بازرگان، خود را موقتی دانست و
هر آنچه را بدان مربوط میشد با همین توصیف شایسته انهدام نامید. لیبرالها
که در راس کابینه قرار داشتند و کل بورژوازی از آنرو خود را "کابینه موقت"
میخوانندند که وضع ایجاد شده پس از قیام واقعاً جنبه موقتی داشت. بازرگان

وکل "شورای انقلاب" این موقتی بودن را چنین می‌فهمیدند که "تا استحکام قطعی حکومت اسلامی و روال عادی یافتن امر" همه چیز موقتی است : فقط آن "موقعیتی موقتی نیست" که بورژوازی در برابر خود با یک جنبش انقلابی نیرومند تهدید کننده روپرور نباشد . "کابینه بازرگان" مبین کابینه‌ای عاجل است و بمجرد "عادی شدن اوضاع دیگر ضرورت خود را از دست میدهد . "اما این موقتی بودن هنوز معنی دیگری نیز در برداشت و آن "جريان داشتن" رقابت میان دو حزب بر سر کسب موقعیت فائقه بود .

بورژوازی بدون استثناء و هم‌صدا کابینه بازرگان را مدح و ستایش می‌نمود، حتی "ضدانقلاب مغلوب" ، آن احزاب ریز و خردی که در فرانسه، آمریکا و آلمان و انگلستان برای "نجات میهن و سلطنت" ! مثل قارچ سربر مرآوردند تا "سرمايه‌های گریخته" را جذب نمایند و "محفل‌های اندوه بار" ساقط شده . گان را دلگرم سازند، هم از این مداعی اجتناب نمی‌کرند : زیرا این کابینه هو چه بود موقتی بود ! خمینی "قیام علیه کابینه بازرگان" را مرادف "قیام ضد خدا و ضد اسلام" خواند . جناحیین بورژوازی نهایت قوه خود را برای نیرومندی این کابینه بر علیه انقلاب بکار بستند . اما انقلاب نیاز به فتو را از دست داده و بدون رجوع به هرم‌رجعی و بر علیه کابینه بازرگان گسترش یافت و دامن "حکومت اسلامی" را گرفت . اگر بورژوازی به بانک رسا قیام علیه کابینه بازرگان را قیام "ضد اسلام و خدا" میداند، پس پیش از هرچیز خود او ثابت می‌کند علیه این هردو، قیام لازم و حتی ممکن است . مگر بالاخره این بورژوازی نبود که با اشغال سفارت و "انقلاب دوم" کابینه بازرگان را ساقط نمود ؟ اگر انقلاب آتی بنگزیر عمیقترين نفرت را نثار منادیان و رهبران "اسلام" سازد و انتقام توده‌ها علیه آنرا سازمان دهد، مقدمتا از آنروست که بورژوازی در همه شناعات و ستم‌های خود و قوانین متداول جامعه سرمایه‌داری، "خدا" و "اسلام" را عامل اصلی و منشاء نهائی معرفی کرده و چنین "منادیانی" رهبران "مجتهد" بورژوازی شده‌اند .

خدا (دین) در اینجا چهره خود را در دفاع از بهره‌کشی و ستم و جنایات طبقه حاکمه چنان علنی ساخته که راهی برای عقب نشینی باز نگذاشته، نه آنکه توده‌ها از این آگاهی وارونه خویش از جهان دست برداشته‌اند، برعکس این

آگاهی آغاز بدان کرد که عینیت خود را بمتابه توجیه وضع موجود و تسلی کاذب رنجهای بشری و زینت زنجیرهای که دست و پای وی را میفشنند، بعنوان "عطر معنوی" جهانی بیگانه و منقسم به طبقات متخاصم افشاء کند. توده‌ها در انقلاب آتی از آنرو با اینصورت افیونی توجیه جهان خواهند جنگید که مستقیماً علیه خود این جهان ظالمانه به تبرد برخواهند خاست.

"مبارزه علیه مذهب، مبارزه مستقیم علیه آن جهانی است که عطر معنوی آن، مذهب باشد." (۸)

پس آن مردمی که ابتکار و نبوغ و همه شجاعت و قهرمانی تاریخی اشان را در انقلاب آتی بر علیه بنیادهای نظم کنونی بروز خواهند داد، ناچار در قیام، یعنی در پراتیک خود پرده پنداوهای کاذب و توجیه‌گر انقیاد را فرو خواهند افکند و به آتش خواهند کشید. نه کابینه‌ها، بلکه دولت و ماشین بوروکراتیک - نظامی آنرا در هم خواهند شکست. آن آگاهی که با دارهای مرگ مرتعی زمینی برافراشته میشود، خود را عملاً علیه این "تقدس آسمانی" دولت و طبقه حاکمه، "تقدس آسمانی" جهان کهنه قرار داده است. طبقه حاکمه خود از روز نخست میگوید: قیام علیه بورژوازی و دولت وی و قیام علیه اسلام یکی است و کارگران و زحمتکشان ایران - علیرغم هر پیشداوری - و ناآگاهی مذهبی اشان تا آنجا که به قیام مبادرت ورزند، پس "علیه اسلام" نیز برخاسته‌اند. همانسان که بورژوازی برای سفت کردن قلاده‌های اسارت مادی کارگران و زحمتکشان به آنها عطر معنوی مذهب را می‌آلید! و بر علیه آن مبارزه‌زنی که زنجیره‌های بندگی را می‌درند، جنگ جمل برای میاندازد تا با "ذوالفقاری کفر ستیز"، میلیونها مردم ستمکش را که مبارزه‌اشان دلیل کفر آنهاست بخاک و خون بکشاند. این حقیقت دارد که "اگر این حکومت از دست برود، اگر جمهوری اسلامی از بین برود، اسلام از بین میرود و دیگر سربرنامی آورد!" (خمینی).

برای حفظ واستحکام این حکومت بورژوازی قدم به قدم عقب راندن توده‌هائی را که با قیام - اگر چه قیام ناتمام و شکست خورده - به پیش جهیده بودند، آغاز کرد. جنبش انقلابی در همه زمینه‌ها از جهت مضمون و در مواردی دامنه خود گسترش نوین یافت. کارگران با سرعت به تشکیل اتحادیه‌ها و "شوراهای" خود پرداختند و در راه اتحاد و سرتاسری کردن آنها میکوشیدند. اعتراضات

اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر با شعارهای نوین وارد صحنه میشود.
طبقه کارگر که سطح معیشت سابق خود را نیز در جریان بحران از دست داده
بود، نه تنها خواهان افزایش دستمزدها، همچنین خواهان کنترل کارخانه‌ها و
موسسات تولیدی توسط "شوراهای" و "اتحادیه‌ها" شد و در مواردی به این امر
تباردار کرد. کارگران و کارکنان صنعت نفت که نقش عظیمی در جنبش انقلابی
داشتند، بصراحت اعلام نمودند: "ما کارگران باید در شورای انقلاب نماینده
داشته باشیم"! بورژوازی پاسخ داد: "کارگران میتوانند در مجلس بعیدی
نماینده داشته باشند ولی در شورای انقلاب نه"! (خمینی) . "شورای انقلاب"
تعلق به بورژوازی دارد و اکنون که طبقه کارگر قادر نشده است در قیام پیروز -
مند خود حکومت را تشکیل دهد و قدرت سیاسی را بکف آورد، باید توسط این
"شورا" سرکوب گردد. طبیعتاً پرولتاریا پس از قیام بروشنا باین موضوع
مواجه شد که "هیچ چیز به کف نیاورده است"! وروندهای سیاسی حاکم بر علیه او
سازمان می‌یابد. ایده‌های دمکراتیک در صفوف پرولتاریا رواج بیشتری می‌گیرد
و در عرض چند ماه پرولتاریا پیش‌تاز مبارزه ضدامپریالیستی و دمکراتیک
انقلابی در عمل گردیده، خواهان "ملی شدن صنایع" و خلع ید از امپریا -
لیست‌ها و تغییر سیاست‌های اقتصادی می‌شود.

جنبש کارگران بیکار و بیکاران برای "بیمه بیکاری" که تقریباً در تمام‌ناواحی
کشور توسعه می‌یافتد، مدارج بالای مبارزه را طی مینمود. کارگران بیکار در
کنار کارگران شاغل "اتحادیه بیکاران"، "اتحادیه و سندیکاهای پروژه‌ای" و
... را بوجود آورده‌اند. طبقه کارگر شعار "مرگ بر آمریکا" را مراد فرج بر
سیاست سرکوب و خفغان رژیم جدید، به شعار جنبش خویش مبدل می‌سازد.
بورژوازی در همه جا به تجرب و توطئه علیه جنبش کارگری می‌پردازد. سیستم
اتحادیه‌های دولتی، که در طی قیام از هم فروپاشیدند و جای آنرا اتحادیه‌های
مبارز کارگری می‌گرفت، بنام شوراهای اسلامی از طرف حزب جمهوری اسلامی
سازمان داده می‌شدند. به تدریج انجمنهای اسلامی که وظیفه مکمل شوراهای
اسلامی را انجام میدهد، یعنی ارگان جاسوسی و تحقیق سیاسی - ایدئولوژیک
کارگران پدید می‌آیند. شورای انقلاب و کابینه بازرگان به ایجاد نیروی که
وظیفه مخصوص "حفظ امنیت در کارخانه‌ها" و "جلوگیری از هرج و مرج" را

عهده دار است یعنی "نیروی ویژه" همت گماشتند. تظاهرات و راهپیمایی - های کارگران بیکار به گلوله بسته شد و در صنایع و کارخانجات بزرگ کشور، هر گاه اعتصابی سخت و پیگیر وقوع مییافت، نه تنها عمال بورژوازی، "کمینتهای و انجمنهای اسلامی" کارخانه با "نیروی ویژه" وارد کار میشدند بلکه سرانجام پاسداران و کمینتهای نظامی بورژوازی بدانجا نیرو اعزام میکردند. با این وجود جنبش کارگری مرتبا رو به تعالی حرکت میکرد.

این جنبش روز بروز بیشتر با جنبش کمونیستی پیوند میخورد. کمونیستها پس از قیام امکان گسترش فعالیت بیسابقه‌ای یافتند. روحیات دمکراتیک توده‌ها و بخصوص طبقه کارگر بدانان اجازه داد تا اندیشه‌های اساسی انقلاب پرولتری و انقلاب ایران، بوبیژه شعار اساسی "برقراریاد جمهوری دمکرا تیک خلق" را به میان طبقه کارگر برده، اشاری از خرده‌بورژوازی دمکرات را نیز با دمکراسی انقلابی آشنا ساخته، حول آن سازمان دهند.

نابالغی و عدم کفایت رشد تئوریک - سیاسی کمونیستها که هنوز در سازمانهای متعدد پراکنده بودند، به پاره‌ای انحرافات برنامه‌ای و خطاهای تاکتیکی منجر میشد. اساسی‌ترین مسئله برای جنبش پرولتراریا در ایندوران مقدم بر هرچیز طرح مبانی وحدت کمونیستی بود. مبانی که اهداف نهائی و فوری پرولتراریا را بر موازین م-ل و شرایط ایران تشریح کرده، برنامه کمونیستهای ایران را در شرایطی که از یکطرف در محاصره رویزیونیسم بین المللی قراردادست و از طرف دیگر تحت شدیدترین حملات بورژوازی و احزاب بورژوازی بسر میبرد، در مقابل همه جهان کهن و همه طبقات دیگر و احزابشان ارائه دهد، تلاش بدین منظور در "کنفرانس وحدت" پیش میرفت. اما این کنفرانس از آنجا که بر پایه اساسی فوق‌الذکر انگشت نهاد (۱۱) و توافقش در کلیات به وحدت در اجزاء اصلی منجر نگردید، از هم پاشید. گسترش جنبش کمونیستی عموما در سطح انجام گرفت و نه در عمق. چه مسائل عملی عدیده و چه سطح نازل تئوریک، این گسترش در سطح را با انحرافات معین همراه ساخت. کمونیستها علی‌العموم، حکومت اسلامی و "حکومت کابینه بازرگان" را تجلی سلطه ضد انقلاب ارزیابی میکردند ولی در ماهیت دوحزب بورژوازی به حد کافی تعمق نورزیده، هنوز جناحی از آنرا، حزب جمهوری را، خرده‌بورژوازی متمایل

به بورژوازی (خرده بورژوازی مرفه سنتی) و یا سازمان رسته‌ای-کاست روحا نیت که بنیاد فئودالی دارد، میدانستند. این تحلیل خواناخواه بر تاکتیک و بر ارزیابی مرحله و چگونگی انقلاب (جمهوری دمکراتیک خلق) اثرات اپورتونیستی بر جای مینهاد. خط سیر حرکت کمونیستها، حل این مسائل و ریشه‌کنی اپورتونیسم و انحرافات خرد بورژوازی بود. برای بورژوازی این حقیقت که کمونیستها قاطعانه توده‌ها را نسبت به ضدانقلابی بودن رژیم حاکم و ماهیت اقدامات آن واقف می‌ساختند، خطر اصلی را در برداشت. تشكیل-های کمونیستی از حالت محدود و محفلی سابق خارج شده در سطح کشور به فعالیت مداومی مشغول شدند. کمونیستها در جنبش دهقانی نیز نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کرده و جنبش خلق کرد بنحو محسوس و پیشرونده‌ای تحت رهبری آنها قرار گرفت. دفاع مجدانه از دمکراسی انقلابی، نفوذ کمونیستها را هر روز عمیقتر می‌ساخت. نه تنها در شهرهای بزرگ، همچنین در بسیاری از روستاهای نزدیک شهر (اطراف شهرها) هسته‌های فعال کمونیستی پدیدار شد که در موارد عدیدهای به ایجاد شوراهای دهقانی و هدایت مبارزات دهقانی کمر بستند.

رشد در سطح، به جذب عده بسیاری از روشنفکران و عناصر خرد بورژوا در جنبش منجر شد. ایندسته افراد در جنبش کمونیستی در پی آرمانهای دمکرا-تیک مغض و ایده‌های "رادیکالیستی" خود می‌گشتند. چه این و چه لیبرالیسم و اپورتونیسمی که احزاب رویزیونیست، حزب توده، رنجبران و غیره بنفع بورژوازی در محیط مبارزه پرولتاریا و انقلاب رخنه میدادند، نمی‌توانست به اپورتونیسم هرچند پوشیده و مقدماتی و در لباس انحرافات نکشد. اما سازمان واحد طبقه و برنامه کمونیسی جامعی هنوز وجود نداشت. این امر خطر جدی برای جنبش کمونیستی و کارگری بود که از وحدت عملی و نظری آن جلوگرفته امکان مقابله قاطع و پیگیر علیه اپورتونیسم و اتخاذ تاکتیک‌ئی که کاملاً در خدمت انقلاب باشند، ممانعت بعمل می‌آورد. این دیدگاه‌های انحرافی مستقیماً در وظایف کمونیستی بنفع مصالح خرد بورژوا-دمکراتیک منعکس می‌گردید و در عین حال مبارزه در راه دمکراسی انقلابی را از قاطعیت و برائی خارج می‌ساخت. این ضعفها و انحرافات سازمان‌های کمونیستی از هرجهت بر

رونداًتی تحولات اجتماعی تاثیر نهاد. بویژه آنکه کوچکترین تزلزل در امر دمکراسی انقلابی، خردببورژوا دانستن خمینی و حزب جمهوری قدرت برخورد قطعی به ناپیگیری خردببورژوازی و تربیت و تشکل همه‌جانبه و عمیق توده‌ها را کاهش میداد و این وضع میدان را برای لیبرالیسم ضدانقلابی باز گذاشت! کمونیستها در مبارزه علیه دمکراسی خردببورژوازی که بزیر پروپاگاندای لیبرالیسم ارتجاعی کشیده میشد، بهمین علت نتوانستند کار را به آخر برسانند. با همه این ضعفها، جنبش کمونیستی پرچمدار پیشرو و یگانه پرچمدار دمکراسی پرولتاریائی انقلابی در ایران بود.

جنبش دمکراتیک انقلابی، از سوئی تحت رهبری محدود کمونیستها و از دیگر سو تحت هدایت سازمانهای خردببورژوازی قرار داشت. پس از قیام جنبش انقلابی ملی در کردستان اوج گرفت و بتدریج سرتاسر کردستان را در نور دید و دهقانان و زحمتکشان کردستان را به حرکت عظیم و بیسابقه‌ای کشانید. دهقانان در بسیاری نقاط را ساخت به مصادر اراضی مالکین و کشت آنها (چه جمعی و چه با تقسیم) زدند. خردببورژوازی شهری اگر چه بخشا به نبال حاکمیت جدید افتاده بود، اما بمیزان قابل توجهی تحت رهبری سازمانهای خردببورژوازی و یا بدون این رهبری، مبارزه برای سلسله‌ای از خواسته‌های دمکراتیک را آغاز کردند.

احزاب خردببورژوا- دمکرات که ماست عنصری و تزلزلات عظیمشان را تا آستانه قیام پی‌گرفتیم، اکنون چشم انتظار "حاکمیت خلق" و "حاکمیت قسط اسلامی" خود بودند. ولی قیام شکست خورد و آنها که مدت‌ها رهبری خمینی را تمجید و تحسین مینمودند، اکنون وی را در راس دستگاه دولتی و رهبری تشکیلات سرکوبگر جدید و "دست خود را خالی از حاکمیت" یافتدند.

"حاکمیت خلق" و "جامعه عدل و قسط اسلامی" عمل‌چیز دیگری از آب درآمده بود، اما هنوز نی‌بایست و نمیتوانستند آرزوهای حقیر خود را که با این وجود در عرصه پراتیک بطلانشان هویدا شده بود، از دست رفته بپنداشند. "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (از این پس س.ج)" "دفاع از حکومت اسلامی" و "دفاع از کابینه بازرگان را بطور مشروط" اعلام نمود. سپس س.ج حزب جمهوری و خمینی را نماینده " خردببورژوازی دمکرات" دانست و

خط مشی خود را مبنی بر اتحاد و حمایت از حزب جمهوری و حکومت بر علیه "بورژوازی" - لیبرالها - قرار داد و سازمان مجاهدین سیاست مماشات و سازش با "حکومت انقلاب" و "رهبرکبیر انقلاب" را پیشه ساخت . اگر "س . ج" در مقام دمکراتی ناپیگیر بورژوازی که "سقوط شاه" را مراد ف انقلاب و سقوط "دیکتاتوری" می دانست و دیکتاتوری را از طبقه حامل آن منفک مینمود و به موضوع دولت بطور کلی مربوط نمیکردوا از این جهت خمینی را "نماینده دمکراتی انقلابی خرد بورژوازی" تلقی کرده ، کورکورانه بدنبال آن برآمد افتاده، انتظار حمایت وی از "انقلاب مردم" را داشت، مجاهدین که دست خود را از قدرت سیاسی دور میدیدند، در همانحال که حاکمیت اسلامی را بطور کلی و کابینه بازرگان را تائید میکرد، "دمکراتی" را کاملاً ناقص میدانستند و همواره نیمنگاهی بسوی لیبرالها داشتند، لیبرالها که بنوبه خود از "انحراف طلبی" بیزار بودند! مجاهدین بزودی حزب جمهوری اسلامی را بمثابه حزب "انحراف طلب" و "غاصبی" که نمیگذارد سایر احزاب - و عمدتاً مجاهدین - در قدرت سیاسی شرکت کنند، مورد حمله قرار میداد .

سازمانهای خرد بورژوازی، بر روی خواسته های مجزا شده دمکراتیک پای می فرداشدند، اما هرگز دمکراتی انقلابی را که شکل اولیه اش واقعاً در وجود پرولتاریا و دهقانان ، در وجود مردم کرد برآمد نوین از خود نشان داده و بر علیه جمهوری اسلامی قدیر می افراشت ، درک نکرده، در رودروری هیات حاکمه و دولت نهادند . مجاهدین انحراف طلبی حزب رامانع و "عیب" بزرگ جمهوری اسلامی دانستند و ماهیت این انحراف طلبی را که همانا تمرکز همه قوای ارتیاع بر علیه انقلاب بود و از این بابت تفاوتی با لیبرالها نداشت، ملاحظه مینمودند . ارتیاع ، که آنکه بدان نفرین می فرستادند، برایشان موجودی واقعی نبود و همچون عاملی خارجی نموده ای در حاکمیت روز میداد ! س . ج ، لیبرالها را کم و بیش ارتیاعی می خواند و بتدریج براین موضوع استوار شد و بهمین دلیل با نیمی از ارتیاع علیه نیمه دیگر آن وارد ائتلاف میگردید ! حال آنکه مجاهدین همین نیمه انحراف طلب را تجلی و نمودی از ارتیاع میدانست ، آنهم در نقطه مقابل س . ج ! خرد بورژوازی هرگز نه ارتیاع را بدرستی در می یابد و نه قادر به مبارزه پیگیر و همه جانبه علیه آن میباشد .

این احزاب کوتنهنظر خردبوزروازی بی آنکه از جنبش انقلابی نوین و علیل برآمد پرولتاریا که هر روز بیشتر به پیش محنه تاریخ کشیده میشد، کوچکترین فهمی داشته باشند، ضدانقلابیگری رژیم حاکم را که از بد و حاکمیت متجلی شده بود، بقایای نظام سابق می خوانند: حال آنکه این خود نظام قبلی آنهم با تضییقات بیشتری بود. سرکوب انقلاب را واز جمله آن حقوق دمکراتیکی که تودهها در پی آن به عرصه مبارزه وارد میشدند، حاصل "کوتنهنظر" ، "انحصار طلبی" و "وابستگی" این یا آن تکه (ونه حتی فراکسیون ازبورژوازی میدانستند) و یا "باندهای سیاه" که معلوم نبود چگونه در سایه جمهوری اسلامی - یا حکومت اسلامی- چنین امکان فوق العاده ای را برای ضرب و شتم، کشتار و دستگیری و "زندان" (یافته اند، منسوب میداشتند)، حال آنکه این محصول ماهیت کل هیئت حاکمه و دستگاه دولتی آن بود! به وجود سیاست زمینداران و سرمایه داران در حکومت اشاره میکردند و از حاکمیت جدید میطلبیدند در راه "تصفیه خود از این سیاستها" گام بردارد. حال آنکه این حاکمیت نماینده سرمایه داران و زمینداران بود! آنها با نشانه گیری "ما شالله قصاب" در سفارت آمریکا و یا افشاری اسناد مربوط به وابستگی یزدی، قطب زاده و بنی صدر، "محوكامل امپریالیسم" را از دولت اسلامی میخواستند، لغو این یا آن "پیمان" را، حال آنکه خود دولت اسلامی و سیاست آن وابسته به امپریالیسم بود. دنیائی از تضادها این سازمانها ای خردبوزروائی را محصور کرده و او را در کلافی سردرگم بدنیال میکشد. نقد آنان نه نقد سیاست اقتصادی - اجتماعی و رژیم سیاسی حاکم و دولت بلکه نقد اجزا، و مظاهری از کل نظام را شامل میشد، پس راه حل آنان لاجرم نمیتوانست انقلاب باشد بلکه رفع "انحصار طلبی" برای "مشارکت همه در انقلاب" ، رفع این حصه ارتیاعی از آن کلیت انقلابی جهت یاری به حاکمیت جدید بود: راه رفرمیسم!

خطمشی "سچ" و مجاهدین در حقیقت تکامل مییافت. خطمشی ای که در گذشته شاه را آماج انقلاب و "حاکمیت خلق" ، یعنی همه بجز "شاه پرستان!" را قبله آمال خود نهاد، که تفاوتی میان توده انقلابی و رهبری ارتیاعی و عوام- فریب آنها ، همان رهبری که انقلاب را منحرف ، متوقف و با شکست مواجه ساخت ، قائل نبودند و هرگز بطور بی شائبه بسوی نیروهای حقیقی انقلاب ،

توده مردم رجوع نکرده و از خواسته‌های آنها فعالانه دفاع نمی‌نمودند، اکنون در پیکر حکومت اسلامی جزئی از "خلق" را "حاکم" میدید و بالاخره آنرا نقیبی بسوی "قسط و اسلام" میدانست . ولی این "خلق" بورژوازی بود و "حاکمیت" آن جز حاکمیت بورژوازی نمیتوانست باشد . سازمانهای خرد - بورژوازی دمکرات ، از پیش در وجود لیبرالها پتانسیل انقلابی - زیر عنوان بورژوازی ملی - تشخیص داده بودند و همانها ضمناً خمینی را واکنش خرد - بورژوازی وائی بر علیه شاه و در چهارچوب انقلاب قلمداد میکردند . هیچگاه ، هرگز نه مجاهدین و نه "س . چ" حکومت مذهبی را خلاف دمکراسی انقلابی ندانسته و خود کم و بیش طالب چنین چیزی بودند ، وقتی می‌نوشتند :

"ناید به اشکال حکومت ، مذهبی یا غیره توجه داشت ، موضوع رادیکالیسم خمینی است . (۱۳)

و یا اسلام را ایدئولوژی خود قرار میدادند و آنرا رهائی بخش بشریت میخوانند . " (۱۴)

جدایی دین از دولت ، خواست هیچیک نبود . بر عکس آن "پیوندی" که چریک های فدائی را در طی سالیان دراز با "سازمان مجاهدین" مربوط می‌ساخت علاوه بر همه چیز در چشم پوشی آشکار اولی از ماهیت مذهبی مجاهدین و حکومتی که میخواستند ، نهفته است . هیچیک انقلاب ایران را ، چیزی فراتر از سقوط شاه و دیکتاتوری او (شعار هردو سازمان مضمون واحدی داشت : مرگ بر شاه و دیکتاتوری یا حکومت وابسته به امپریالیسم او ، برقرار باد حاکمیت خلق) در کنمی نمودند و رابطه آن با نیروهای واقعی انقلاب کارگران - دهقانان و خرد - بورژوازی شهری را چه با "حکومت شاه" و چه "جمهوری اسلامی" نمیتوانستند هضم کنند . خط مشی کهن که با این وجود به دمکراسی خرد - بورژوازی وائی کم و بیش انطباق های پراکنده ای می - یافت ، در اینجا میباشد تکمیل شود . این تکامل میباشد در لحظات قطعی یا بنفع بورژوازی یا بنفع دمکراسی انقلابی - پرولتری صورت گیرد . در این دوره سازمانهای خرد - بورژوازی هرگز حرکتی پیگیر ، جدی و عمیق در راه دمکراسی انقلابی از خود نشان نمی - دهد و به تدریج و در هر مقطع تعیین کننده برای مماشات و قیودت بورژوازی افتادند . نه بر اساس عمل توده های مبارز خرد - بورژوازی ، که علی - رغم

رهبرانشان، ناچار بودند دمکرات باشند، بلکه تا آنجاکه رهبرانشان همان سپر شکسته "سقوط شاه و حاکمیت خلق" خود را بکلی دور انداخته و به آغوش گرم "امام" سرمایه، که گاه بگاه سلامتی اش را، هنگامیکه وی سرکوب انقلاب را فعالانه پیش میبرد، خواهان میشدند (س.ج) ^(۱۵)، پناه میبردند. این سازمان ها رویگردان از انقلاب، هراسان از ارتتعاج موهومی به آغوش ارتتعاج موجود پناهندۀ شده و به اصلاحات سیاسی - اقتصادی ناچیز و خودغرضانه‌ای در رژیم فعلی امید می‌بستند! این رهبران از انقلاب دست شستند و متوجهانه هرگونه جنبش انقلابی را یا جنگ "برادرکشی" دانستند و تقاضای رفع آنرا با "صلح و تسلیم انقلابیون" نمودند (س.ج و مجاهدین هردو در مورد کردستان و سپس ترکمن صحرا)، یا منسوب به "ایمادی امپریالیسم و رژیم سابق" و یا نتیجه "بی‌توجهی و بی‌مسئولیتی" رژیم جدید نسبت به خواسته‌های مردم-که خود بحد کافی ملایم‌شان مینمودند- تصویر میکردند.

مهمنترین نکته‌ای که سازمانهای سیاسی خردۀ بورژوازی ایران در رابطه با پرولتاریای انقلابی از خود بروز دادند، همانا دشمنی شدید با جنبش نوین پرولتاریا و تلاش کمونیستها برای متحد ساختن صفوف طبقه کارگر بود. آنها که بدین خفت در جلو بورژوازی کمر خم میکردند و تمجید را به آسمان میرسا-ندند، که در توده‌ها روح اعتماد نسبت به بورژوازی را میدیدند، دشمن سرخست کمونیستها و طبقه کارگر بودند. هرچه فعالیت‌های کمونیستی و جنبش کارگری دمکراتیک تحت رهبری آنها (بویژه در کردستان و در سایر نقاط که جنبش کارگری نیرومند بود) علائم رشد پرولتاریا و جنبش انقلابی تحت رهبری وی را بارزتر می‌ساخت، حمله احزاب خردۀ بورژوازی به کمونیستها شدت می‌گرفت (۱۶). آنها دمکراسی انقلابی که کمونیستها به ترویج آن اشتغال داشتند، را "چپ‌روی" و همدستی با "امپریالیسم آمریکا" و از آنهم بدتر "آبریزان به آسیاب امپریا-لیسم" مینمودند. هر مبارزه انقلابی پرولتاریا بر هبری کمونیستها اگر با سکوت و بی‌طرفی آنها روپرتو نمی‌شد، کافی بود تا خشم آنان را برانگیزد و به فریاد وادارد که "در محیط دمکراسی و انقلاب عده‌ای (یعنی کمونیستها) مشغول خرابکاری شده‌اند".

خرده‌بورژوازی بنا به ماهیت خود قادر به جمع بست عینی و علمی مبارزه

طبقاتی نبوده و در کشاکش نبردهای بزرگ تاریخی چنان تنافضاتی بروز میدهد که خود نیز درمانده گردیده و ناگزیر، بحسب آنکه کدام طبقه، پرولتاریا یا بورژوازی متشكل تر و نیرومندتر باشد و به کدامیک "احساس نزدیکی" نماید، به آنان میپیوندد. این دو سازمان نمونه‌وار تشکل و حرکت خرد بورژوازی در این دوره‌اند.

با کوله‌باری از ادعاهای مبارزه‌جوئی، پیگیری و قاطعیت و "دفاع از منافع خلق" پیش آمدند، اما مبارزه ضدامپریالیستی اشان به همکاری و معاشرات و جانبداری از حکومتی وابسته به امپریالیسم انجامید! مدافعان "جانفشن" و "پرافتخار" دمکراسی و انقلاب، هنگام برآمدهای دمکراتیک - انقلابی خائنه "برادرکشی پاسداران و خلق کرد" نسبت به یکدیگر را محکوم میساختند و "کمک به امپریالیسم" میخواندند. حال آن که در این مبارزه آسیاب امپریالیسم بحرکتش در آورده بود، پاسداران اند. آنان خواهان ثابودی ارکان ستم و سرکوب بودند ولی با دولت سرمایه‌داری کاری نداشتند و در عرض یکی میخواست ارتش نابود شود و سپاه رشد کنند و دیگر سپاه را عامل انحصار دانسته و ارتش را بوسیله "شوراهای" میخواست دمکراتیک سازد! هیچیک دولت و مسئله دولت را از زاویه انقلابی نمی‌نگریستند. چون شخص ثالث بیطری فی سخن میگفتند و وقتی که بالاخره تیر ارتجاع به پیکر آنها نیز نشست، تازه بیاد می‌آورندند که در وجود خودشان دمکراسی ماضر و شده است! ولی از جانب چه کسی؟ باز هم این یا آن قطعه از دولت یا حاکمیت! خرد بورژوا از بی‌نم ظهر ارتجاع که گویا به آنسوی مرزها گریخته بود (ضدانقلاب مغلوب)، از مردم دعوت به عدم مبارزه "خشون و شدید" علیه حکومت اسلامی مینمود، برای دفاع از انقلاب یکسره ثناگوی مرتجعین بزرگ "خمینی بت شکن" ، "پدر طالقانی" و یکدوچین دیگر از سران ارتجاع میشند! از ترس سلطنت طلبان فراری به تائید سلطنت فعلی پرداختند.

تا وقتی این سازمانها "خلقی" را حمایت می‌کردند که بورژوازی را در بر می‌گرفت و خواستی را هدف داشتند که وجود حکومت بورژوازی و سلطه وی را صدمه نمی‌رساند، بورژوازی امیدوار بود که از این سمت آسیبی جدی متوجه وی نخواهد شد.

بورژوازی متحد و یکدست علیه انقلاب ، خرده بورژوازی شهری متزلزل و کم و بیش گام بگام بدنبال بورژوازی در تحت رهبری سازمانهایش که در دشمنی با پرولتاریا و جنبش کمونیستی و انقلابی نوین قرار داشتند ، پرولتاریا و توده - های انقلابی دهقانان در مبارزه‌ای سرخтанه بر علیه ارتیاج بورژوازی و تشکیل دهنده نیروهای اصلی و تعیین کننده جنبش انقلابی نوین اما دارای سازمانهای نابالغ و در پراکنده‌ی (دهقانان فاقد سازمان سیاسی که آنها را نمایندگی کند، بوده واز اینجهت یا بدون رهبری ویا تحت رهبری کمونیستها قرار داشتند) . اینهاست مختصات اصلی نیروهای طبقاتی ، هنگامیکه باز رگان در راس کابینه خود امور ضد انقلاب را رسما سازماندهی مینمود . بورژوازی بخوبی درک میکرد که هرآینه جنبش انقلابی پرولتاریا و توده‌های دمکرات به آن درجه‌ای برسد که "جمهوری دمکراتیک خلق" را به خواسته روز خود تبدیل کند ، هرآینه این جنبش از حالت پراکنده‌ی خارج گردد و بوسیله کمونیستها قادر شوند میان خود مبانی مستحکم وحدت را که هنوز فاقد آن بودند، بوجود آورند و جنبش‌های ملی - دهقانی و کارگری تحت رهبری کمونیستها قرار گیرد، کمونیستها که علیرغم همه ضعفهایشان یگانه مدافعان انقلاب در ایران بودند، آنگاه خرده بورژوازی متزلزل شهری عملأ و آشکارا تکه تکه خواهد شد و جنبش انقلابی به چنان نیروئی دست می‌یابد که شکست و کاهش خطر فوری آن بکلی امکان ناپذیر خواهد بود . بورژوازی از همان ابتداء با مسئله سازمانهای خرده بورژوازی که توده‌های خرده بورژوازی شهری اعتماد وسیع و عمیقی بدانها داشتند در مواجهه قوا تنها و تنها بعنوان مسئله‌ای که در سرکوب انقلاب نقش اصلی ایفا میکند ، برخورد نمود : حفظ یا در تزلزل نگاهداشت خرده بورژوازی از طریق رهبرانشان و سرکوب انقلاب و بدین منظور اتحاد کامل بورژوازی بر ضد انقلاب . بورژوازی ایران درس همه انقلاب - های بزرگ را در مورد خرده بورژوازی بکار بست : کلی باقی پیرامون "دمکراسی" و "جمهوری" ، تحکیم ارتیاج زیر لوای "دولت‌های موقتی" ، ربودن شعارهای جنبش انقلابی و تبدیل آنها به نمایش پوج و پر طمطراق و هیاهوکه در آن مضمون حقیقی در پرتو شکل گم میشود و از این طریق جلب وسیعترین توده‌های بورژوازی دمکرات و یا خنثی و بیطرف نمودن آنها در مبارزه ، بوسیله خرده بورژوازی .

بنابراین اهداف فوری بورژوازی ضدانقلابی را کل ترکیب و مناسبات نیروهای طبقاتی تعیین نمود: سرکوب انقلاب ابتدا قدرتمندترین نقاط آن بشیوه جدگانه، جلوگیری از اتحاد نیروها واقعی انقلاب، کارگران، دهقانان و ملل تحت ستم، جلوگیری از وحدت کمونیستی پرولتاریا، یا با اتکاء بر اشاعه اپورتونیسم یعنی اتحاد مستحکم با اپورتونیستها (سه‌جهانی‌ها و توده‌ای‌ها بالاخن)، بالاخره مشغول داشتن سازمانهای خردۀ بورژوازی با پندرهای خود مبنی بر "اصلاحات اجتماعی"؟ کوشش‌هایش در "دفاع از خلق" از طریق اتحاد با این یا آن جناح بورژوازی!

این اهداف یکایک بطور موزونی از جانب بورژوازی از سال ۵۷ دنبال شده‌اند. بورژوازی ابتدا وعده میداد مجلس موسسان، سپس قانون اساسی، آن‌گاه رای‌گیری بر سر رژیم سیاسی به عمل خواهد آمد. اما حزب "جمهوری" و لیبرال‌ها که هردو سلطنت طلب و مدافعان سیستم سابق بودند، به رنجوی میباشد این روند را معکوس و یا تقریباً معکوس نمایند. گذشت زمان خطر حنبش انقلابی را افزون می‌ساخت و مجلس موسسان برای بورژوازی که از همان ابتدا خفغان و سرکوب را در دستور نهاده بود، بمعنای تعویق زمان بود. اگرچه مجلس موسسان ابزار کهنه و مندرس پارلمانتاریسم بورژوازی بیش نیست که از لحظه تاریخی به ارگانی ارتجاعی در برابر اراده انقلابی، در برابر دمکراسی انقلابی زمان تبدیل شده، اما این بورژوازی پارلمانتاریست هم نبود و از اینکه در چنین پارلمانی مضمون حقیقی حکومت جدید لااقل از لحظه شکل قانونی آن یعنی حکومت مطلقه، قبل از "تصویب" و "تحکیم" خود حکومت جدید آشکار شود، بیمناك بود. این مجلس میتوانست انشقاق و تضاد میان "ملت" را تحت شرایط انقلابی که تا حال پنهان نگاهداشته می‌شد، سریعتر آشکار سازد: بحث بعد از مرگ شاه! اکنون باید کورانه فریاد کشید و رای داد! بورژوازی با وقوفی حین عمل، از موقعیت تزلزل سازمانهای خردۀ بورژوا و ضعف کمونیست‌ها بهره می‌جست. جنبش پرولتاریا و جنبش انقلابی دهقانان و توده‌های خردۀ بورژوازی شهری همچنان در مدارج بالا جریان داشتند اما سازمانهای خردۀ بورژوازی هنوز در توهمندی و تزلزل بسر می‌بردند. آنچه او بنا به وضع لرزان خود می‌کرد، حداقل تحریم و یا رای منفی به رفراندمی بود که نه به مضمون بلکه به شکل

کار دارد . او راه دمکراسی انقلابی را پیش پای توده نمیگذارد و حتی به دنباله روان خردمند بورژوازی خود روح پاسیفیسم در قبال حرکت انقلابی علیه چنین رفراندمی را میدهد . او تحريم میکند و بس ، بی آنکه ایده‌ای انقلابی را جایگزین نماید . آنگاه ، با وجود آنکه در جلو چشم حکومت جدید ماشین دولتی بورژوازی را بازسازی میکند و انقلاب را قلع و قمع مینماید ، به انتظار مجلس موسسان می‌نشیند تا مضمون را به این شکل بدمد ! او "شکل‌گرا" نیست و به مضمون می‌اندیشد ، لیکن نه "مضمون واقعی و جاری" بل "مضمون قانونی" !

ولی بورژوازی آن جرات را نداشت که بلاfacله کوس سلطنت طلبی خود را به صدا درآورد . او تنها میتوانست سلطنت را بنام جمهوری به رای بگذارد و بخش عظیمی از مردم را به پای صندوقهای رفراندمی بکشاند که پیشداوری جمهوری ماهیت اسلامی آنرا هنوز کمزنگ تر از آنچه بود ، ارزیابی میکرد . احیای سلطنت هرچند مذهبی ، حداقل ناممکن مینمود و بحثی از "ولایت فقیه" بالضروره نمی‌توانست در بین باشد . پس مردم با توهمندی در هم شکستن سلطنت بورژوازی دوباره بدان رای میدادند ! میان حزب جمهوری و لیبرالها از این جهت توافق مطلقی وجود داشت : آنها علیرغم توده‌ها سلطنت طلب بودند و حتی نسبت به جمهوری دمکراتیک بورژوازی نیز دل خوش نداشتند . خود واقعیت چنین ایجاب مینمود . اما آن اختلاف دیرینه میان لیبرالها و شاه این بار با حزب جمهوری بروز کرد . قدرت فزاینده حزب جمهوری و برنامه سیاسی آن منطبق بر سلطنت مطلقه مذهبی ، لیبرالهای مشروطه خواه را به مقاومت برانگیخت . آنها اختلاف خود با حزب را اختلاف بر سر "دمکراسی" تصویر میکردند . لیبرالها "در مقاومت تاریخی" خود که امروزه یکسره به مجاهدین به ارت رسیده است ، شعار "جمهوری دمکراتیک اسلامی" را علم کردند .

ولی جمهوری دمکراتیک و جمهوری اسلامی ، حتی در لفظ خود متضادند ! جمهوری اسلامی سلطنت مطلقه بورژوازیست و اینرا لیبرالها ، همان لیبرال - هائی که در پاریس "بیانیه جمهوری اسلامی" (بنی صدر) را منتشر ساخته بودند از قبل می‌دانستند ، حال آنکه جمهوری دمکراتیک ، اگر میخواهد دمکراتیک باشد ، ابتدا و بمثابه خواست بورژوازی آحاد ملت را صرفنظر از جنسیت ،

مذهب ، نژاد و منشاء باید مساوی اعلام دارد، یعنی اسلامی نباشد! لیبرالها و در راس آنها بازگان در مقابل جمهوری اسلامی که آشکارا ضدمکاری وانقلاب است ، خواستی انقلابی را قرار نمیدادند بلکه مذبوحانه طلب میکردند تا با لفظ مکاری ماهیت اسلامی سلطنت مطلقه مذهبی کمرنگ شود و بدین نحو محفوظ بماند . در عین حال ضمن تحکیم "اصولی" دین چون ابزار سرکوب معنوی طبقات رحمتکش ، آنها حق داشته باشند بنام این کلام مکاری یعنی بنام این مشروطیت ، سهم خود را بخواهند !

"نماینده بورژوازی خدانقلابی میخواهد مذهب را تقویت کند، میخواهد نفوذ مذهب در توده‌ها را بسط بدهد، زیرا دقیقاً احساس میکند که مامورینی که جامه کشیشان (آخوندها) را برتن کرده‌اند، بدر دنی خورند، آری کهنه شده‌اند . بورژوازی خدانقلابی حتی متوجه شده است که آنها با تنزل دادن اتوریته کلیسا (مسجد) به طبقات حاکمه ضرر میرسانند . اکثربیستها علیه تندری کلریکالیستی مبارزه میکنند و قیومیت پلیسی بمنظور تشدید نفوذ مذهب در توده‌هاست . بمنظور این است که بجای برخی وسائل کاملاً خشن، کاملاً کهنه شده، کاملاً از کار افتاده و غیرقابل نیل به هدفی که برای تحقیق مردم بکار میرفت، از وسائل ظریفتر و تکمیل شده‌تری استفاده شود . مذهب پلیسی دیگر برای تحریق توده‌ها کفایت نمیکند و مذهب متمدن تر، تازه‌تر و زیرکانه . تر تنظیم شده‌ای لازمست تا بتواند یک دستگاه خودمختار مذهبی با نفوذ را به ما ارائه دهد . این است آنچه سرمایه از حکومت مطلقه طلب میکند " (۹)

جمهوری که لیبرالها می‌طلبیدند "مکراتیک" می‌شود برای آنکه "اسلام" بنحو بهتری به استفاده درآید و نفرت عمیق توده‌ها را مستقیماً یعنی علیه "مذهب پلیسی" برویانگیزد . در برابر توده‌ها چنین وانمود میکردند که از "مکاری" دفاع میکنند .

مجاهدین که "مکاری" را در چهارچوب "تمام خلقی" و "حالیص" "آن

مینگریستند و آنرا از موضع دولت و طبقات منفک مینمودند به "دکراسی اسلامی" تعلق خاطر یافتند، و دکراسی اسلامی چیزی جز بیان تمایلات بورژوازی لیبرال در رقابت با جناح حزب جمهوری جهت قدرت بیشتر یافتن در دستگاه دولتی نبود. در این رقابت آنها فقط با شکل و نه مضمون سروکار دارند. چه حکومت دمکراتیک (جمهوری دمکراتیک) بورژوازی و چه حکومت سلطنتی آن (مشروطه سلطنتی) و چه در ایران حکومت مطلقه سلطنتی (مذهبی) همگی اشکال دولت‌اند. اشکالی که مضمون آنها دیکتاتوری بورژوازی میباشد. مبارزه میان این اشکال تا آنجا که به مضمون ربطی ندارد، مبارزه درون بورژوازی است. هنگامیکه مجاهدین "جمهوری دمکراتیک اسلامی" را مساعد خود یافتند، در واقع در مبارزه درونی بورژوازی به جانبداری از لیبرال‌ها برخاستند. آنها نیز از لفظ "دمکراتیک" همان استنباطی را ارائه میدانند (ومیدهند) که لیبرال‌ها: انحصار طلبی نباید وجود داشته باشد. در صفوں بورژوازی باید "دکراسی" برقرار باشد: سلطنت مشروطه و مطلقه!

پرولتاریا برای جمهوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان، حکومت شورائی که جز دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان نیست، میجنگد و شعاری که در سال ۵۷ و اوائل ۵۸ برعلیه لیبرال‌ها و حزب جمهوری، علیه خیل سلطنت طلبان جمهوریخواه و جمهوریخواهان سلطنت طلب، برعلیه کل ارتفاع بیان داشت: برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق (کارگران و دهقانان)، بیان چنین جمهوری بود. شعار لیبرال‌ها و حزب جمهوری که در برابر جنبش انقلابی و کمونیستی ارائه میشد، مبین مضمون و اساس ایدئولوژیک سیاسی کل بورژوازی ایران است. حزب جمهوری اعلام کرد:

"دکراتیک و ملی هر دو فریب خلق است!"

بورژوازی ضد دکراسی انقلابی و دشمن جنبش‌های انقلابی کارگران و دهقانان برای محو سلطه امپریالیسم است! بورژوازی خصم انقلابات دمکراتیک - ملی میباشد! این است مفهوم شعار حزب جمهوری! همان شعاری که علیه طبقه کارگر و زحمت‌کشان، علیه ملیت‌های تحت ستم ایران داده میشد. خمینی خطاب به دستجات حزب الله که برعلیه انقلابیون وارد کارزار شده بودند، تاکید کرد: "حکومت اسلام، جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی نه

یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر "

هدف و منظور اصلی حمله خمینی در این "فرمان تاریخی" به دستجات سیاه بورژوازی برای تارومار کردن جلسات و راهپیمایی‌های افشاگرانه کمونیستی و انقلابی، همانا جمهوری دمکراتیک خلق بود. بورژوازی میدانست که هم مسکان لیبرال نهایتاً نمیتوانند بجز جمهوری اسلامی به چیز دیگری تن بسپارند و "کلمه" دمکراتیک را واقعاً برای فریب توده‌ها و "خلق" بر زبان رانده‌اند. اما شعار پرولتاریا مضمون مشخص داشت: جمهوری دمکراتیک خلق با "جمهوری اسلامی" در مبارزه علنی بسر میبرد! لیبرال‌ها، سکوت کردند، مجاهدین بجانبداری از "دیکراسی اسلامی" تحريم نمودند و "س‌مج" تنها به تحريم اکتفا کرد. بدین ترتیب پاسیفیسم در توده‌ها، بنفع "جمهوری اسلامی" و بزیان "جمهوری دمکراتیک خلق" از جانب سازمانهای خردمندانه بورژوازی اشاعه داده میشد.

رفراندم جمهوری اسلامی به تعجیل (۱۱ و ۱۲ فروردین ۵۸) برگزار گردید، یک کمدمی رذیلانه! : "سلطنت! یا جمهوری اسلامی!" در حالیکه مردم علیه سلطنت قیام کرده و با خون خویش سلطنت را واژگون ساخته‌اند! این تنها میتوانست رای گیری میان دو سلطنت باشد: "سلطنت مشروطه پهلوی یا سلطنت مشروعه اسلامی!" کمونیستها بلا تردید این رفراندم را بمتابه علامت می‌دانند.

فریبی و کشاندن توده برای که عاقبت آن سلطنت است تحريم کردند. آنها فعالانه به تبلیغ علیه "این جمهوری" که هنوز از درون صندوق‌ها باید "زاده میشد" پرداختند و ماهیت آنرا بعنوان حکومت سرمایه‌داران و زمین‌داران افشاء کردند (۱۷) : آنها مستقیماً پرچم "جمهوری دمکراتیک خلق" را رودرروی هر دو سلطنت برافراشتند. خردمندانه بورژوازی س‌مج و مجاهدین، باید بهت و حیرت رفراندوم را که "خلاف میل" آنان بود، هم تحريم کردند و هم به حمایت خود از حکومت اسلامی که این بار "جمهوری اسلامی" شده بود، ادامه دادند. بورژوازی در گرمترين لحظات، اکثریت عظیمي از ناگاهترین توده‌ها را به کنار صندوق رای کشاند که علیه خود میبايستی در آن ورقه‌های سبز بریزند و از میان دو سلطنت یکی را برگزینند.

در این اولین منازعه، کابینه موقت بازگان یک قدم به عقب رانده شد،

لیبرالها به جمهوری اسلامی رای دادند و از این پس تا هنگامیکه در آبان ۵۸ با سر سقوط کرد ، هرقدمش "بجلو" اقتدار حزب جمهوری را افزایش داد . در هر حال این عقب نشینی‌ها نمیتوانست مانع آن گردد که لیبرالها وظیفه خود در تحکیم جمهوری اسلامی را از یاد ببرند ! دولت موقت بازرگان ، دولت موقت جمهوری اسلامی شد [این کابینه تضمین میکرد تا "شایطی را ایجاد کند که جمهوری اسلامی کاملا سریای خود بایستد"] . کابینه بازرگان برای "بتمر رساندن انقلاب" در پی استقرار نظم و آرامش بورژوازی بود . اما نظم و آرامش مطلوب بورژوازی را جنبش انقلابی بهم زده بود . دولت موقت وظیفه داشت "چرخهای راکد اقتصادی مملکت را بحرکت درآورد و وضع عادی ایجاد کند" ، اما این رفع بحران سیاسی و اقتصادی ، سرکوب جنبش کارگری را می‌طلبید ! کابینه بازرگان داعیه مبارزه با امپریالیسم را داشت ، ناگزیر علنا از امپریالیستها و بخصوص امپریالیسم آمریکا دعوت عاجل بعمل آورد تا به "توسعه اقتصادی ایران انقلابی" یاری رسانند و "قراردادهای منعقده را انجام دهند" و خلاصه از "مبارزه ضدامپریالیستی" جمهوری اسلامی "حمایت کنند" !

برای "رشد و اعتلای شرایط فلاتکت بار و اسف آور زندگی دهقانان" یک فئودال وزیر کشاورزی شد و برای سروصورت دادن به "شرایط معیشت و فقر کارگران" یک سرمایه‌دار وزیر کارگردید ، تا روابط بین‌المللی جمهوری تازه پا بدرستی با جهان تنظیم گردد و بر اصول نه شرقی ، نه غربی استوار شود ، عمال امپریالیسم در وزارت خارجه مجتمع گردیدند . برای حل "مسئله کردستان" که به قیام و تصرف شهرها توسط مردم کرد انجامیده بود ، کابینه بازرگان به محاصمه اقتصادی کردستان و گسیل نیرو و جهت سرکوب در کنار "هیئت‌های حسن نیت"

که مشغول تفرقه در جنبش کردستان و یافتن متحدى برای جمهوری اسلامی از ارتیاع منطقه بودند ، پرداخت . کابینه بازرگان بدون لحظه‌ای تردید مبارزات کارگران بیکار را درهمه جا با سرکوب خونین پاسخ داد .

حزب جمهوری اسلامی و شورای انقلاب و خمینی تعمدا خود را از کابینه بازرگان متمایز نگاه میداشتند . آنها که متحданه در همه این جریانات عمل میکردند ، "مسئولیت" رسمی کلیه امور را به کابینه بازرگان منسوب مینمودند . لیبرالها در پیش صحنه سرکوب انقلاب نمایان شدند . هرچه

تخاصم انقلاب و ضدانقلاب در جرات حادتری می‌یافتد، کابینه بازرگان رسواتر میگردید و ماهیت آن چه در سرکوب و چه در دفاع از نظمات کهن و سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم ایران روشن میشد.

در این بحبوحه مجلس موسسان، به مجلس خبرگان بورژوازی تغییر شکل یافت و وظیفه آن از تنظیم قانون اساسی به بررسی و تصویب قانون اساسی عوض شد. هیچگاه در جامعه سرمایه‌داری این اراده توده‌ها نیست که در پارلمان متجلی میشود. حتی در دمکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوازی، آنچه عمل میکند قدرت پول و بورس است که عمیقاً با دولت درهم آمیخته‌اند (۱۸). در اینحالات بطور مطمئن‌تر و با ظاهر صوری "دمکراتیک" بورژوازی اعمال قدرت می‌نماید. آنچه در انتخابات بورژوازی اتفاق میافتد، فریب توده‌ها برای انتخاب دشمنان خوبش در هیئت نماینده می‌باشد. فریبی که به استعانت از امکانات مادی و معنوی بورژوازی و دولتش میسر میگردد. تاریخ نشان میدهد که هر آینه پرولتاپیا و انقلاب قادر باشند در پارلمان بورژوازی اکثریت را به رعلت بکف آورند، آنگاه جای کرسی‌های خطابه را توب و مسلسل و جای سخنرانی‌های غرای مزدوران و عمل سرمایه را غرش شلیک‌ها خواهد گرفت: همه چیز در میدان نبرد طبقاتی، نبرد میان پرولتاپیا و بورژوازی، انقلاب و ارتقای، قوه مخربه انقلاب و ماشین بوروکراتیک نظامی دولتی تعیین خواهد شد.

"ماهیت حقیقی پارلمان‌تاریسم بورژوازی نه تنها در رژیم‌های سلطنت مشروطه پارلمانی بلکه در دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها نیز اینستکه در هرچند سال یکبار تصمیم گرفته میشود. کدامیک از اعضاء طبقه حاکمه در پارلمان مردم را سرکوب ولگدمال کند."

این پُرگوهانه‌های بورژوازی ابزاری در جهت تحقیق و سرکوب توده‌ها هستند. انقلاب ایران نیز این حقیقت را با وضوح بیمانند و کم‌نظیری باز دیگر اثبات کرده است. دمکراسی انقلابی پرولتری نمی‌تواند به جمهوری پارلمانی بورژوازی دل بندد و آن را مطالبه کند. دمکراسی انقلابی پرولتری، جای این پُرگوهانه‌های ضدمرد که اراده بورژوازی را در قانونگذاری اعمال میکند و جزو مکمل دستگاه دولتی سرمایه‌داری‌اند، را به شوراهای انقلابی کارگران، دهقانان

وزحمکشان خواهد داد . شوراهائی که دیگر ابزارهای انفعال و پُرگوئی نبوده بلکه قانونگذار و مجری قانونند . شوراهائی که اراده مردم مسلح را اعمال میکنند و این اراده را برعلیه ارجاع بورژوازی و امپریالیسم به اجراد میآورند . بورژوازی ایران که ابتدا اعلام نمود مجلس موسسان "باید در برگیرنده نمایندگان ملت باشد" ، حتی همین وعده مبتنی پارلمان تاریشم را نیز لگمال کرد : در شرایط انقلابی تاخیر جایز نیست ! بورژوازی سلطنت طلب پارلمان بورژوازی را نیز مردود شمرد و برای آنکه ماهیت واقعی این پارلمانها را بحد کافی بر ملا نماید ، مجلس موسسانی که "خبرگان" بورژوازی را در بر نگیرد ، "جمعی" بی حاصل "خواند . سلطنت ، پارلمان را در نطفه خفه کرد ! جمعی از "علماء" و "شخصیت‌های برگزیده" و "خبره" که برخلاف توده‌ها "آگاه به ظراائف قانونگذاری و اسلام‌اند" وظیفه "بررسی و تصویب قانون اساسی" را عهده‌دار شدند . آخرين ذرات مجلس موسسان هم از میان رفت : این حتی مجلس موسسان همنبود بلکه مجلس مشورتی بورژوازی در مورد قانونی بود که قبل از توسط خمینی- بنی‌صدر- بهشتی و سپس شورای انقلاب تنظیم گردیده بود . توده‌هائی که نتوانسته‌اند در قیام ماشین دولتی بورژوازی را ساقط نمایند و ارگانهای قانونگذاری و مجریه خود ، شوراهای انقلابی را حاکم سازند ، چه حقی در قانون- گذاری دارند . وقتی قدرت سیاسی و دولت تمام در دست بورژوازی است ، قدرت قانونگذاری بعنوان جزئی از ماشین دولتی در دست وی خواهد بود . این است واقعیت مربوط به مجلس خبرگان ! مجلس خبرگان ، با این وجود نقیض مجلس موسسان بورژوازی نیست ، این همان مجلس است که از زوائد تبلیغاتی و تشریفاتی اش تا حدودی میری گردیده و ماهیت خود را تماماً عریان می‌سازد . نمایندگان مجلس خبرگان تقریباً از میان هر ۸۰۰ هزار تن یکنفر می‌باشد ! مجلسی از خبرگان بورژوازی ، که در آن نمایندگان حزب جمهوری اسلامی و حزب لیبرالی حضور بهم رسانند ! همان "شورای انقلاب" که اندکی گسترده‌تر شده بود ! انتخاب نمایندگان بر حسب "لیست‌های حزبی" البته ، چه در شرایط حکومت بورژوازی و حتی دمکراسی انقلابی که هنوز - بر حسب روحیات توده‌ها نسبت به پارلمان - مجلس موسسان یا پارلمان مطرح است ، با اراده و منافع طبقات مردم کارگران و دهقانان تضاد دارد .

"حتی از نظر صوری هم اراده انتخاب کنندگان من حیث-
المجموع با ترکیب انتخاب شدگان به مجلس موسسان
نمیتواند مطابقت داشته باشد" ۰ (۱۹)

زیرا در شرایط حاکمیت بورژوازی، لیست‌های حزبی علی‌العموم لیست‌های حزبی بورژوازی‌اند که از امکانات و قدرت مادی بیشتر برخوردار است و دولت را پشت خود دارد (باهمه امکانات، رادیو، تلویزیون، سالنهای عمومی، نشریات و روزنامه‌ها ۰ ۰۰۰) و در شرایط حاکمیت دمکراسی انقلابی، منافع واراده توده‌ها در عالیترین شکل دمکراتیسم، یعنی شوراهای کارگران و دهقانان متجلی می‌شود ۰ مجلس موسسان در شرایط "جمهوری بورژوازی" عالیترین شکل دمکراتیسم است اما موضوع اینجاست که بورژوازی ایران حتی خواستار جمهوری دمکراتیک بورژوازی هم نمیتوانست باشد و این یک "جمهوری اسلامی" خالص بود: مجلس موسسان، مجلس خبرگان شد چرا که عمر دمکرا-سی بورژوازی بسرآمده و جمهوری وی فقط میتوانست سلطنت مطلقه سرمایه-داران و مجلس وی، مجلس سنا باشد ۰

"احزاب سرمایه‌داران، هروقت مردم بر سلطنت فائق آمده‌اند همیشه با جمهوریخواه بودن موافقت کرده‌اند فقط بدین منظور که بتوانند از امتیازات سرمایه‌داران و فرمانروائی مطلقه آنان برمردم دفاع نمایند" ۰ (۲۰)

این احزاب که قبل از زیر لوای جمهوری اسلامی، سلطنت فقیه سرمایه را استوار کردند حال بجای مجلس موسسان، مجلس سنا را نهادند: همانطور که سلطنت اسلامی به نام جمهوری اسلامی رای خود را میگرفت، همانطور هم مجلس سنا به نام مجلس موسسان (یا جایگزین آن) "منتخب" میشد! چرا بورژوازی به اینسان ماهیت ارتضاعی خود را هویدا میساخت؟ زیرا مبارزه طبقات تحت ستم تمرکز همه قوای ضدانقلاب را میطلبید و این تمرکز خواه ناخواه ابتدا و با تاخیر در مجلس موسسان و رای‌گیری برسر شکل و سپس با مردود شمردن مجلس موسسان و تقلیل آن به مجلس سنا پیش میرفت: عناصر سلطنت یک به یک تکمیل میشوند ۰

*

*

*

این موضوع را مطلقاً زنگی و قانونی که مجلس خبرگان میباشد از سریگذراند
یعنی آنچه را که در واقعیت جریان داشت و در قانون رسمیت بخشد، با برهانی
قاطع ثبیت کرد. حال که توده‌ها به قیومیت بورژوازی درمی‌آیند، قانون هم
باید منشاء دیگری باید. مطابق قانون اساسی، حکومت منشاء آسمانی می‌باید و
پادشاه دیگر به استظهار تائید الهی نیست که بر تخت جلوس میکند. و یا بر
منبر تکیه میزند. او نماینده جدائی ناپذیر خداست.

"اصل دوم:

جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به:

۱- خدای یکتا (الله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریع

به او ولزوم تسلیم در برابر امر او

۲- وحی الهی ۰۰۰، ۳- معاد ۰۰۰، ۴- عدل خدا ۰۰۰

۵- امامت "

"اصل چهارم:

کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی،

اقتصادی، اداری، فرهنگی، سیاسی، نظامی و غیراینها باید

براساس موازین اسلامی باشد.

هم حکومت و هم قوانین بورژوازی، اسلامی میشود. قوانین منشاء اجتماعی ندارند بلکه اجتماع تازه باید منشاء قانونی بباید و خود قانون بکلی منشاء انسانی اش را می‌بازد و به اراده‌ای مافوق جامعه و انسانها، قدر قدرتی بیگانه، واحد و ماورائی منسوب میگردد. همین قانون الهی را، بورژوازی باید از زبان "خدا و اولیاء و شجره طبیبه معصومین" اعلام نماید و مینماید.

اما :

"انسان، جهان بشر، حکومت و جامعه است. این حکومت و

جامعه است که مذهب (یعنی) جهان آگاهی واگونه را

میسازد. زیرا این جهان وارونه است."

(۸)

بورژوازی به سبب آنکه توده‌ها رادر جهل، خرافه و بی‌ارادگی نگاه دارد، آنها را مطیع و منقاد نماید، جهان آگاهی وارونه را منشاء جهان مینماید تا منافع و اراده توده‌ها را در برابر آن بی‌معنی و بی‌مقدار سازد، تا اراده بورژوازی که

تجلى مستقيم اراده خدا و اسلام است ، بلامنارع و شکست ناپذير نمایانده شود و هر آنچه خلاف آنست شيطاني و بيهودائي و لاجرم شايسته قهر خداوندي يعني قهر ماشين دولتى گردد : همه چيز قانوني و صحيح است تا زمانیکه چهارچوب "دين" و "چهارچوب تشيع" را نشکسته باشد و حدود واقعی "دين" و "تشيع" را منافع بورژوازی تعبيین ميکند . بمجرد آنکه تودهها به مبارزه برخيزند بورژوازی بخاطر خدايش اين "قانون شکنان" را كه مشيت الهی را لگتمال ميکند ، سركوب خواهد كرد ! قانون فقطبيان حقوقی روابطی است که در جامعه وجود دارد (يا در شرف وجود يافتند است) : بيان حقوقی روابط اجتماعی و در ميان اين روابط که کلیت ارگانیسم جامعه را میسازند ، روابط اقتصادي زیربنا را تشکيل داده و روابط سیاسی در ميان روابط روبنائی نقش عمده و اساسی و خاصه در رابطه نزديکی با زيربنای اقتصادي را ايفا ميکند . در جامعه طبقاتی ، جامعه اي که به طبقات متخاصم منقسم گردیده که منافعشان در جهات متخاد سير ميکند ، نه حکومت و دولت و نه قانون بيطرف وجود ندارد . حکومت بورژوازی (ودولت بورژوازی) هرچند خود را معاوه ، طبقات و جامعه قلمداد کند ، هرچند هگل وار چنان بنماید که تجلی روح مطلق و خدای يكتا بروي زمين است ، حافظ منافع و آلت سیاست طبقه معين يعني طبقه حاکمه میباشد . جمهوري اسلامي نه بريپايه ايمان به خدای يكتا ، وحی الهی ، معاد ، عدل و امامت بلکه بريپايه سرمایه‌داری قرارگرفته و اگر پايه آسمانی برای خود میترشد ، تنها برای آنست تا پايه واقعی اشرا از نظر دور بدا رد : حکومت سرمایه‌داران و زمین‌داران را . قوانین جامعه بورژوازی ، قوانین مساعد حال و منافع سرمایه‌داران و زمین‌داران اند . اين قوانین ستمگري بر طبقه کارگر و زحمتکشان را ابدی جلوه ميدهند ، استثمار و بهره‌کشی ، مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و دولت و سركوب مبارزه تودهها را مقدس میسازند و تاحد خرافه تلقين ميکند . دولت و قوانین برای آنکه در نظر تودهها لاتغير و جاویدان نمایان گرددند ، منشاء خود را در اعتقادات کهن و مذهبی ، در "ایمان" ، "خدا" و "دين" ميگذارند . حال آنکه جز بیان روابط ستمگرانه و استثمار گرانه موجود و منافع طبقه حاکمه بر هیچ چيز دیگری نظارت ندارند ، زيرا حامی آنند ! اين "اراده طبقه حاکمه است " که بصورت قانون در آمده ، اراده‌ایکه مضمونش را

شرايط عادي زندگي طبقه حاكمه تعبيين كرده است . وقتی واقعیت بنحو انقلابی دگرگونی آغازد، آنگاه ابتدا اين قوانین "لايتغيرنند" که توده ها عليه اشان فرياد خواهند زد، ولی بزودی روابط واقعی جاي آنرا ميگيرند و آماج حمله نه قانون ، بلکه دولت و طبقه حاكمه ميگردد . هيج قانونی مقدس نیست ، برای پرولتاريا :

"تنها آن قانونی مقدس است که حافظ منافع توده ها
باشد ." (۲۱)

هنگام انقلاب يك قانون وجود دارد که مقدس است و آن قانون ، خود انقلاب است که بنیادهای نظم کمن را بشیوه‌ای ژاکوبنی و بیرحمانه در هم می‌نوردد و اراده توده‌ها ، یگانه قانون مقدس را مجری می‌سازد . قانون اساسی جمهوری اسلامی درست عليه چنین "اراده" و "چنین قانون مقدسی" به پیامبران و روایات مفسوخ پناه می‌پردازد ، این قانون همه ستم‌های اجتماعی را با پسوندی ارجاعی به همین قدوسیت کاذب به چهارچوب اسلام "قانونیت" می‌بخشد . شعار مقدس بورژوازی مالکیت ، خانواده ، مذهب ، نظم و آرامش ! اينست محتوى و مضمون الهی قانونی که از میان انبوه عتیقه‌ها بیرون کشیده می‌شود تا سرپوشی بر مناسبات واقعی بیفکند .

"اصل دوازدهم :

دين رسمي ايران اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و
این اصل على الابد غيرقابل تغيير است

دين از لوازم استثمار و سرکوب است و اگر بورژوازی "خواب عمر ابدی" برای خود می‌بینند، پس دین و مذهب وی "على الابد" باید هم "غيرقابل تغيير" باشد . انسانهایی که زائیده می‌شوندو حتی نسلهایی که هنوز نطفه آنان بسته نشده است باید اسلام را برگزینند . برای سرمایه، کوکان از رحم مادر و نسل‌های آتی، نمازگزارانی مطیع و تابعند، او مجرد زاده شدن تنها از قوه به فعل در می‌آید ! یعنی از برده در خود به برده برای خود تبدیل می‌شود !

"اصل دوازدهم :

از آنجا که خانواده واحد بنیادی جامعه اسلامی است
خانواده واحد بنیادی جامعه است . زیرا مالکیت با خانواده متمایز می‌گردد و

با خانواده جنبه موروثی خود را محفوظ میدارد. برای سرمایه خانواده استقلال کامل در برابر جامعه و حتی بزیان جامعه دارد، زیرا این واحد بنیادی است. پس خانواده بورژوا برای استمرار مالکیت سرمایه و خانواده کارگر برای استمرار نیروی کار ضروری‌اند. جامعه نباید واحد بنیادیش را تحت فشار قرار دهد بلکه این واحد بنیادی است که جامعه را می‌سازد. "خانواده بورژوازی" بر مالکیت خصوصی استوار است و از این‌رو در جامعه آنچه برای پرولتاریا وجود دارد فقر، بی‌خانمانی، درماندگی و فحشاء و فساد است. همین جامعه بورژوازی که خانواده را بربنیاد مالکیت خصوصی قرار داده است، خود او آنرا از درون پاشیده و متفرق ساخته، و این پاشیدگی را در قانون خود علنی می‌سازد:

"خانواده کنونی بورژوازی بر چه اساسی استوار است؟ بر اساس سرمایه و مداخله خصوصی. این خانواده بصورت تمام و کمال تنها برای بورژوازی وجود دارد و بی‌خانمانی اجباری پرولتارها و فحشاء عمومی مکمل آن است"

هراندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیشتر از هم می‌گسلد و هراندازه که کودکان بیشتر به کالای ساده و ابزار کار مبدل می‌گردند، بهمان اندازه یاوه‌سرائی‌های بورژوازی درباره خانواده و پرورش و روابط محبت‌آمیز والدین و اطفال بیشتر ایجاد نفرت می‌کند"

آن خانواده‌ای که قانون اساسی تقدیمش می‌کند و بنیاد جامعه قرار میدهد خانواده مردسالاری است که در آن زنان: از دنده چپ آدم (یعنی مرد) بعمل می‌آیند و در بهترین حالت فقط می‌توانند نیمی از وی بحساب آیند، خانواده‌ای که کودکانش در کارگاهها و کوره‌پرخانه‌ها و قالیبافی‌ها باید به هلاکت برسند تا "خانواده" یعنی خانواده سرمایه‌دار وجود داشته باشد، خانواده‌ای که مکمل طبیعی آن گست پیوندهای واقعی انسانی و رواج فحشاء و فساد است. "رواج فحشاء اسلامی" و انواع صیغه‌های که تنها به مدد یک عبارت عربی حتی قبح خود را نیز از دست داده‌اند. بورژوازی در حالیکه مرد را رئیس خانواده و زن را نیمی انسان-نیمی دیو، تجلی شیطان و معبر انواع وسوسه‌ها می‌شناسد، و

همه اینها را قانوناً ثابت میکند، در حالیکه زنان را "فاقد قوه تمیز" و قضاوت میشمارد و وی را وسیله تعيش مرد میداند، از خانواده سخن میگوید : "زن دو وظیفه دارد و دو تکلیف عده و مشخص دارد که در تمام

كتب فقهی به آن تصریح شده است : اول "تمکین" یعنی همیشه در دسترس مرد باشد و مانع همبستری نشود و در خانه شوهر باشد و خانه را بدون اجازه و میل شوهر ترک نکند و گرن - یعنی در صورتی که زن موجب شود که مرد به حقوق قانونی خود ناشز است و نمیتواند متقابلاً از مرد پرداخت نفقة و کسوه و انجام دیگر وظایف را مطالبه کند .

دوم که نکته بسیار ظریف و فطری است "اطاعت" است یعنی زن نباید از خواستهای مرد در موردی که فوقاً نکر شد، سرپیچی کند . (۲۳)

اینست خانواده اسلامی : همبستری و اطاعت ! جمهوری اسلامی زنان را از ساده‌ترین حقوق انسانی محروم نموده و خانواده را علناً به محل همبستری مطیعانه "بمثابه وظیفه و تکلیف عده و مشخص ، فقهی و حق قانونی" بدل میسازد . بدیهی است که تنها :

"با نابود شدن مناسبات کنونی تولید، آن اشتراک زنان که از این مناسبات ناشی شده، یعنی فحشاء رسمی و غیررسمی نیز از میان خواهد رفت . " (۲۲)

"اصل چهل و هفتم :
مالکیت شخصی (منظور خصوصی است) که از راه مشروع باشد، محترم است ..."

این همان مالکیت مشروع و محترمی است که شرط ضروری وجود آن "محرومیت اکثریت مطلق جامعه از مالکیت میباشد . در جامعه کنونی : "مالکیت خصوصی برای ندهم اعضاء جامعه لغو شده است . این مالکیت همانا در سایه آن موجود است که برای نه دهم دیگر موجود نیست . " (۲۲)

اگر بورژوازی در همه جا مالکیت خصوصی را "حق طبیعی" و "اجتماعی" و شاخص "شخصیت انسانی" و باعث "خلاقیت و ابتکار" میشمرد تا آنرا موجه و "محترم" سازد، اکنون در اینجا این حق "مشروع" میگردد. مالکیت خصوصی مشروع، همان مالکیت سرمایه داریست که مورد تعریف واقع شده و حصار طبیعی و اجتماعی خود را (دولت) با حصاری شرعی تکمیل میکند. مالک سرمایه دار "امانتداری" بیشتر نیست که "خداوند باری تعالی" سرمایه عظیمی را بتوی سپرده تا از آن، و بقیمت کشیدن شیره جان کارگران "روزی" میلیونی و میلیاردی خود را بکشد: "در حقیقت مالک اصلی خداست! این امانت به روزی نزد ماست!" مالکیت خصوصی محترم است! زیرا مالکیتی شرعی میباشد! اصول مقدس بورژوازی: مذهب، خانواده بورژوازی! مالکیت خصوصی، نظم و آرامش! برای حفظ این نظم و آرامش، برای برقراری اصول مقدس بورژوازی که معناش تسلط سرمایه بر روابط اقتصادی-اجتماعی است، انواع ستمها علنا باید رسمیت یابند. آنهم با عبارت پردازی های پوج پیرامون "آزادی" و احالة مسائل اصلی به قانونی که بعدا هنوز باید تهیه شود.

همه افراد مصونند!

"اصل ۲۲: حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل

اشخاص از تعریف مصون است."

مگر!

"مگر در مواردی که قانون تجویز کند!"

مطبوعات آزادند:

"اصل ۲۴: نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند."

مگر!

"مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل

آنرا قانون معین میکند."

مکاتبات آزاد و سانسور و تجسس لغو و منع است:

"اصل ۲۵: بازرسی و نرساندن نامهها، ۰۰۰ سانسور، عدم

مخابره و نرساندن آنها ۰۰۰ هرگونه تجسس منع است"

مگر! "مگر به حکم قانون"

احزاب و اتحادیه‌ها آزادی فوق العاده‌ای دارند .

"اصل ۲۶ : احزاب ، جمیعت‌ها ، انجمن‌های سیاسی و صنفی

آزادند ، مشروط براینکه اصول استقلال ، آزادی ، وحدت

ملی ، موافقین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند !"

حتی اجتماعات و راه‌پیمایی هم آزاد است :

"اصل ۲۷ : تشکیل اجتماعات و راه‌پیمایی بدون حمل سلاح

۰۰۰ آزاد است ، بشرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد ."

خلاصه "همه‌چیز آزاد است " مگر "بخدم قانون " و "شرط" اسلامی بودن ! و این قانون اساسی است ! یک سلسله کلی با فی‌هایی که از ۲۰۰ سال پیش بدینسو در همه قوانین بورژوازی تکرار شده‌اند و همگی با ترجیح بند "مگر به حکم قانون و اسلام " و غیره و حاله به قوانین ناشناس آینده ، که بورژوازی بالضروره و بموقع خود خواهد ساخت ، مثل بادکنکی توخالی ، باده‌وا می‌شود ! هیچ "آزادی " و حقوق اجتماعی - سیاسی ، بجز حقوق سرمایه‌داران و زمینداران در قانون اساسی حتی به اندازه یک سطر هم مقاومت ندارد . قوانین خود خوبیشتن را نقض می‌کنند .

قانون اساسی از آزادی مذهب (در شرایط لایتغیر بودن ! مذهب رسمی !!) دم می‌زند :

"اصل ۱۴ : همه مذاهب آزادند و میتوانند مراسم خاص خود را

بجای آورند ولی این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد

اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند " !

"توطئه و اقدام " چیزیست که فورا و در هر زمان مطلوب توسط دولت در همه جا کشف می‌شود .

دین و مذهب رسمی ستم بر همه مذاهب دیگر را رسم‌اعلام داشته است . در جمهوری اسلامی آزادی داشتن یا نداشتن دین وجود ندارد . چنانکه یاد شد ، هر کس بر دین پدر خود زاده می‌شود . تغییر مذهب سزاوار تیرباران و اعدام است زیرا این ارتداد بحساب می‌آید ! و "البته این آزادی دین است ! " مذاهب آزادند ، اما بی‌مذهبی و تغییر مذهب کفر و زندقه است !

قانون اساسی که همه ستم‌ها و منوعیت‌ها را با لفظ پرصلابت "مگر به حکم

قانون و مشروطه اسلام و عدم توطئه مجاز و ضروری میشمرد، بالاخره ستم ملی را نیز در زمرة "آزادی" به پیش میکشد:

"اصل نهم : جمهوری اسلامی ایران، آزادی و استقلال وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد "ملت" است . هیچ فرد یا گروه و یا مقامی حق ندارد بنام استفاده از آزادی، استقلال سیاسی و فرهنگی ... به تمامیت ارضی ایران کمترین خدشهای وارد کند ."

همه قدرت بdst دولت بورژوازی، دولت جمهوری اسلامی است . او هرگونه خواست ملی "خدشهای" به "تمامیت ارضی"، "آزادی" و "استقلال فرهنگی" وارد میکند . شوونیسم فارس در این بند قانون اساسی یکسره عرض اندام میکند . حتی اگر یک ملیت سراپا خواهان "حق تعیین سرنوشت خویش بdst خویش" باشد، بنام "آزادی" محل "استقلال و تمامیت ارضی" کشورگردیده است . بورژوازی ستم ملی را جزء لاینفک حاکمیت خود میشماردو همه ساکنین ایران را "ملت" واحدی معرفی میکند، در حالیکه ملل تحت ستمی از قبیل خلق کرد بر علیه دولت و بورژوازی حاکم میجنگند، آنرا "فرد، گروه یا مقام!" جامیزند، تا بدین وسیله سرکوب این ملل و مبارزه انقلابی اشان را موجه نماید .

سرانجام زنان نیز از مراحم "آزادیبخش اسلام و جمهوری اسلامی" در انسان نمیمانند . قانون اساسی "حقوق زن" را در تمامی جهات "تضمين" میکند:

"اصل ۲۱ : دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمين نماید ."

همان "موازینی" که شاخص اصلی اشان "نیمه مرد بودن زن"، "ناقص العقل بودن زن"، "فاقد قدرت قضاوت بودن زن" ، "منشاء شروشیطان بودن زن" و "همبستر مطیع بودن زن" است . آن ستمی که بورژوازی ایران بر زنان و امیدارد، که آنان را یکايلک به وسیله اطفای شهوت مردان بدل میسازد، که آنان را در بازارهای مکاره "صیغه" به معرض حراج مینهد و در عین حال بر همه این فحشای رسمی که سرتاسر "فقه" و همه "فقها" عمق "دانش" و

"معرفت شان" را در رواج آن بروخ میکشند، پرده ساتر می‌افکنند. آن ستمی که نیمی از جامعه را بکلی از هرگونه حقی محروم ساخته، به زوایای آشپزخانه یا بستر همخوابگی پرتاب کرده و تنها به هنگام اخذ رای بعنوان توده‌ای که در اسارت خود تحمیق شده‌اند، آنان را بپای صندوقهای رای میکشاند، چنین ستمی زنان را به بردگی و انقیاد کامل مردان درآورده است. زنان تحت ستمی مضاعف قرار دارند: هم سرمایه‌داری در کارخانه و موسسات تولیدی نیروی کار آنان را به نازلت‌ترین قیمت میخرد و هم فاقد هرگونه حقی، انواع قوانین قرون وسطائی و فئodalی علیه‌اشان اعمال می‌شود. انقلاب زنان را بیدار کرد و به میدان مبارزه کشاند! آنها که تازه با وضعیت خود و شرایط آزادی خود آشنا می‌شندند، یکباره با فرا رسیدن جمهوری اسلامی از گرد راه به کنیزکانی حقیر که باید مجلس گردان و پذیرای مردان باشند، تنزل یافته‌ند. اما انقلاب، بخش عظیمی از زنان، بوبیزه زنان کارگر را برای خود کشانیده و مبارزه آنان پابپای همزنجیرانشان، مردان کارگر در راه رهائی و آزادی ادامه یافت. رهائی زنان در ایران، بدون شرکت آنان در جنبش انقلابی- دمکراتیک برهبری طبقه کارگر، بدون مبارزه در راه انقلاب اجتماعی امکان نایذر است. تنها مکراسی انقلابی برهبری طبقه کارگر قادر است زنان را به رهائی و آزادی واقعی نائل سازد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی پس از اینکه همگی این ستم‌ها را در مقام "آیه‌های لا یتغیر" بر سینه خود حک می‌کنند، مدعی است:

"اصل ۲۰: همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان هستند و یکسان در حمایت قانون قرار دارند."

یکسانی در برابر قانون، ولی وقتی خود قانون مردان را برزنان، مسلمانان شیعه را بر سایر ادیان، ملت فارس را بر سایر ملل حاکم می‌سازد، وقتی مالکیت سرمایه‌داران و بهرمهکشی از کارگران را مقدس میداند، این یکسانی چیزی پوج بیشتر نیست! بورژوازی از یکسانی در برابر قانون سرمایه دفاع می‌کند، قانونی که خود بربایه نایکسانی و ستم و بهرمهکشی استوار است.

در فاصله قیام تا تنظیم قانون اساسی، جمهوری اسلامی عمل مفهوم این قوانین را نشان داده و اکنون بحث پرس تثبیت آنها بر علیه انقلاب بود.

این جمهوری، ستم ملی را به ابعاد عظیمی گستردۀ نمود، یک لشکرکشی تمام عیار علیه خلق کردو خاموش کردن هر صدای آزادیخواهانه این خلق قهرمان که بالآخره به نبرد مستقیم مسلحانه منجر شد. جنگی ظالمانه برعلیه دهقانان و زحمتکشان و مردم کردستان که حق تعیین سرنوشت خود را می‌طلبیدند. ستم بر زنان، ستم بر مذاهبان غوناگون غیرشیعه و تعقیب و آزار آنها، ستم سیاسی همه و همه از قبل، بر قانون نویسان بمثابه واقعیت موجود روشن بود. قانون اساسی وظیفه خود را این قرار داد که همه ستمها و تضیقات را با بیان اینکه مبارزات مذکور بر علیه اسلام است، قانونیت بخشد و بس! اگر رفراندم ۱۲ فروردین، شکست انقلاب ۷-۵۶ را اعلام میداشت، مجاز خبرگان بورژوازی این شکست را مستند مینمود. قانون اساسی کلیه مظاهر انقلاب و خواستهای انقلاب را شایسته سرکوب و تلان و کشیدن بخاک و خون می‌داند.

در نقطه مقابل قانون اساسی جمهوری اسلامی پارلمانتاریسم مبتدل به بورژوازی تحت حکومت سلطنتی مذهبی را به اوج میرساند. "مردم" نمایندگانی انتخاب میکنند که "شرایط ۰۰۰ (آنها) را ۰۰۰ (بعدا) قانون معین خواهد کرد". ابتدال این پارلمانتاریسم، البته تنها در آن قرار ندارد که وقتی انواع سرکوب‌ها جریان دارد و هر حزب سیاسی جز احزاب بورژوازی در معرض تعقیب و منع اند، چنین مجلسی تشکیل میگردد، و حتی در آن قرار ندارد که وقتی "قانون انتخابات" تصویب شد، مجلس فرمایشی کاملی از آب درآمد. ابتدال کامل این پارلمانتاریسم آن است که در کنار مجلس عوام بورژوازی یک مجلس خاص (سنا) نیز بنا میگردد که وظیفه هدایت و تصویب نهائی قوانین و تعیین صلاحیت نمایندگان مجلس عوام را، پیش و پس از انتخاب بعهده دارد!

"اصل ۹۱: بنظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی (آنگاه هنوز ملی خوانده میشود) شورایی بنام شورای نگهبان تشکیل میشود."

مجلس سنا (شورای نگهبان) اساساً مجلس انتصابی ولی فقیه است:

" ۶۰۰ نفر از فقهاء ۰۰۰ انتخاب این عده با رهبری یا شورای رهبری است ۶۰ نفر حقوقدان ۰۰۰ مسلمان بوسیله شوراهای قضائی ۰۰۰ " *

اداره قاطبه بورژوازی که در مجلس شورای اسلامی متجلی شده، مغلوب اراده رهبری است که در وجود شورای نگهبان نمایان میشود :

" اصل ۹۳ : مجلس شورای ملی (اسلامی) بدون وجود شورای

نگهبان اعتبار قانونی ندارد !

ولی شورای نگهبان انتصابی بر عکس :

" اصل ۹۹ : نظارت بر انتخابات ریاست جمهور، انتخابات مجلس شورای اسلامی و مراجعته به آراء عمومی و همه پرسی را بعهده دارد ."

و اعتبار آن به وجود ولی فقیه است . مجلس سنا میتواند کلیه مصوبات مجلس "عوام" را کان لم یکن نموده و مردود سازد . حال که پارلمان بورژوازی بحد کافی مبتذل گردید، وقت آن رسیده است تا قانون اساسی جمهوری اسلامی در پروسه تکامل قدم بقدم خود پادشاه و شورای سلطنت - را که از میان آیات عظام انتخاب میشود، یعنی سلطنت اسلامی را وارد عرصه کند و اختیارات وی را وارد عرصه کند و اختیارات وی را بر شمرد مقام ولايت فقیه توسط مجلس خبرگان تعیین میشود و مجلس خبرگان، مجلس "روحانیون" عالیرتبه یعنی رهبران مذهبی بورژوازیست که از میان خود شاه (ولی فقیه) یا "شورای سلطنتی سه نفره‌ای" را بر میگزیند . اختیارات و قدرت شاه مذهبی عملاً قدرت وقارونی "شاه مشروطه" را نیز پشت سر میگذارد :

" اصل ۱۱۰ : وظایف و اختیارات رهبری ولی فقیه یا شورای فقهاء (۳ نفر) :

۱- تعیین فقهاء شورای نگهبان (قوه مقننه) .

۲- نصب عالیترین مقام قضائی کشور (قوه قضائیه) .

*- باید توجه داشت که شورای عالی قضائی خود نیز تا حدود زیادی منتصب از جانب ولی فقیه (یا ولايت فقهاء !) است . رئیس این شورا که عالیترین مقام قضائی کشور است، از سوی مقام فقیه تعیین میشود .

۳- فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیب زیر :

الف : نصب و عزل رئیس ستاد مشترک ۰

ب : نصب و عزل فرمانده سپاه پاسداران ۰

ج : تشکیل شورای عالی دفاع ملی ۰۰۰ (بخش اصلی قوه مجریه ماشین نظامی - دولتی) ۰

۴- امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می آید باید قبل از انتخابات به تائید شورای نگهبان و در دوره اول به تائید رهبری برسد (تعیین رئیس جمهور) ۰

۵- عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور ۰۰۰ (مطابق قانون اساسی رئیس جمهور رئیس قوه مجریه است : پس قوه مجریه نیز در دست ولی فقیه تمرکز می یابد) ۰۰۰ "

بدین کیفیت جمهوری مبتدل پارلمانی به سلطنت مطلقه تبدیل می شود . شاه (ولی فقیه) که حالا دیگر نماینده خدا و نایب مهدی ! (نایب کسی که در آینده ظهور خواهد کرد !) می باشد . همه قوای سه گانه جامعه بورژوازی ، قوه مجریه ، مقنه و قضائیه را بطور تمرکز در دست خود دارد ، همان سه قوائی که افتخار انقلابات بورژوازی جدا کردن کاذب و ظاهری آنها (انفکاك قوا) از یکدیگر بود ، در اینجا به یک تن خاتمه می یابند : ولی فقیه ! ولی فقیه همان اقتدار شاه را دارد ، او قانونگذار ، مجری قانون و قاضی است . این اوست که با پشتگرمی آسمانی ، رای خاکی ۴۰ میلیون مردم را که همواره به نفع بورژوازی در وجود رئیس مجلس متجلی می شود ، با عزل رئیس جمهور و تعیین او حتی قبل از انتخابات معنی دار یا بی معنی می کند ! رائی که در هر حال مطابق اراده ولی فقیه شکل می گیرد : او قیم توده هاست و توده ها در چهره وی آن خدای رحیم و کریمی را می یابند که با قهر و سرکوب و اراده خود آنان را وامیدارد ، به " راه راست " یعنی صراط بورژوازی هدایت شوند : جمهوری یک کمدمی مضمحل و پوج سلطنتی از کار در آمد . ولی فقیه اراده قاطبه بورژوازی را که بنام پارلمان و جمهوری سخن می گویند ، همان بورژوازی که هنگام مشاجره دفعتا بیاد جمهوری خواهی

می‌افتد، نقض مینماید. بورژوازی ایران سلطنت طلب است و درست در لحظه‌
تیکه گل رئیس جمهور را می‌سرشت، یکباره شاهی مقتدرتر از شاهان سرنگون
شده یافت. شاهی که می‌بایست "نظم مختل شده را بازگرداند" و در این راه‌اگر
لازم شد، اراده تک تک بورژواها و از جمله اراده رئیس جمهور را با تمرکز
همه قوا در دست خوبیش پایمال کند. او وجدان واقعی بورژوازی را نمایندگی
می‌کند. نظم سرمایه، ماوراء منافع تک تک سرمایه‌داران قرا ردارد. آنها
میتوانند در مجلس شورای اسلامی بر سر یکدیگر بکویند، اما منافع و مصالح
قطعی را فقط شاه، ولی فقیه جاری می‌سازد.

چرا قانون اساسی جمهوری اسلامی، پس از ۸ ماه که از قدرت یابی لیبرالها و
حزب جمهوری می‌گذرد، بدینسان شکل می‌گیرد؟ قانون اساسی جمهوری اسلامی
هیچ نیست مگر بیان "حقوقی" و "قانونی" مبارزه جاری طبقاتی از نقطه
نظر بورژوازی. دو وجه اصلی واقعیت عینی تضادها و تاختمات آشتبانی‌پذیر
اجتماعی‌اند. پایه‌های این قانون را سلطه و منافع سرمایه تشکیل میدهد. از
یکسو تائید و تاکید بر همه ستم‌های سیاسی-ملی-مذهبی-ستم-رزنان
منوعیت اجتماعات، اعتصابات و راه‌پیمایی‌های انقلابی، از سوی دیگر تمرکز
همه قوا در دست "شاهی آسمانی" تمرکز کلیه وسائل سرکوب و ستم بورژوازی
و بوبیزه اتحاد و یکانگی علنی همه قوائی که "افتخار عدالت و دمکراسی بورژ-
وازی" در قرن هیجدهم و اوائل قرن ۱۹ "تمایز و استقلال" ظاهری آنها از
یکدیگر بود، با قرار دادن رئیس قوه مجریه بر فراز همه آنها و تعیین کننده
آنها. ایندو وجوده اصلی یک حقیقت‌اند و آن اینکه بورژوازی برای خاتمه دادن
به انقلاب و شکست آن نیازمند به تمرکز همه قوا، تشديد تضییقات سیاسی
اجتماعی و کنار نهادن همه اختلافات فراکسیونی خوبیش و قرار دادن آنها در
موقعیتی درجه دوم و تحت الشاعع است.

لیبرالها و حزب جمهوری در همه موارد فوق توافق مطلق داشته‌اند. لیبرالها
به سیاق لیبرالی خوبیش از رای دادن به یک ماده، آنهم مربوط به اختیارات
ولی فقیه و عمدتاً در رابطه با رئیس جمهور، اجتناب کردند. آنها نه با وجود
ولی فقیه که با اختیارات نامحدود وی مخالفت نشان دادند. آنها از اینکه
اختیارات ولی، شاه حاکم را با شاه سلطان کاملاً ترکیب مینمود، معتبرض بودند.

لیبرالهایی که میباشستی در بازی عوام‌فریبی جمهوریخواهی به عنوان نخستین رئیس جمهور تائید خود را از ولی فقیه بگیرند تا سپس با یک ضربت شاهانه معزول گردند! لیبرالها همگی مواد قانون اساسی را تائید کردندو اگر ناگهان فریاد برآوردنکه "رئیس جمهور اختیاری ندارد؟" تنها بدین معنا بود که چرا شاه موجود نمی‌گذارد رئیس جمهور به مقام شاهی برسد.

سازمانهای خردبوزروایی بویژه مجاهدین این قانون را تائید نکردن، اما نعمتی و استنده به مدیحه‌سرایی‌های پوج و بوزروایی آن پیرامون آزادی، استقلال و "اسلام" و خصوصاً "قسط اسلامی" دلبلستگی نیابند. این دلبلستگی واقعی آنجایی بروز کرد که مجاهدین اشعار داشتند: "بنی صدر! در سنگ قانونی مقاومت! مقاومت! آنجایی بروز کردکه "سوج" دائم در دفاع خود از آزادی و استقلال خواهان "اجراهی کامل قانون اساسی" میشد! اگواینکه در هنگام "رفراندم قانون اساسی" آنها کم و بیش دست به تحریم زدند! ولی مگر تحریم چه بود؟ تحریمی که صرفاً در شرایط حساس به ایجاد انفعال سیاسی در آن دسته هواداران یا پیروان این احزاب منجر میشد، مگر جز بنفع ارتتعاج بود؟ اینجا موضوع انقلاب یا ضدانقلاب طرح بوده و هرگونه تحریم بدون ارائه راه واقعی بروز نرفت از وضع موجود، نمیتواند جز بیطریقی واقعی تلقی شود. بیطریقی که نهایتاً سودمند بحال سرمایه است. ولی احزاب خردبوزروایی، کاملاً خلع سلاح شده بودند. آنها که قدم بقدم به سیاست مماثلات، سازش، تزلزل و عقب-نشینی از همان مواضع نیمبند دمکراتیک پای میگذاشتند در اینراه پیشرفت میکردند، حداقل خواهان اصلاحی در این قانون بسود جمهوری دمکراتیک اسلامی (خواست لیبرالی) یا "حاکمیت خلق" میشند!

قانون اساسی جمهوری اسلامی، تکوین رفراندم ۱۲ فروردین است. مردمی که در سالهای ۵۶-۵۷ سلطنت شاه را واژگون نمودند، در فروردین ۵۸ مجدداً به او، اما در هیات عبا و عمامه و بنام یک جمهوری رای دادند. رفراندم قانون اساسی این رای را تصریح نمود. تا وقتی پرولتاریا به رهبری انقلاب دست نیافته و پیروزی آنرا با درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه و برقراری دیکتنا-توری دمکراتیک کارگران و دهقانان، حکومت شوراهای قطعی نساخته، بوزروایی سلطنت خود را احیاء خواهد کرد و سازمانهای خردبوزروایی جز انفعال و

پاسیفیسم و بالاخره تسلیم به این سلطنت کار دیگری از خود بروز نخواهد داد ! آنها مفتون "جمهوریخواهی لیبرالی" یعنی "نمکاری اسلامی" باقی میمانند !

*

*

*

با برقراری مجلس خبرگان و تصویب قانون اساسی کابینه بازرگان دیگر حقیقتاً موقتی شد . نه از لحاظ قانونی بلکه از لحاظ موجودیت خود جمهوری اسلامی ! این کابینه، کابینه "شورای انقلاب" ، مهمترین وظایف خود را عملی ساخت . در ایام عاجل این کابینه فرماندهان و سران ارتشی برای بازسازی ارتش بسیج شدند . سپاه پاسداران بوجود آمد و اولین اقدامات خود را در کنار دوران انقلاب ۵۶-۷۲ تن به مقابله با مردم نمی دادند، وارد جنگ مستقیم با جنبش انقلابی و مقدم بر همه جنبش کارگری و جنبش خلق کرد .

کابینه بازرگان زیر نظر یا بهتر با هدایت "شورای انقلاب" تحکیم ماشین دولتی، اجرای رفراندم ۱۲ فروردین و تشکیل مجلس خبرگان را، سازمان داد* کابینه لیبرالها همه جا به فروپاشیدن تشکل‌های انقلابی توده‌ای و کارگری همت کماشت . بازرگان پیش‌اپیش همه سران حکومتی تلاش برای بازگرداندن "سرمایه‌داران فراری" و "جلب حمایت امپریالیسم آمریکا بنحو فعال از دولت و حکومت جدید" را شکل می‌بخشید . کابینه بازرگان آن "وظیفه موقتی" که ضدانقلاب به عهده‌اش سپرده بود، با نهایت پیگیری متحقق نمود . اما این کابینه شکست خورد ! بدان معنی که وی قادر نشد به جنبش انقلابی کاملاً غلبه کند و از آنهم بدتر آماج حمله این جنبش قرار گرفت .

در تابستان و اوائل پائیز ۱۳۵۸ پیش روی واوج‌گیری محسوسی در صفوف انقلاب هویدا گردید . پرولتاریا و زحمتکشان شهری کابینه باز رگان را که "نمهمباران" آرزو میکرد ولی از بخت بد با "سیل ویرانگر" روبرو شد، بعنوان کابینه ضد انقلابی و رسوای بورژوازی نشانه‌گیری نمود . وقتی این کابینه در مقابل مردمی * لازم به تذکر است که بازرگان عضو شورای انقلاب نیز بوده و در ایام صدارت وی شورای انقلاب مدتی تحت ریاست لیبرالها (طالقانی) قرارداشت . همچنین تا پیش از "مرگناهنه‌نگام پدر طالقانی" وی رئیس مجلس خبرگان نیز بود !

که یکارچه فریاد میکشیدند: مرگ برآمریکا، مرگ برامپریالیسم!، دربرابر کار - گرانی که خواستار بھبود وضع خود و مبارزه علیه سرمایه‌داران و باستگی اقتصادی بودند، به دستور خمینی و شورای انقلاب از امپریالیستها و منجمله آمریکا مدد میگرفت و مجدو مرح سرمایه‌داران را میکرد، آنگاه کابینه آمریکائی شاخص شد و قوتی که پس از ۹ ماه خود را رو در روی انقلاب پیشونده قرار میداد و از هر تمہیدی در سرکوب مضايقه نمینمود، ضدانقلابی شناخته شد. لذا بهمان اندازه که کابینه بازگان در انتظار توده‌های کارگران، دهقانان و زحمتشان بدین نحو متمایز میگردید و مردم به کذب محض وعده‌هایش پی‌میبرند، شورای انقلاب خود را از کابینه دور نشان میدادو حزب جمهوری این کابینه‌را، کابینه لیبرال‌ها معرفی مینمود و خمینی بنده‌ای اخلاقی خود، پیرامون آنکه نباید وزراء در اداراتی کارکنند که "قلمدان طلدارد" ، از سرمیگرفت !

در تابستان ۵۸ رسوائی کابینه بازگان همه‌گیر شد [عامل دیگری نیز به این مجموعه اضافه گردید، ماشین بوروکراتیک - نظامی دولتی محل عظیم‌ترین رقابت‌های فراکسیونی میان حزب جمهوری و حزب لیبرال‌ها شده، هرجناح به سهم خود میکوشید براین ماشین فرمانروائی کنستا بتواند در عین حال سیاست خاص و منافع وابسته به خویش را بهتر مدافعانماید] از تابستان ۵۸ ، خمینی که علی‌الظاهر "طلبه‌وار" در قم می‌نشست و به این خاطر قم به یک پایتخت دومی تبدیل شد، با هیاهوی بسیار و بالبراز اینکه "دیگر نمیتوان ساكت ماند و برای سروسامان دادن به کارها به تهران می‌آید" ، وارد جماران گردید و از آن پس دیگر بازگشتی به میان نیامد .

نایاب از خاطر بردن که همه امپریالیستها ، از امپریالیسم آمریکا گرفته تا سوسیال امپریالیسم شوروی بدون هیچ تردیدی از همان بدوکار از امر سرکوب انقلاب بوسیله حکومت جدید پشتیبانی می‌نمودند و برای کابینه بازگان و خمینی اسپند دود میکردند. اگرچه صفوف بورژوازی در این راه متعدد بود (حتی سلطنت طلبان طرفدار شاه نیز تا آنجا که مسئله مربوط به انقلاب نباشد، این اتحاد را کتمان نمودند) اما کابینه بازگان در شکست انقلاب ناتوان و در پیشگاه توده‌ها رسو گردید. در برابر جنبشی که در سیمای این کابینه یک ملانصرالدین شباد میدید که هرچه بیشتر چهره واقعی اش را در سرکوب انقلاب

متجلی میساخت، دیگر کابینه بازرگان کاری از پیش نمیتوانست ببرد واژگونی
بخت کابینه بازرگان از همینجاست که خود را سپرپلای شورای انقلاب، حزب
جمهوری اسلامی و خمینی کرد و حزب جمهوری علت تمامی مصائب و بدبختیها
را به گردن لیبرالها انداخت: بازرگان میباشتی فدای حکومت بورژوازی شود
حزب اکنون قادر بود در پناه این مسئله اولین ضربه جدی را به فراکسیون
لیبرالی وارد سازد.

حزب جمهوری اسلامی وكل بورژوازی در برابر جنبش انقلابی بسرعت
دریافتند که مطالبات انقلاب چهارچوب هرروز مستحکمتر و عمیقتری میباشد.
این مطالبات با ابزاری انقلابی، اعتصاب، تظاهرات و عمل مسلحane ذبح اال
میشنندو هرگونه تعللی تنها دامنه مطالبات و مبارزه انقلابی بر سر آنها را
شکست ناپذیرتر مینمود. حزب بالیبرالها که اکنون نفوذ خود برارگانه‌ای
دولتی را توسعه میدانند و بر تمرکز دولتی سرمایه‌ها، بانکها و صنایع "ملی
شده" چنگمی‌انداختند، وارد نبرد مستقیم سیاسی برای تصرف مواضع گردید.
این حزب از برتری فوق العاده‌ای نسبت به لیبرالها برخوردار بود، خود را
همواره از آن متمایز میساخت و ارگانهای انضمامی جدید را عموماً تحت کنترل
خود داشت (سپاه پاسداران، کمیته‌ها، بنیاد مستضعفان و ...). نیروهای باند
سیاه بورژوازی - حزب الله - که در تحت رهبری آن بودند، نیز تحرک قیاس-
ناپذیری نسبت به کلاه سیزها و سیاه‌جامگان و ... داشتند.

بورژوازی در وجود کابینه بازرگان دیگر مدافعانه توانائی برای خود نمی‌یافتد.
لیبرالها رودرروئی جمهوری اسلامی با انقلاب را علناً به نهایش گذاشتندو از
اینکه مکنونات شورای انقلاب و هردو حزب را در پیوند با امپریالیسم فاش
سازند، ابا نداشتند. لیبرالها اگرچه چشم مجاهدین را به دهان خود دوختند و
اگرچه آنان را با ارائه شعار "جمهوری دمکراتیک اسلامی" برای یکدوران به
لیبرالیسم معطوف نمودند، اما نتوانستند از تزلزل و سازشکاری رهبران
مجاهدین بنحو کاملی استفاده کنند و بویژه از این قوا در تقویت موقعیت
فراسیونی خویش سود جویند. مجاهدین نیز هنوز امیدوار بودند انحصار-
طلبان از انحصار دست شویند. این خود، البته خواستی لیبرالی بیش نیست!
مجاهدین در پی آن چیزی میگشند که نهایتاً به تشکیل یک "کابینه ائتلافی" با

بورژوازی منجر میشد . لیبرالها نمی توانستند در این تمایل مجاهدین ، با توجه به مماثلات ، سازش و عقب نشینی آنها به موضع رفرمیسم تمام و تمام به زیان حزب جمهوری سود نبرند . ولی سیاست مجاهدین برای بورژوازی و در زمرة آن انحصار طلبان خطری جدی ایجاد نمیکرد . سران و سازمانهای خردۀ بورژوازی در ایران مرتبا حتی خواسته های پیروان و رهروان حزبی و هواداران خود را تحفیف و تنزل میدادند و روح انقلاب را در آنها میکشند . آنها در انتظار تحولی در سیاست حزب جمهوری بسر میبرند و بهمین سبب چشم خود را به بالا ، به بورژوازی و نه به پائین به توده ها دوختند تا مگر از الطاف آن بهره مند شوند . نتیجه این امر بجز انتباط سیاسی بالیبرالها و ضمناً در امان ماندن ارکان جکومت ارتتعاج نمیتوانست باشد .

"انقلاب تمام طبقات را با چنان تندي و اساس مندي میآموزد"

که نظیر آن در موقع عادي وصلح آمیز دیده نمیشود .

سرمايه داران که در امور مبارزه طبقاتی و سیاست از همه متشکلتر و آزموده ترند ، از دیگران تندر تعلیم گرفتند . آنها وقتی حکومت را سست بنيان یافتند بشیوه ای متousel شدند که سرمایه داران سایر کشورها پس از سالهای ۱۸۴۸ دهها سال تمام برای تحمیق و تفرقه و تضعیف کارگران آنرا بکار میبینند . این شیوه ، تشکیل کابینه عمومی به اصطلاح "ائتلافی " یا متحده است مرکب از نمایندگان بورژوازی و فراریان سوسیالیسم (و انقلاب) " (۲۰)

بورژوازی هنگامی "کابینه ائتلافی " تشکیل خواهد داد ، یعنی چند وزیر خرده بورژوا و اپورتونیست را وارد کابینه میسازد که حکومت از بنيان سست گردد . که احزاب انقلابی با قدرت و نفوذ در رهبری طبقات انقلابی به این بنيان حمله ور شوند و سیاست انقلابی در کار باشد . احزاب خردۀ بورژوازی ، چه مجاهدین و چه سوچ مگر خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و استقرار دمکراتی انتقلابی بودند ؟ مگر سیاستی انقلابی در پیش داشتند ؟ آنها در حالیکه توده های وابسته بخود را تحمیق مینمودند و فریب میدادند بر اساسی ترین مسائل پرده افکنده ، بنام " خلق "

گاه در پی لیبرالها و گاه در پی حزب جمهوری ره میسپردند مجاهدین مبارزه انقلابی توده‌های خرده‌بورژوازی دمکرات شهری را وثیقه رفع انحصار طلبی مینمودند! نه وثیقه راه دمکراسی انقلابی! سوچ همین را وثیقه دفاع از "جناب دمکرات و ضدامپریالیستی" حکومت میساخت بعبارت صریحتر خودغرضی این احزاب از اشاعه سیاست انقلابی در میان توده‌ها، که فقط و فقط میتوانست سیاست دمکراسی انقلابی بر ضد جمهوری اسلامی باشد، اعراض مینمود بورژوازی با شامه قوی درک میکرد آنچه را کابینه ائتلافی باید انجام دهد، مجاهدین (وسوچ) انجام میدهندا مگر کابینه ائتلافی تشکیل شود! بورژوازی نه فقط لیبرالها بلکه حزب جمهوری در این سیاست نه خطرو اساسی میدید و نه آنکه آنرا ماهیتا منفک از سیاست خود میشمرد: چنانکه واقعاً نیز نبود پس او میتوانست انحصار طلب باشد و انحصار طلب باقی بماند تنها بشرط آنکه مجاهدین همچنان به انحصار طلبی حمله کنند! و سوچ به آن "قطعه نامطلوب

حکومت "!"

در پیشاپیش نیروهای انقلابی و طبقه کارگر، کمونیستها بر بنیادهای رژیم کهنه و ماهیت بورژوا-امپریالیستی حکومت جدید تاکید کردندو یگانه راه بروونرفت قطعی را از وضعیت موجود انقلاب علیه جمهوری اسلامی ارزیابی نمودند. اما آنها نیز همچنان در پراکندگی، اختلافاتی در ارزیابی صحیح طبقاتی از حکومت بسر میبرندند و این جهت از سوی اپورتونیسم و دمکراتیسم ناپیگیر خرده‌بورژوازی در معرض صدمات گوناگون و بویژه انحرافات تاکتیکی قرار میگرفتند. این مسئله بزودی اثرات خود را بر جنبش انقلابی نمایان ساخت و بخصوص از مبارزه قاطع علیه خیانت سازمانهای خرده‌بورژوازی به انقلاب که درجه به درجه آشکارتر میشد و از نفوذ و اشاعه ایده‌های خرده‌بورژوازی و اپورتونیستی در محیط پرولتاریا جلو گرفت.

توسعه انقلاب، تمرکز بیشتر قوا، مانورهای پیچیده تر در بی طرف کردن کامل سازمانهای خرده‌بورژوازی و ربودن شعارهای انقلاب و قراردادن آنها در مقابل مطالبات واقعی جنبش و سرکوب سریعتری را مبرم ساخت: اینست علت سقوط بازگان و علت چگونگی سقوط وی حزب جمهوری که در اس دستگاه دولتی میباشد پیش برنده این سیاست باشد، پاپای آن با ید قدرت خود را

افزونتر میساخت، لیبرالها را در موقعیت خود تضعیف مینمود و بالاخره جامعه را با خرده‌کودتاهای اسلامی در حالت تشویش و آشتفتگی دائمی نگاه میداشت تا از دل این آشتفتگی نظم بورژوازی را بدراورد! هنگامیکه در ۲۸ مرداد سال ۵۸، در بحبوحه اوجگیری جنبش انقلابی در کردستان خمینی به ارتقای دستور اکید داد که سربازان را به رقیمت برای "دفاع از اسلام و ایجاد آرامش و امنیت" در کردستان وارد سازند و در همان بیانیه خود را "فرمانده کل قوا" خواند، بی‌آنکه هنوز قانون اساسی تصویب شده باشد و مقام سلطنت وی تفویض، نخستین کودتا برعلیه لیبرالها صورت وقوع یافت کودتاهاشی که تا بهار ۶۰ تکمیل میشوند.

در ادامه این سیاست، حزب جمهوری با سازمان دادن دانشجویان وابسته به حزب سفارت آمریکا را بایک "برنامه دولتی" از پیش‌طراحی شده "اشغال کردو خط امام" را که در همان هنگام (آبان ۵۸) مشغول امضای قراردادهای "حرمانه" با هیئت نمایندگی آمریکا بریاست برژینسکی بود، "در برابر آمریکا" قرار داد. دانشجویان حزب، خود را "پیرو خط امام" خوانند و از اینکه لیبرالها به مبارزه علیه امپریالیسم نپرداخته و در عوض راه "مماشات" با آمریکا را پیش گرفته‌انهم بدستور خمینی و شورای انقلاب- خود را "ناگزیر از تصرف سفارت" قلمداد میکردند. این دانشجویان انگیزه و علت اصلی اقدام خود را چنین بیان داشتند:

دیگر اوضاع بسیار وخیم شده و مردم از انقلاب ناامید شده بودند سازمانها و گروههای غیر اسلامی بنام خلق و کارگران قدرت مییافتدند و هر روز جوانان را با شعارهای خود بیشتر جذب میکردند. کابینه لیبرالها اعتبار خود را از دست داده و با امپریالیسم آمریکا معاشات میکرد. ما با اشغال سفارت، "خط امام" را احیاء کردیم. جوانان را به رهبر نزدیک کردیم و خط لیبرالها و گروهها را افشاء کردیم!

(نقل از مصاحبه دانشجویان پیرو خط امام)

موضوع مذاکره بارزگان با "هیئت آمریکائی" فاش گردید. کابینه بارزگان در غیاب او ساقط شد. او از الجزیره بازگشت و گزارش مذاکره خود با برژینسکی

را به خمینی اعلام داشت . او گفت : "این مذاکره به دستور امام و شورای انقلاب صورت گرفت ! " اما دیگر دیر شده بود ! باز رگان مجبور به استعفای گردید و شورای انقلاب دوباره به پیش صحنه آمد .

بورژوازی و علی‌العموم حزب جمهوری اسلامی اشغال سفارت آمریکا را به مرکز تبلیغات ضد امپریالیستی تبدیل نمود و آنرا آغاز قطعی و جدی "مبارزه علیه امپریالیسم " بالاخص آمریکا به تode‌ها شناساند . این انقلاب دوم، انقلاب بر علیه کابینه اسلامی ! بود و در سایه اش بورژوازی کوشش نمود با مکروه فریب تode‌های طبقه کارگر و زحمتکشان را تحت رهبری خود درآورد . جنبش واقعی انقلابی - دمکراتیک ضد امپریالیستی بنام "اشغال سفارت " و بعد "قطع رابطه با آمریکا " به سرکوب وحشیانه‌ای محکوم شد : همانطور که قبل از عراق در سوریه، در الجزایر، در مصر و ۰۰۰ بهمن نحو جنبشهای تode‌های تالان شده‌اند . "انقلاب اول" بورژوازی وظیفه داشت "شاه" را بردارد تا سلطنت بورژوازی را حفظ کند و این انقلاب دوم "سفارت آمریکا را بر میداشت تا امپریا-
لیسم را مخفی سازد و انقلاب را سرکوب " .

هدف فوری این اشغال، انتصاب "مبارزات انقلابی" به "امپریالیسم آمریکا" بود، چنانکه دانشجویان تحت رهبری حزب جمهوری و خمینی "مدارک لازم" برای چنین انتصابی را از لابلای اسناد تکمکه شده سفارت بسادگی تهییه نمودند ! بلافاصله پس از این هدف انشقاق قطعی دمکراسی ناپیگیری خرد - بورژوازی از انقلاب تامین شد . مجاهدین و فدائیان توگوئی متصرف چنین فرستی باشند، همه قوای خود را به قبله‌گاه سفارت آمریکا متمرکز کردند و از آن به "نگهبانی" پرداختند . آنها "همه مردم" ، "همه خلق" را به وحدت "حول سفارت" سفارش نموده به سخنگویان سرمایه و حکومت تبدیل شدند . سازمانهای خرد بورژوازی بالاخره ارتیاع و امپریالیسم را در سفارت آمریکا یافتد و با شعار طنین افکن و ملتمنانه معجزه طلب خود : "دانشجوی خط امام ! افشاء کن ! افشاء کن ! " رهبری خود را به دست همان ارتیاع و امپریا- لیسم سپردند . آنها همه حیثیت خود را که به حد کافی لکه دار شده بود ، در اینجا به حراج گذاشتند . خرد بورژوازی که هرگز قادر به درک ماهیت و اساس مبارزه طبقاتی و ارتیاع و امپریالیسم نیست ، آنرا در نمودها و اشکالی همچون

اشغال سفارت می بیند و در عوض نیروی واقعی انقلاب را که ارتجاع و امپریا - لیسم نه در سفارت و طواف آن، بلکه در کارخانه ها، در روستاهای درگردستان و در همه جا سرگوب مینمود، از یاد میبرد.

خرده بورژوا که تا دیروز لیبرالها را تکفیر میکرد و حزب جمهوری اسلامی را "انحصار طلب" میخواند، تن به فریب بورژوازی سپرد و آماده شد تا همه "قوای خود را (میلیشیا وغیره)" برای دفاع از جمهوری اسلامی تحويل دهد! هنگامیکه دیگر مساحتی را آنهم بنا به اهداف ضدانحصاری خود، آغاز به افشاری اسناد لانه جاسوسی و اعلام مقاصد آن نمودند، اسنادی که از همان بدو امر در اختیار داشتند، دیگر آنقدر دیر شده بود تا این افشاگریها فقط میین آن باشد که چگونه رهبران خرد بورژوازی آگاهانه در فریب توده انقلابی و ترسویج

توهمات نسبت به بورژوازی با جمهوری اسلامی همدستی کردند!

سچ، از اینهم پیشتر رفت سچ سفارت اشغال شده را مرکز آمال خویش ساخت خرد بورژوا که بورژوازی را در لیبرالها خلاصه مینمود و خلق دامن گسترش را تا حزب جمهوری وسعت داده بود، تضعیف لیبرالها و اشغال سفارت آمریکارا یک "انقلاب" بزرگ تلقی کرد و این پس کمر خود را به دفاع از حزب، "رهبر جنبش ضدامپریالیستی" بست و همان راهی را پیش گرفت که حزب توده میرفت. دنباله روى که با تسليم کامل به اپورتونیسم خروشچفی این سازمان را در جرگه ضدانقلاب بورژوازی جای داد.

بورژوازی به بهانه مبارزه ضدامپریالیستی از توده ها میخواست تحمل کنند، او هم تکرار مینمود! میخواست اعتراض نکنند، او هم تکرار مینمود! بورژوازی ایران را در محاذه اقتصادی آمریکا و "جهان غرب" اعلام میکرد، سچ به تبلیغ می پرداخت! بورژوازی جنگ خلق درگردستان را، سیاست آمریکا خواند، سچ قوای خود را از کردستان خارج ساخت. ترکمن صحرا را تسليم ضدانقلاب نمود! واذکارگران دعوت کرد، هرچه میتوانند بیشتر تولید کنند و کمتر بخواهند! سچ به یک زائده حزب دولتی تبدیل شد!

امواج بی پایان و تشدید شونده خرد بورژوازی، با توجه به آنکه رهبران سیاسی - اشان نیز لگام خود را بدست "دانشجویان خط امام" سپردند، سرتاسر جامعه را فراگرفت. پرولتاریا نتوانست و نمیتوانست از این وضعیت درامان بماند و

بکلی در ابهام و سردرگمی فرورفت . جنبش کمونیستی قادر نشد بر تزلزلات خردۀ بورژوازی غلبه کند و خود بدان ذچار شد . کمونیستها که هنوز مفهوم واقعی اشغال سفارت را درکنکرده، بعضا آنرا به "روحیات خردۀ بورژوازی" حزب جمهوری منصوب مینمودند، از ارائه هرگونه شعاری ناتوان شده و در بدترین حالت اپورتونیسم ناشی از تغییر ظاهری اوضاع و تبیین غلط و ضد مارکسیستی آنها از ماهیت حزب، تحت شعار "ضدخلق و ضدانقلاب میتواند ضدامپریالیست" باشد و باید "از وجه ضدامپریالیستی آن حمایت" نموده، اما "علیه ضدانقلابیگری آن قاطعانه جنگید" در صفوف جنبش کارگری رسوخ عمیق نمود . کم و بیش چنین دیدگاهی، که در عین حال مصرانه بوضدانقلابی بودن حکومت تاکید میورزید ولی قاد رنبد خود را از کابوس ضدامپریالیستی بودن حزب رها کند، رو به تکامل رفت . انشواب در جنبش کمونیستی تازه پا و جوان ایران ریشه‌های خود را می‌تنید، زیرا اپورتونیسم بتدریج ولی علی - الدوام در پناه جفتواره "ضدخلق-ضدامپریالیست" شکل میگرفت . انقلاب پرولتاریا باید قدم به قدم علیه نفوذ خردۀ بورژوازی و اپورتونیسم به نبرد آشتی ناپذیر بپردازد، این انقلاب تنها با استقلال واقعی سیاسی ایدئولوژیک و سازمانی پرولتاریا مفهوم می‌یابد، از آنروکه هرواقعه مشابهی هرچند هزار بار اتفاق افتاده باشدر غیاب پرولتاریای آگاه و کمونیست و متسلک، صفوف خردۀ بورژوازی را با تزلزلات عظیم و شکننده‌ای که در دست بورژوازی علیه پرولتاریا بکار می‌رود و مورد استفاده واقع می‌شود، مواجه مینماید . اپورتونیسم و دمکراسی خردۀ بورژوازی دشمن سیاست پرولتاریا و سازمان کمونیستی هستند و طبیعتا در لحظات حساس شدیدترین ضربات را بر پیکر جنبش پرولتاریا یگانه طبقه تا به آخر انقلابی بر علیه ارتجاج و امپریالیسم وارد می‌سازند . مبارزه علیه امپریالیسم بدون مبارزه علیه طبقاتی که در درون جامعه با آن منافع مشترک داشته و حافظ مصالح آن هستند و بدون مبارزه علیه اپورتونیسم امکان ناپذیر است . خردۀ بورژوا مبارزه علیه امپریالیسم را از امر دمکراسی انقلابی مجزا مینمایدو سپس آنرا به شکل پوج و عوام‌فریبانه‌ای از قبیل اشغال سفارت تقلیل می‌دهد: از نظر پرولتاریای کمونیست مبارزه ضدامپریالیستی جزئی از مبارزه در راه دمکراسی انقلابی، و وسیله این مبارزه انہدام

ماشین بوروکراتیک - نظامی ارتقای و استقرار دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان و مبارزه قاطعانه علیه نظمات کهن، ارتقای، بورژوازی و امپریالیسم حامی وی است: خدائقاب نمیتواند ضدامپریالیست باشد، زیرا انقلاب در عصر ما (اعم از انقلاب سوسیالیستی یا دمکراتیک) انقلابیست از جمله برعلیه امپریالیسم سرکوبگر انقلاب مدافع و مجری سیاست امپریالیستی است .

خرده بورژوازی دیگر با این موضوع میانهای نداشت که انقلاب بلا فاصله پس از اشغال سفارت به شدیدترین وجهی مورد تعرض قوار گرفت . کردستان انقلابی به میدان ارتشهای جمهوری اسلامی بدل شد و جنبش خلق کرد، درست از این زمان وارد مرحله نوینی گردید . تعرض به مجتمع دمکراتیک دیگر علنا صورت میگرفت . جمهوری اسلامی برای پایان دادن به جنبش‌های دهقانی ترکمن‌صحراء، گنبد را به توپ بست و رهبران جنبش را که حاضر به تسليم نشده بودند، شبانه در جنگلهای شمال ترور کرد . خونین ترین تلاش علیه کارگران، بويژه بيکاران بمرحله اجرا درآمد . و دانشگاهها که به مرکز فعالیتهای سیاسی تبدیل شده بودند، علیرغم مقاومت دانشجویان انقلابی تعطیل شدند (در همه کشور !) او فقط سفارت آمریکا و نظایر آن (مثلًا عملیات تلافی جویانه نجات گروگانها که ماجراهی طبس ، عام الفیل جمهوری اسلامی را پدید آورد ! ماجرائی که مشابه آن حتی برای عیدی امین اولدادا آدمخوار اوگاندایی هم پیش می‌آید) را می‌بیند . از نظر خرده بورژوا جنبش‌های انقلابی " وحدت ضدامپریالیستی خلق " یعنی وحدت کارگران، دهقانان و رحمتکشان با ارتقای بورژوازی ! را مخدوش مینمود ! آنهم وحدت ضدامپریالیستی در اشغال یک " سفارت " !

سازمانهای خرده بورژوازی به اراده بورژوازی بسته شدنده از این پس هر دم بیشتر به دنبال وی کشیده می‌شدند . سوج به رویزیونیسم بین‌المللی پیوست و جمهوری را دارای پتانسیل " عظیم انقلابی در راه سوسیالیسم " و در " راه رشد غیرسرمایه‌داری " ستود . سوج میان لیبرالها و حزب جمهوری شکافی طبقاتی - تاریخی ترسیم مینمود تادفاع و همدمتی خود با حزب جمهوری اسلامی را با " منطقی مارکسیستی " بیماراید . آنها تصویری از حکومت و دولت واحد بورژوازی میدانند که برطبق آن " حکومت دوگانه " بود و در این دوگانگی سوج بر ذمه خود دانست بهمراه " حزب " بر علیه لیبرالهای " سرمایه‌دار "

آنرا یگانه سازد، ولی وقتی این حکومت "یگانه" گردید و کاملاً به حزب جمهوری سپرده شد ناگهان فدائیان خلق در این حکومت "انقلابی ضدامپریا-لیستی" ، به جستجوی جناحی وابسته به امپریالیسم گشتند، زیرا با یک ضربت حزب جمهوری که دیگر به این چاکران و پابوسان متعلق نیازی نداشت، ساقط شدند و به هیئت واقعی یک فرقه جاسوسی - حزب توده وسیج هردو-درآمدند. بگذار آنها هنوز بدنبال جناحی بگردند تا این واقعه را توجیه کنند اگر چه این جناح همه حزب جمهوری و در راس آن خمینی باشد.

اشغال سفارت آمریکا تحت این اوضاع نقش مهمی در غلبه بر روحیات انقلابی توده‌ها علیه جمهوری اسلامی ایفا کرد. خیانت خردمندانه بورژوازی و سردرگمی جنبش کمونیستی این امر را تسهیل نمود. توده‌ها که به سادگی این اقدام را مرادف مبارزه ضدامپریالیستی تلقی مینمودند، قادر نبودند سرپوشی را که این سفارت اشغال شده بر امپریالیسم واقعی میکشید، ببینند و ببینند به چه نحوی با سرکوب جنبش انقلابی و حفظ بنیادهای سرمایه‌داری وابسته ایران، منافع امپریالیسم تحکیم میگردد. اشغال سفارت سیاستی در خدمت تعریض هر چه سبعانه‌تر به انقلاب دمکراتیک کارگران و دهقانان و ملل تحت ستم، یعنی تنها جریان ضدامپریالیستی ایران بود.

اشغال سفارت آمریکا و مسائل ناشی از آن محور اصلی تبلیغات ارتیاج گردید. "محاصره اقتصادی" کاذب، اقداماتی از قبیل "جریان طبس" ، "کودتاها" درون بورژوازی " ۰۰۰ و دهها مسئله دیگر مبارزه ضدامپریالیستی قلمداد میشوند. محاصره اقتصادی، چنانکه بعدها خود رژیم نیز اعتراف نمود، هرگز واقعیت نداشت. امپریالیستهای اروپائی و زاپن شرکت در چنین "محاصره‌ای" را نپذیرفتند و عکس جهت بسط نفوذ مالی و اقتصادی خود از این وضعیت بهره جستند. خود امپریالیسم آمریکا نیز هرگز در این مدت از صدور اسلحه، کالاهای مصرفی و... به ایران باز نماند. امپریالیسم نیک شیطان بزرگ با عملکردهای اخلاقی "گمراه‌کننده" بلکه بیش از هرچیز یک قدرت اقتصادی انحصاری است.

منافع بورژوازی در عصر ما، هرچند به این یا آن شیطان نفرین‌های اخلاقی نشار کند، در چهارچوب وابستگی به سرمایه مالی قرار داردو از همین "قدر اقتصادی" تبعیت میکند. در پرتو شیطان نعائی امپریالیسم و "استکبار زدایی"

بورژوازی "نظمشکنان" ، کمونیستها ، طبقه کارگر و توده انقلابی را که هنوز به مبارزه واقعی دمکراتیک و ضدامپریالیستی ادامه میدادند، بمثابه "اذناب" شیطان بزرگه مورد تعریض قرار میداد.

با به پیش صحنه آمدن شورای انقلاب ، حزب جمهوری تفوق خویش بر لیبرالها را بمدت تسلط آرام بر مراکز اصلی و گرهی دولتی برآورده میساخت . مسئله گروگانها ، در دست کل بورژوازی و سیلهای برای سرکوب و تحمیق توده‌ها بود ، اما در درون بورژوازی به موضوع مشاجره بر سر قدرت تبدیل شد . "دانشجویان خط امام" هر روز مدارک و اسنادی دال بر "آمریکائی بودن" کابینه لیبرالی، این یا آن حزب لیبرالی و افراد شاخص لیبرالها را افشا مینمودند . پس اکنون معلوم میشد کابینه اسلامی بازگان - که قیام علیه آن قیام علیه اسلام است - همان کابینه‌ای که جمهوری اسلامی را تا قانون اساسی اش تروخشك کرد و عاجل ترین وظایف ضدانقلاب را بشمر رسانید، کابینه‌ای آمریکائی بوده است .

اگر حقیقتی در این افشاگریها نهفته باشد مگر جز این است که امپریالیستها در راس آنها "شیطان بزرگ" آمریکا، حکومت اسلامی را تحکیم کرده‌اند؟ کشاکش کاذبی که بر سر گروگانها بوجود آمد، کشاکش برسر امپریالیسم یا ضد آن تبلیغ میگردید، حال آنکه هردو فرآکسیون بورژوازی خواهان حفظ و تداوم وابستگی اقتصادی بودند و سیاست داخلی و خارجی اشان، سیاستی که علیه انقلاب داشتند، انطباق کامل با منافع سرمایه مالی یا همان "استکبارجهانی" داشت ! این اختلاف بر سر رابطه اقتصادی فشرده‌تر با آمریکا از لحاظ سرمایه - گذاری و تکمیل طرحهای قبلی یا برسر رابطه تجاری با کل جهان امپریالیستی بویژه ژاپن و آلمان، اختلافی برسر شكل بودکه در این شعبدۀ بازی اختلافی برسر مضمون جا زده میشد . حزب جمهوری که خواهان جایگزین کردن صدور سرمایه و سرمایه‌گذاری وسیع با تجارت عمده خارجی با امپریالیستها بود، با حزب لیبرا- لی که خواهان سرمایه‌گذاری منعکسی بیشتر امپریالیستها در این زمان (برای غلبه بربحران) است ، چه تفاوتی از جهت مضمون دارند؟ ولی هریک دیگری را به سیاستی "امپریالیستی" و در "جهت وابستگی" و ... منسوب میدارند و به مشتی شعارهایی که در زیر روشنایی روز مفهوم خود را از دست داده بودند، می‌آویختند . وقتی خمینی شرط استرداد گروگانها را بهار ۵۹ "عذرخواهی

آمریکا از ایران "و به اصطلاح "اعلام توبه" دانست، کارتر قبول این دعوت را رسماً در طی اعلامیه‌ای به اطلاع خمینی رسانید، رسوائی آنچنان عظیم بود که "عذر نامه" اخلاقی آقای کارتر پذیرفته نشد. گروگانها به مزاحمه‌ای تبدیل شدند که راهی جهت بازیس دادن آنها بدون آنکه مردم وسیعاً پی به فریب رژیم نبرند، موجود نبود! با اینحال در سایه وجود آنها فراکسیونهای بورژوازی کار خود را پیش میبرند.

لیبرالها پابپای قدرت یابی روز افزون حزب جمهوری، پرچم "آزادیخواهی" و "ملت ایران" را برافراشتند و حزب جمهوری اسلامی متقابلاً پرچم (یا حتی بهتر گفته باشیم علم) "اسلام" و "اینها-لیبرالها-آمریکائی‌اند" را در خیابانها به گردش درآورد. متode‌ها سرکوب می‌شوند و سپس بنام دمکراسی و آزادی و "مبازه خدامپریالیستی" از آنها خواسته می‌شود از این یا آن فراکسیون سرکوبگر در مبارزه قدرت حمایت کنند!

تزلزلات و تضادهای عظیم سازمانهای خردۀ بورژوازی در این هنگامه "خدامپریالیستی" خادمان سرمایه ادامه می‌یابد.

همانطور که فدائیان خلق به ارابه حزب جمهوری بسته شدندو همچون عمل سوسیال امپریالیسم شوروی به بازاریابی پرداختند تا "سپاه پاسداران را به سلاح سنگین مجہز نمایند"، مجاهدین بتدریج هنگامیکه حزب انحصارگر استغاثه‌های "قدرت" و "پیشنهاد" و "اگذاری می‌لیشیا را به سپاه" لگدمال کرد، بدنبال لیبرالها براه افتادند. آنها البته همواره نیمنگاهی به "حزب انحصارگر" داشتند تا عدالت علی‌واری از خود بنماید و انحصار را با سهیم کردن آنها در کابینه، "کابینه ائتلافی" بشکند ولی این نیم نگاه بدل به نگاهی تنفر آمیز شد. مجاهدین راه لیبرالیسم ضدانقلابی را مرحله بمحله طی نمودند.

در این وضعیت انتخابات ریاست جمهوری برای عروج و سقوط جمهوری در دستور شورای انقلاب قرار گرفت. بورژوازی آخرین پرده کمی جمهوری‌خواهی را با شرکت همه بازیگرانش به صحنۀ می‌آورد و خردۀ بورژوازی که جلال و جبروت نام ریاست جمهوری هنوز برایش بالاتر از واقعیت سلطنت بوده یکسرۀ در این کمی مضمون‌ترین نقش را بعهده گرفت. مجاهدین ابتدا طالقانی را کاندید نمودند. ماهها قبل از انتخابات. اما این "پدر پیرو لیبرال مجاهدین" پس از

آنکه در سرقبرش اعلام داشت انقلاب باید سرتاپا در پیشگاه جمهوری اسلامی بخون کشیده شود، ناگهان در ۱۹ شهریور مرد سپس خمینی را کاندید نمودند
تا ولایت فقیه را جمهوری فقیه! سازند! ولی او این کاندیداتوری ابلهانه را رد نمود! آنگاه رجوى را کاندید کرده واز خمینى در مورد اين کاندیداتوری حجت طلبیدند! اما خمینى رهبر انحصار طلبان بود: نام رجوى را خط کشید! بالاخره مجاهدين با آسودگى وجدان کسيكه تنها راه بازارامي پيمايد، به بنى صدر راي دادند. لiberالها در فرست مناسب کاندید حزب جمهورى را که يك افغانى از آب درآمد (جلال الدین فارسى) پس زندن، بنى صدر انتخاب شد!

رای به بنى صدر، بهمان اندازه رای به رفراندم جمهوری اسلامی براساس پيش داوری بود. رای مردم به جمهوری اسلامی، پيشداوري آنها براساس آرمانها و آرزوهای خود در انقلاب بود، اما رای به بنى صدر پيشداوري عليه اين جمهورى و برله بنى صدر براساس ادعای اصلی وي: آزادی! ولی تقدير ايسن آزادی و "جمهورى" در ميدان مبارزه طبقاتی رقم زده شده و قانون اساسی آنرا تصويب کرده بود. liberالها در حالیکه قدرت واقعی را به سرعت از کف میدادند به ریاست جمهوری، يعني سست تريين وضعیت تريين رسماً "قانون اساسی" چسبیدند!

liberalها و مجاهدين که لنگان لنگان در پی آنها براه افتاده بودند، به بدتر - ين وجهی بدام حزب جمهوری گرفتار آمدند. انتخابات مجلس يك اکثریت قاطع از حزب جمهوری بوجود آورد. شورای نگهبان در دست ولی فقيه يعني حزب جمهوری افتاد و رئيس جمهور ناچار بود يا برعليه آنها باولي فقيه بجنگد و يا تابع آنها يعني تابع شاه ولی باشد! بنى صدر اولين رئيس جمهور نقش تزئيني رئيس جمهور در کنار تخت شاهرا، آنچه در قانون اساسی مستتر است، نشان داد: اين جمهوری چيزی جز سلطنت نیست. بنى صدر به مقام رهبر liberalها ارتقاء يافت و خمینی اختیاراتی را بهوي سپرد تا بعداً با يك "کودتا" از چنگ وي بدر آورد: فرمانده کل قوا!

توجه به روند عيني اوضاع جنبش انقلابي نسبت به سالهای قبل از اشغال سفارت مبين افت سطح جنبش انقلابي در ايندوران است. پس از اشغال سفارت جنبش انقلابي همچنان در مدارج بالا سير ميکرد. اما صفوف خرده

بورژوازی شهری بعلت رهبری سازمانی آنها که میان دو جناح بورژوازی در حال تقسیم بود، بکلی متزلزل و پاسیو شد. در اواخر سال ۵۸ و اوائل سال ۵۹ جنبش دهقانی ترکمن صحرا از طرف س.ج به بدترین نحوی به مصالحه گذاشته شد؛ فدائیان لیبرالها را "مصر" اعلام کردند و باندھای سیاهی را که علا حزب جمهوری آنان را سازمان میداد به لیبرالها منسوب داشتند. آنها در یک مناظره تلویزیونی وقاحت آمیز، بنفع حزب جمهوری به لیبرالها شدیداً حمله کردند و در عین حال خواهان اجرای "طرح رضااصفهانی" یک وعده‌نامه رفرار- میستی شدند، آنهم در جائیکه مردم به مبارزه انقلابی دست زده بودند در کردستان آنها منادی "صلح عادلانه" با حکومت گردیدند؛ از این پس آنها در جنبش خلق کرد خائین و در ردیف "جاش" شناخته شدند. برای این صلح نیز مشتی اصلاحات رفرمیستی ونه "حق تعیین سرنوشت خویش" را پیشنهاد دادند. س.ج ایضاً در اینجا هم به جانبداری از جمهوری اسلامی، خلق کرد را "جنگافروز" خواند. خوف سازمانهای خردۀ بورژوازی در هرمبارزه جدیدکرا- تیک، از ترس آنکه "وحدت کاذب خلقی" که جمهوری اسلامی را هم شامل میشد و انقلابی که ضدانقلاب سرکرده آن بودیم بخورد، به ترک کامل مبارزه منجر میشد. آنها توده‌های خردۀ بورژوازی و کلیه کسانی را که در اطرافشان بودند ترغیب به صلح و سازش کرده، انقلاب را تخطیه مینمودند. وقتی در بهار سال ۵۹ حزب الله و سپاه پاسداران حمله به دانشگاه تهران را (وکلیه دانشگاههای دیگر کشور) که حاضر به تسلیم نشده بودند، آغاز کرد، مجاهدین صحنۀ را ترک و دست از مقاومت برداشتند تا بنی‌صدر مسئله راحل کندوسپس س.ج ترجیح داد به مذاکره بپردازد! دانشگاه پس از ۲ روز مقاومت مغلوب ارتجاع شدو بنی‌صدر فتح این مرکز دمکراتیک "فتح قانون" نامید. تنها کمونیستها پایدارانه به دفاع از دمکراسی انقلابی و جنبش توده‌ای ایستادگی کردند و علیرغم هرگونه انحرافات خود که مانع قاطعیت کافی و اتخاذ تاکتیک های محاسبه شده میگردید، حامیان و رهبران این جنبش باقی ماندند. با این وجود ارتجاع بورژوازی با بستن احزاب خردۀ بورژوازی به دنبال خود و انجام مانورهای همچون سفارت و سرکوب مستقیم بنحو محسوسی به کاهش سطح انقلاب و منحرف کردن اعتراضات در مسیر حزب یا لیبرالی توفیق یافت.

لیبرالها وعده "آزادی" را از سرگرفتند اما آنرا مشروط به "سرکوب کامل انقلاب" ساختند در راس لیبرالها بنی صدر، درست همان هنگام که از آزادی سخن میگفت، چکمه‌های خود را بپا کرد، همان چکمه‌هایی که وی سوگند میخوردتا" در کردستان خانه‌بخته" انقلابیون را به خون نیفتد و سرکوب نکند" از پا در نخواهد آورد".

بهمن میزان که لیبرالها متحدانه با حزب جمهوری علیه انقلاب لشکر میکشیدند و "جبهه‌ها را گسترده‌تر میکردند، "آزادی" درونی بورژوازی خود را نیز از کف میدادند. حزب پس از هرسرکوب انقلاب، یک گام دیگر لیبرالها را به عقب میراند. انتخابات و تشکیل مجلس شورای اسلامی مقابله با بنی صدر را تسهیل کرد. این مقابله که قبل از این "گروگانهای آمریکائی" ، "مبازه با امپریالیسم" و "آزادی" دور میزد، اکنون به مرکز مجلس کشیده شده و مسئله کابینه و نخست وزیر بدان اضافه گردید. خیل نمایندگان حزبی، ۳۰ نماینده لیبرال مجلس را به سخنان این دائماً معارض تبدیل نمود. مجلس، نخست وزیران پیشنهادی بنی صدر را مردود شناخت و در عوض رجائی "مقدام" را کاندید کرد. رجائی، عضو مطبع حزب جمهوری* پس از کشاکش بسیار بر بنی صدر تحمیل گردید و کابینه خود را تشکیل داد. او در مقام رئیس جمهور وجود کاملاً رائی شده بود و حوزه اقتدار سیاسی وی به بانک مركزی و فرماندهی. هی کل قوا، که اینهم پرتولی از قدرت شاه بحساب میآمد، محدود نمیشد!

از این پس بنی صدر به میادین عمومی و سخنرانی برای ارتشیان پناهنده گردید تا با دفاع از رهبر خمینی و مقام ولایت، مجلس، نخست وزیر، کابینه رجائی و حزب جمهوری را زیربار حمله و انتقاد خود بگیرد. او رسماً به هیچ حزبی تعلق نداشت اما همه احزاب لیبرالی بتوی تعلق داشتند. بنی صدر نیمه سازمانی برای خود زیر نام "دفتر هماهنگی مردم با ریاست جمهور" تدارک دید که در همه جا لیبرالها و در راس نیروهای "هوادار رئیس جمهور" را متکل میکردند. او حتی یک حزب الله کوچک گارد ریاست جمهوری برای خود دست و پا نمود. بالاخره سعی کرد همان تاکتیکی را بکار بندد که خمینی و حزب جمهوری * گفته میشود که رجائی عضو حزب جمهوری نبوده، این تا آنجائی حقیقت دارد

که منتظری و خمینی نیز عضو این حزب نبوده‌اند!

طی سالهای ۵۷-۵۸ تا سقوط بازرگان با دقت تمام بکار بسته بودند: یعنی خود را مأوراء مجلس، نخست وزیر و کابینه قرار دهندکه در هیچ "سیاستی درکشور" دخالت ندارد و "امور کشور علیرغم میل" وی پیش میرود بنی صدر، در راس لیبرالها بحرکت خود شکل یک اپوزیسیون درون حکومتی (!) میبخشد و بمقدم اطمینان میدارد که وجود وی با "وجود سیاست حاکم متضاد است".

چرا لیبرالها بحرکت سیاسی خود شکل اپوزیسیونی دادند، در حالیکه هنوز در حاکمیت سیاسی بودند؟ پاسخ به این سئوال برابر است با پاسخ به یکی از اساسی‌ترین مسائل مربوط به انقلاب ایران که بدون شک عدم فهم آن درک مبارزه طبقاتی و لاجرم اهداف و نقشه‌ای که پرولتاریا باید تعقیب کند را ناممکن میسازد. لیبرالها هنگامی بیاد "آزادی" افتادند که قدرتشان در رقابت فراکسیونی بشدت کاهش میرفت و حزب تحت فشاری همه‌جانبه آنان را به یک نیمه محاصره سیاسی تقریباً علی‌درمی‌آورد. ولی این هنوز نمیتواند یک "اپوزیسیون حکومتی!" خلق کند؟! نکته اصلی در اینجا وجود جنبش انقلابی است که تحت پیگیری و تلاش ارتیاج قرا رداشت. لیبرالها در قلع و قمع این جنبش لحظه‌ای فروگذار نکردند. اما بموازات پیشرفت ضدانقلاب و افت نسبی جنبش انقلابی - دمکراتیک وضعیت درونی طبقه حاکم برای تصفیه حسابهای قطعی‌تر مهیا میشد. بنابراین لیبرالها جهت تحقق اهداف و اغراض فراکسیون بورژوازی میبايستی محل اتکای محکمتری برای خود دست و پا نمایند. این محل اتکا، طبعاً ماشین دولتی و اساساً ارتش بود. ولی لیبرالها در عین حال باید خرد بورژوازی و بویژه سازمانهای آنرا نه تنها کاملاً از انقلاب دور میکردند بلکه به لیبرالیسم خویش متمایل سازند و عمل از نیروی آنها در مبارزات فراکسیونی برای تضمین قدرت خود استفاده برند. اشاعه لیبرالیسم در سطوح هرچه بیشتری بمنظور تدارک نیرو جهت حفظ این یا آن مقام وزارت، این کرسی پارلمانی، آن موقعیت ریاست جمهوری و قس‌علیهذا.

شاخص پس‌رفت انقلاب دامنه اشاعه لیبرالیسم است. شیوع لیبرالیسم بورژوازی در صفوں خرد بورژوازی و توده‌های وسیعتر مردم برای لیبرالهای که پشت‌وانه‌های سیاسی حاکمیت را بتدریج از کف میدادند از ضرورت تعیین‌کننده‌ای برخوردار بود. ولی برای اینکار همان سرکوبگران "آزادی" و "انقلاب" باید

"آزادیخواه" میشدند، همان دشمنان انقلاب باید رل "هواخواه انقلاب و مردم" را بازی میکردند و با این مقصود در ضمن تعریض سبعانه به صفووف دمکراسی انقلابی و پرولتاریا، لازم میشد نقش اپوزیسیون حقیری را اتخاذ کنند. هرچه دوران "جمهوری لیبرالی-اسلامی" به پایان خود تقارب میباید، این اپوزیسیون با عبارات طنین اندازتری از "آزادی" و "مردم"، از "عدم وابستگی و انقلاب" دم میزند.

لیبرالها خالقان "دمکراسی اسلامی" اند: جمهوری اسلامی که دمکراتیک است. "دمکراسی اسلامی" مرز دقیق و صریحی با "دمکراسی انقلابی" دارد که بنی صدر و یکدوجین رهبران لیبرالیسم آنرا بدقت در همه جا ترسیم نموده اند. مضمون سیاسی این "دمکراسی" دلالت دارد بر حفظ ارگان اساسی سلطه بورژوازی (ماشین بوروکراتیک - نظامی بورژوازی)، حفظ حکومت مذهبی، ترکیب ولی فقیه (شاه) بارئیس جمهور یا تقسیم "عادلانه" قدرت میان آنها. دمکراسی اسلامی نمیخواهد جمهوری اسلامی و سران و لایت فقیه کوچکترین صدهای ببینند، میخواهد رئیس جمهور هم سری باشد! دمکراسی اسلامی در دوران مورد نظر ما کاملاً بر قانون اساسی جمهوری اسلامی متکی است: خواهان اجرای قانون اساسی است! آنچه نهایتاً از دمکراسی اسلامی متصور است رنگ و روغن زدن بر رژیم جمهوری اسلامی، تحکیم سلطه بورژوازی با همه مظاهر آن در ایران می باشد. "اپوزیسیون" لیبرالی که بر اساس قانون اساسی شکل گرفته، خود جمهوری اسلامی است که با تفسیرهای فراکسیونی یعنی اغراض لیبرالها ترکیب شده باشد. شاید لیبرالها مدعی اند که این اپوزیسیون بر علیه ولایت فقیه بود، ولی مگر وقتی بنی صدر رئیس جمهور شد صلاحیت خود را به توشیح ولی فقیه نرسانید؟ لیبرالها در تئوری "غیبت" کردند، اما در "پراتیک" تائید رای از ولی فقیه گرفتند. اپوزیسیون "دمکراسی اسلامی" مستقیماً یک ماهیت دارد: "دعوا برسر قدرت" و "اغراض درون بورژوازی"! در حیطه جمهوری اسلامی دمکراسی اسلامی، حکومت مطلقه بورژوازی است. این بود مفهوم اپوزیسیون لیبرالی.

توده های وسیع خرد بورژوازی شهری در این "دمکراسی" لیبرالی آرزو های متوجهانه خود را که رهبران سیاسی اشان ترویج میکردند، میجستند. آنها در

این سخنرانیهای غرا شرکت کرده فریادکنان بنی صدر را وعده "حمایت" میدارند: بنی صدر! بنی صدر! حمایت میکنیم! مجاهدین تمرکز کامل سیاست خود را برمبارزه علیه انحصار طلبی نهادندو" متحد نیرومندی" رادر قامت رسای بنی صدر یافتند هوراکشان عربده جوئی های لیبرالی میادین عمومی بنی صدر را سرتاپا در خدمت "دموکراسی اسلامی" وی درآمدند! در شرایطی که همچو "حالت از خطر لیبرالیسم" و مسحور "انتی لیبرالیسم" حزب جمهوری، همه توانی را که در چننه داشت در دفاع از حزب جمهوری و "خطمشی و اهداف آن بکار بست "تحت رهنمود و رهبری مستقیم" بهشتی" تبلیغات ضد لیبرالی را ابعاد صدچندان بخشید: حاکمیت خلق در الحق سچ به "حزب الله" تحقق یافت! انشقاق سازمانهای خردمند بورژوازی بنفع بورژوازی پیامان میرسید و توده های خردمند بورژوازی شهری دردام خیانت رهبران خود از لحظه سیاسی بین بورژوازی عموماً تقسیم شدند!

نتیجه بلا واسطه این تحول آنکه پرولتاریا در عرصه مبارزه علیه بورژوازی تنها باقی ماند. سازمانهای کمونیستی یگانه نیروهای سیاسی طبقاتی بودند که عرصه مبارزه علیه جمهوری اسلامی با شعار: برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق ترک نکردند! بورژوازی چه بکمل خیانت سازمانهای خردمند بورژوازی و چه بکمل اپورتونیسم بوبیزه رویزیونیسم خوشچفی و سه جهانی در درون جنبش کارگری شدیدترین حملات ایدئولوژیک سیاسی متصره را بر علیه کمونیستها دامن میزد. این حملات طبیعتاً تاثیرات معین و عمده ای آن دسته افراد و عناصری که تحت تاثیر شرایط انقلابی به جنبش کمونیستی پیوسته و در واقع به همراه خود ساختمان نظری و ایده های بورژوازی را نیز حمل میکردند و در جنبش کمونیستی بیش از کمونیسم مجذوب "دموکراتیسم" انقلابی بودند، بر جای گذاشت آنچه این امر را ممکن و دامنه اثر آنرا گسترش تر مینمود، همان فقدان برنامه کمونیستی و ترسیم دقیق اهداف فوری و نهائی جنبش، ضعف ایدئولوژیک - سیاسی و به تبع آن نفوذ پارهای روشنگران و جامداندیشان خردمند بورژوازی د رصفوف جنبش بود. این موضوع خود را در لحظات حساس و تعیین کننده بشکل چرخهای کوچک و بزرگ از سیاست و برنامه و تاکتیک پرولتا ریائی به اپورتونیسم ظاهر می ساخت. مبارزه علیه این انحرافات مطلقانکافی

و بخصوص هنوز بعد لازم قاطع صورت نمیگرفت. عناصر اپورتونیسم که بعضاً
بطور مستقیم از جانب رویزیونیسم خروشچفی تقویت میشدند، در درون جنبش
کارگری برعلیه کمونیسم و با رویگردانی از دمکراسی انقلابی و هدف نهائی
(انقلاب اجتماعی) خودنمایی میکردند، بتدریج شکل یک خطمشی بخودمی -
گرفت: فساد و گندیدگی روبتزايد میرفت و کمونیستها خودرا آماده نبردقطعی و
تصفیه صفوی خویش از این انعکاسات و تمایلات بورژوازی در درون جنبش
کارگری مینمودند. انقلاب وارد بکی از حساسترین مقاطع خود میگردید. بورژ-
وازی قدمهای اصلی را برعلیه انقلاب تکمیل ساخته، اکنون متوجه مناسبترین
لحظات برای فرود آوردن ضربات اصلی و قطعی بود.

"جمهوری پارلمانی سلطنتی مذهبی!" ملغمه‌ای هفت جوش که اکنون همه
تناقضات ظاهری و پوج خود را هویدا میساخت، سیاست لیبرالها را مسدود
شناخت. بودجه‌های دولتی تصویبی، نخست وزیر تعیین شده، خطمشی و تصویب
نامه مربوط به نحوه استرداد گروگانها همگی مطابق سیاست حزب جمهوری
پیش رفت. ولی ما در اینجا از سیر حوادث جلو افتاده‌ایم. مسئله محوری جنبش
انقلابی بودو شرایط مناسب برای فرود ضربه‌هایی که بکلی آنرا برای یکدوره به
عقب براند: جنگ بانی این شرایط مناسب شد!

جنگ ارتیاعی میان ایران و عراق، در ادامه سیاست امپریالیستها در منطقه
در تقسیم مجدد مناطق نفوذ و در ادامه سیاست دولتهای بورژوازی ایران و
عراق بوجود آمد. جنگ نمیتوانست ناگهان بروز کند. جمهوری اسلامی صدور
انقلاب را که جانبداری از فراکسیون بورژوازی در عراق بود، در دستورنگاه ده
کوشش کرد با سرکوب انقلاب در منطقه آنرا پیش ببرد، موقعیت مسلط سابق
خود را در خلیج فارس حفظ کند، در مرزها تجدیدنظر نماید و بالاخره این
"متعدد شوروی" در منطقه را تضعیف سازد. جمهوری اسلامی قرارداد میان
ایران و عراق را که قبل اسود ایران و با پشتیبانی امپریالیسم آمریکا (قرارداد
الجزایر) پس از جنگ کوتاهی منعقد شد، بجای خود معتبر اعلام کرد. به
تحریک جناحهایی از بورژوازی عراق پرداخت و از سال ۱۹۵۸ این تحریکات شدت
بیسابقه‌ای یافت (کمک به شیعیان و تحریک آنان به مقابله با "بعث") (متقابلان
عراق، که تحت سلطه سوسیال امپریالیسم شوروی قرار داشت و دارد، جهت پس

گرفتن امتیازاتی که طی قرارداد الجزیره از کفداده بود، جهت تامین سلطه خود در خلیج و تصرف پاره‌ای جزایر و مناطق و گسترش اقتدار اقتصادی و سیاستی اش به تحریکات مشابهی دست میزد. هریک به منافع دیگری چشم دوخته و کم و بیش از حمایت امپریالیستهایی که در جنگ منافع عظیمی داشتند، برخوردار بودند . (۲۵)

هردو هیات حاکمه در دوکشور وابسته به امپریالیسم و هردو دولت، دولتهایی در وابستگی مالی- دیپلماتیک بودند. این جنگی بود که در طی سالها تدارک دیده شده و از نظر هردو دولت و امپریالیستهای حامی آنها در بهترین موقعیت صورت میگرفت . (۲۶)

برای بورژوازی ایران، این جنگ یک علت و محركه نیرومند داخلی داشت. جنگ مستقیماً بوعليه انقلاب و برای سرکوب قطعی آن مبرمیت یافت. بورژوازی بهروسیلهای برای آنکه برانقلاب توده‌ها غلبه کند، دست می‌یازد. تا سال ۱۹۵۹ اگرچه جنبش انقلابی افت محسوس از خودنشان داده بود و اگرچه در آن بیموهراستی که در تابستان ۱۳۵۸ به اشغال سفارت منجر شد، برای بورژوازی به چشم نمیخورد، اما انقلاب هرچه ببیشتر ریشه دار میشد. هنوز جنبش کارگری، دهقانی و دمکراتیک شهری، علیرغم خیانت سازمانهای خردۀ بورژوازی و پیوستن آنها به خدائل، در مدارج بالائی بسرمیبردند و خط سیر قطعی افت انقلاب تعیین نشده بود. در کردستان خلق کرد روز بروز در مقاومت و تحکیم مواضع خود پیروزیهای بکف می‌آورد. کمونیستها در سرتاسر ایران نه تنها برعلیه پاسیفیسم خردۀ بورژوازی میجنگیدند بلکه فعالانه جنبش انقلابی را تا حد امکان رهبری میکردند. نه "حصار اقتصادی" ، نه "مبارزه ضد امپریالیستی" (یعنی همان اشغال سفارت) و نه ماجراهای ریز و درشت "گروگانگی" را نتوانست بطور قطع انقلاب را با شکست کامل همراه سازد. این جنگ میباشد که فقط جای همه آنها را بگیرد بلکه بنحو قاطع و کاملی علیه انقلاب بکار رود. ذکر این نکته ضروری است که یکی از کانونهای انقلابی کشور همانا خوزستان و على الخصوص آبادان بود. (۲۶) از این جهت برای بورژوازی این جنگ باشی خبرات بسیار و بطور عمدۀ وسیله‌ای در خدمت سرکوب قطعی انقلاب محسوب میشد. در همان آغاز جنگ خمینی (و دیگر سران حکومتی) که از شادی در پوست

خود نمیگنجیدند، اعلام نمودکه "این جنگ برای ما بانی خیرات است" . جنگ از زمرة الطاف خفیه پروردگار سرمایه‌داری علیه پرولتاریا و انقلاب بود. جنگ وسیعاً احساسات شوونیستی را دامن زده، انقلاب داخلی را تحت تاثیر قرار داد. بورژوازی که جنگ ارتجاعی خودرا انقلابی - ملی - اسلامی، برای "دفاع از میهن" و "نظام امپریالیستی" تبلیغ میکرد، در همه‌جا بلاد رنگ تعریض بیسابقه ای را در فضای مملو از شوونیسم بورژوازی به انقلاب آغاز کرد. بورژوازی جنگ با دولت عراق را که دولتی وابسته به شوروی بود "جنگ با آمریکا" توصیف نمود و هر مبارزه‌ای علیه خودرا "همدستی با آمریکا و عراق!" ضرب و شتم، دستگیری تعقیب و کشتن و اعدام انقلابی‌ها امر بدیهی زمان جنگ گردید. بانیروئی صدچندان ارتجاع از جنگ علیه انقلاب بهره جست. سرکوب انقلاب و تحکیم نهائی حکومت بورژوازی یکی از علل اساسی خود جنگ محسوب میشود. این نیز حقیقتی است که بورژوازی خود در آغاز و طی جنگ بدان اعتراف نمود! مطابق معمول سوچ، این "فدائیان خلق" که جریان اشغال سفارت آنها را "تکان داده بود"، به مراده ایها، از جنگ "عادلانه، محق و دفاعی" جمهوری اسلامی در مقابل "تجاوز امپریالیسم و عراق" پشتیبانی نموده، مردم را به شرکت در جنگ برای دفاع از "میهن انقلابی و دولت انقلابی" ، کارگران را به "افزایش تولید" و "حمایت بیدریغ از دولت از طریق کار بیشتر" و "دست نزدن به اعتصاب" دعوت کردند! سازمان خرد بورژوازی که قبل از همان نمکرا- سی ناپیکیر نیز بریده بود کاملاً به خوشچیسم و شوونیسم در غلطید! سوچ از نیروهای هوادار خود خواست که در جبهه فعالانه شرکت کنند و از جمهوری اسلامی ضدانقلابی، از دولت ارتজاعی تا "پای جان و تا آخرین قطره خون" دفاع نمایند! از این تاریخ در مبارزه طبقاتی جاری در ایران هرگونه تمایز قابل ملاحظه‌ای میان "فدائیان خلق" با حزب توده و حزب جمهوری اسلامی ناممکن است. آخرین عکس العمل خرد بورژوازی در مقابل پیوستن کامل چریکهای فدائی خلق به ضدانقلاب بورژوازی و اپورتونیسم بین المللی، با انشعاب اقلیت از آن صورت گرفت، همان اقلیتی که میباشد راه‌نمی شده سوچ را دوباره و این بار در سال ۱۹۵۹ از سر بگیرد! اکثریت سوچ از نزدیک با پلیس در ارتباط قرار گرفت و در عملیات جاسوسی علیه انقلاب نقش معاونت آنرا پذیرفت!

مجاهدین بطريق مشابهی، جنگ از جانب ایران را عادلانه و دفاعی ارزیابی کردند و آمادگی خود در "بخدمت سپاه پاسداران" درآوردن "میلیشیا" را ابراز داشتند. انحصار طلبان این خواست را مردود دانسته و مشروط به انحلال میلیشیا ساختند: میلیشیا از این پس به خدمت لیبرالها درآمد.

خیانت سازمانهای خرد بورژوائی نسبت به انقلاب ایران در آستانه جنگ با وضوح بیمانندی متجلی شد. شوونیسم و دفاع طلبی وجود این سازمانهای فرا گرفت. توفان شوونیسم در درون جنبش کارگری انعکاس خود را در موضع سانتریستی - شوونیستی در قبال جنگ نشان داد. این انعکاس بزمینه همان عناصر و انحرافات اپورتونیستی قرار داشت که ما آنها را در قبال حاکمیت سیاسی با ادعای وجود دوجناح خرد بورژوازی، در جریان سفرات با بی تصمیمی و تردید وارائه "جفتواره های از قبیل ضدخلق - خدامیریالیست" توصیف کردیم. در اینجا اپورتونیسم علیرغم جلوه های متفاوت ش از تصریح ماهیت جنگ استنکاف ورزیده، جنگ را از جانب توده ها انقلابی و در دفاع از انقلاب خوانده قائل به وجود دوچهه (!!) در جنگ یکی متعلق به حاکمیت و دولت و دیگری متعلق به توده ها! میباشد. اپورتونیسم مذاق "دفاع طلبی" گردید. شوونیسم و سانتریسم از جانب کمونیستها با مقابله سنگینی پاسخ گرفت. عمدت ترین سازمانهای جنبش کمونیستی ایران ماهیت ارتقای جنگ را بر ملا划خته و یگانه تاکتیک پرولتری در مقابل آنرا "تبديل جنگ ارتقای به جنگ داخلی و انقلاب" قرار دادند. تنها و تنها کمونیستها بودند که جنگ را ارتقای و تاکتیک را "تبديل" دانستند. این ادامه سیاست پرولتاریا یعنی انقلاب در زمان صلح بودکه اینک در ایام جنگ دنبال میشد. با این وجود مقاومت اپورتونیستی ادامه یافت (۲۵) مقاومتی که عمدت ترین نمایندگان آن در جنبش کارگری در آن زمان جناح "۳۴-۳۵" رزمندگان و اتحاد مبارزان کمونیست (۱۰۰ ک.) بودند که کم و بیش یک نظریه سانتریستی واحد را ارائه میدادند. (۲۵) از این زمان، آخرین و مستحکمترین دز انقلاب، پرولتاریا و رهبران کمونیست آن با بحران ایدئولوژیک - سیاسی و در پی آن تشکیلاتی روپرور گردید. بحران معنای شکل گیری قطعی اپورتونیسم در درون جنبش کارگری و صفات آرائی کامل آن برابر کمونیستها است. برای پرولتاریا که علیرغم مبارزه اش هنوز متفرق

بود و سازمانهای سیاسی اش نتوانستند در طی سه سال امر وحدت براساس اصول جنبش کمونیستی و تحلیل مشخص از اوضاع ایران را تحقق بخشنده، آغاز جنگ در این وضعیت بمعنای عدم آمادگی است «بورژوازی به این آخرین دژ انقلاب که تفرقه آن در زیر ضربات شوونیسم و نفوذ خردۀ بورژوازی در صوف جنبش کارگری و تاثیرات اپورتونیسم و خیانت سازمانهای خردۀ بورژوا - دمکرات، آنرا بیش از هر زمانی ضربه‌پذیر می‌ساخت، تعرض نهائی آغاز کرد» چه کردستان انقلابی، چه جنبش کارگری و کمونیستی به عرصه حمله سبعانه و انتقام‌جویانه بورژوازی تبدیل گردید. حمله به تشكّلهای کارگری، اتحادیه‌ها و انحلال آنها وسعت گرفت. اعتراض مجازاتی برابر تیرباران یافت و کارخانجات منعنه بزرگ به پادگانهای نظامی شباخت تام یافتند و این در شرایطی که سطح معیشت و زندگی با سرعت روزافزون کاهش می‌یافتد و جمعیت بیکاران به مرز ۴ میلیون تن میرسید. پرولتاریای خوزستان که از جمله متشکلترین بخش‌طبقه کارگر بود، آواره جنگی شد!

لیبرال‌ها و حزب جمهوری در این مرحله نیز سرکوب انقلاب را متفقاً پیش برداشتند. بورژوازی، مطمئن از خردۀ بورژوازی قطعی ترین تدارک حمله را به پرولتاریا و انقلاب ترغیب میدادو پرولتاریای سازمان شکسته و متفرق یکه و تنها به این نبرد تن سپرد.

لیبرال‌ها جنگ را به نردبانی برای بالارفتن از آن جهت تقویت قدرت خود از طریق تقویت ارشاد و موقع خود و دستگاه نظامی شبیه یافتند. اما بزودی حزب جمهوری این نردبان را کشیدو لیبرال‌ها با سر به زمین افتادند. پس از امضای تصویب‌نامه "استردادگروگانها" که حزب جمهوری تسریع در آنرا "بنفع ریگان و به زیان کارتر در انتخابات ریاست جمهوری" (۲۸) میدانست، لیبرال‌ها ماهیت مذاکرات الجزیره را فاش ساختند: "این قرارداد از قرارداد وثوق‌الدوله تنگین‌تر است" (انقلاب اسلامی). جمهوری اسلامی که آنهمه "فغانهای ضد امپریالیستی" بهوا بلند کرده بود، صراحتاً "حل" این مسئله بنفع "جمهوری خواهان" را در دستور قرارداد می‌کی از خواستهای خدام امپریالیستی اشغال سفارت استرداد شاه از آمریکا بود. ولی بلا قابله شاه از آمریکا به ونزوئلا و از آنجا به مصر رفت و ناگهان در مصر مرد خمینی گفت آمریکا باید از ملت ایران

عذرخواهی کند و کارتر این کار را با سرعت انجام داد، آنچه از مبارزه "ضد-امپریالیستی" باقی ماند، مشتی تبعات آن بود، این تبعات به نفع آمریکا برله "جمهوریخواهان" و علیه "مکراتها" حل شدند! جمهوری اسلامی با خفت و ننگ از همان ادعاهای معمولی بورژوازی، یعنی حتی پس گرفتن سپرده‌های مالی خود در بانکهای آمریکا چشمپوشی کرد و میلیاردها دلار را بنام "مبارزه ضدامپریالیستی" به امپریالیسم آمریکا تقدیم نمود و برای میلیون‌هاei چند - که تازه موضوع اختلاف بودند - به التماس در دادگاه لاهه پرداخت.

اینبار لیبرالها خود را از این ننگ کنار میکشیدند و آنرا منسوب به نخست وزیر رجائی می‌ساختند! در جدال برسر بودجه سال ۶۰، لیبرالها در مجلس شورای اسلامی و نشریات خود، منابع و تخصیص‌های بودجه را، که مطابق سیاست تجاری گرفته بود، و رشکستگی کامل اقتصادی دانستند: ۸۰ میلیارد تومان کسری بودجه که با چاپ اسکناس می‌بایست تأمین شود! آنگاه بنی صدر را ساامتیازات تجاری را تحدد نمود و به تعویض فرماندهان ارتقی آغاز کرد: تجارت وی را محکوم ساخته و ولی فقیه به وی یادآوری کرد که نمی‌توان به میل خود فرماندهان را تغییر داد و یا ترفیع نمود! لیبرالها بنام آزادی آخرین تلاش خود را در اسفند ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران، در حمله به "چماق بدستان حزب" به کمال میلیشیا و گارد ریاست جمهوری و سه‌جهانی‌ها بروز دادند! مجاهدین در پی بنی صدر فریاد می‌زدند: حزب چماق بدستان! باید بره گورستان! در گیری در دانشگاه تهران حزب جمهوری را مهیای آخرین تصفیه حسابهای درونی می‌ساخت، حزب با انتکاء به "قوه قضائیه" بنی صدر و گارد ریاست جمهوری را "اوپاش"، "چاقوکش" و "معترض حقوق مردم" تشخیص داد و همه ارگانهای رسمی بورژوازی وی را محکوم ساختند! از این پس تلاشهای بنی صدر همگی مشتهیانی است که با قدرتی صدچندان پاسخ داده می‌شود. مجلس ابتدادرئیس بانک مرکزی و (علیرضا نوری که توسط رئیس جمهور معین شده بود) که از دادن وام به دولت اجتناب مینمود، بالغوا لایحه "فرمان همایونی" (بهار ۶۰) برکنار نمود! نخست وزیر نوربخش را بجا وی منصب داشت.

لیبرالها علنا حزب جمهوری را "مخالف اسلام، آزادی و مبارزه ضدامپریالیستی" خواندند و وضعیت نظام جمهوری اسلامی را "بن‌بست" توصیف

نمودند! خمینی مضمون واقعی این بن بست را بیان داشت و گفت: "آنها خود - شان به ته خط رسیده‌اند، آنها در بن بست افتاده‌اند"! حزب جمهوری (خمینی) بنی صدر را بلاذرگ از ریاست کل قوا بفرمان ولی فقیه ساقط کرد. بنی صدر که میادین عمومی را دیگر در اختیار نداشت، بوسیله مجاهدین که کاملاً در انطباق با وی حرکت میکردند واژه میخواستند "در سنگر قانونی" مقاومت کند! (۲۹)، مخفی گردید! مجلس شورای اسلامی ابتدا رای به عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور داد، شاه (خمینی) رئیس جمهور را طی فرمانی معزول نمود! عزل رئیس جمهور توسط ولی فقیه جمهوری اسلامی تکمیل گردید: لیبرال‌ها اعلام تظاهرات به دفاع از رئیس جمهور نمودند، اما در عوض حزب جمهوری خیابانها را غرق کرد و تظاهرکنندگان لیبرال به تماشاجیان رژه "حزب الله" تقلیل یافته‌اند. نخست وزیر "خشک مغز" بنی صدر بزوی جای او را گرفت: کسیکه شاخص وی "تقلید از امام" در همه زمینه‌هast (۳۰) بزرگترین مقاومت لیبرالی برای "حفظ سنگر قانونی" رئیس جمهور! از جانب مجاهدین صورت گرفت مجاهدین در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بالغ بر نیم میلیون تن تظاهرکننده را به خیابان کشیدند تا برعلیه حزب جمهوری دست به تظاهرات و قیام بزنند! این اقدام با شکست روپوش سازمان خردۀ بورژوازی در اولین اقدام "اساسی" و بزرگ خود بر علیه "حزب جمهوری" بخطاط آرمانی انقلابی بمیدان نیامد، چنانکه پس از آن نیز بدین خاطر به میدان "مبازه مسلحانه" علیه "سران حزب و جمهوری اسلامی" وارد نشد بلکه برای دفاع از رئیس جمهور قانونی (بنی صدر) در مقابل حزب، برای حفظ قانون اساسی در مقابل تحقیق آن در واقعیت برای صیانت ذهن مجرد "جمهوری اسلامی" در مقابل عین مشخص آن همه توان خود را بکار بست. این سازمان در تمام طول سال‌های ۶۰-۵۷ هرگز چنین اقدامی را در دفاع از انقلاب بروز نداد و به امر آزادی و انقلاب پرولتاریا، دهقانان، خلق کرد و همان توده‌های خردۀ بورژوا - دمکرات خیانت کرد و راه مماشات، سازش و همدستی با بورژوا - زی را طی نمود. اما هنگامیکه در جریان ۳۰ خرداد در تظاهرات به جانبداری از لیبرالیسم ضدانقلابی "دموکراسی اسلامی" علیه آن فراکسیون دیگر با بی‌تفاوتی سیاسی پرولتاریا و توده‌های وسیع مردم روپوش گردید، فغان برآورد

که "چرا کمونیستها با ما همراهی ننمودند" (۳۱) همان کمونیستهای که در طی این سه سال در زیر خیانت سازمانهای خردبورژوازی یگانه آماج اصلی حملات بورژوازی و از جمله "رئیس جمهور قانونی" بودند! آنها که بطور منظم در طی این سه سال پاسیفیسم را در توده‌ها می‌دمیدند و اعتماد به بورژوازی را تبلیغ می‌کردند، که راه رفرم را در برابر انقلاب دنبال نمودند و در طی جنگ دفاع رژیم بطور کلی شدند، آنها که هرچقدر مذاع بورژوازی و احزاب آن بودند با جنبش انقلابی خصومت و بیگانگی داشتند، چگونه انتظار حمایت میلیونها تن مردم و آنهم طبقه کارگر را برای دفاع از لیبرالیسم ارتقای که سرکوبگر شان بود، در خود می‌پروراندند؟

مجاهدین بانی صدر میثاقی بستند که پایه خطمنشی قبلی و بعدی آنان است.
این میثاق، میثاق جمهوری دمکراتیک اسلامی است، میثاقی که با آن مجاهدین در ورطه لیبرالیسم ضدانقلابی کاملاً غرق گردیدند، همان میثاقی که بنابر آن توده‌های دمکرات خردبورژوا را از انقلاب دور و به ارتقای متمایل می‌ساخت و جنبش آنان را با شکست کامل روپرور کرد. اگر مجاهدین تعجب می‌کنند که چرا در ۳۰ خرداد جمهوری دمکراتیک اسلامی پیروز نشد از آتروست که انکار می‌کند که این جمهوری تا آن‌زمان بر ایران حاکم بود!

کودتای بهار-تابستان ۶۰ بر علیه لیبرالها، سازمان خردبورژوازی را به واکنشی دوگانه با ماهیت واحد کشانید. مجاهدین به دفاع از لیبرالیسم ضد انقلابی به لیبرالها پیوستند و فدائیان به دفاع از "اسلام‌میسم" ارتقای به حزب جمهوری و ارگانهای سرکوبگر رژیم منظم شدند! زمینه اصلی بروز این کودتا در بهار-تابستان ۶۰ آن بود که در طی سه سال لیبرالها و حزب جمهوری متفقاً بطور منظم جنبش انقلابی را سرکوب کرده به عقب راندند، چه اشغال سفارت، چه جنگ، چه تزلزلات عظیم خردبورژوازی، چه تزلزلات و انحرافات اپورتونیستی درون جنبش کارگری، چه تفرقه در مفوف طبعتات انقلابی و جنبش انقلابی، یعنی جدائی جنبشهای کارگری-دهقانی-ملی از یکدیگر و بالاخره پراکندگی در درون سازمانهای کمونیست بطور تدریجی امکان پیشروعی ضدانقلاب و افت جنبش را فراهم ساخت. حزب جمهوری تنها هنگامی که انقلاب بطور قطعی عقب رانده شد (اوائل ۶۰) و خطر آن کاهش

یافت، دیگر مساجدی خود در منفعل نمودن توده هادارشان و جدائی از جنبش انقلابی گامهای اساسی را برداشتند و فدائیان سچ به صفوف حزب جمهوری (رویزیونیسم خروشچفی) ملحق شدند، وقتی جنبش کارگری و کمونیستی از دوران با بحران بیسابقه اپورتونیسم ناشی از جنگ و سپس بحران انحلال طلبی مواجه گردید، تنها در این هنگام دیگر نیازی به اتحاد بالیبرال‌ها علیه انقلاب نداشت. شکست انقلاب آشکار شد و تاخت و تاز ارتجاع وسعت گرفت: لیبرال‌ها را از این پس میشد به دور نهائی رقابت و مبارزه

درون فراکسیونی واداشت.

حزب جمهوری بالاخره در تابستان ۶۰ به یگانه حزب حاکم ارتقاء یافت. به مرآه افت جنبش انقلابی و شکستهای گوناگون کمبیکر آنوار داده و با تکاء به خیانت سازمانهای خرد بورژوازی و اپورتونیستها با آخرین کودتای حزب جمهوری دوران انقلابی ۶۰-۵۷ به پایان رسید و دوران ارتجاع آغاز گردید. در سرتاسر این پروسه امپریالیستها مصممانه همه انواع کمک‌های مادی و معنوی را به ارتجاع دریغ نداشتند.

پیش از آنکه جمعبندی این سیر مبارزه طبقاتی را ارائه دهیم ضروری است سیاست اقتصادی دو حزب را که در این مدت فعالانه تاثیر خود را چه بر اوضاع اقتصادی - اجتماعی و چه بر روند تعارضات درونی بورژوازی نهاده است، ولو به اختصار از نظر بگذرانیم.

۴-۳ سیاست اقتصادی دو حزب

منظور از سیاست اقتصادی هر حزب عبارت از منافعی است که برنامه و سیاست‌های عملی آن در قبال این یا آن طبقه دنبال میکند. ما در اینجا ناچاریم کمی از نزدیک تر به این سیاستها بنگریم، زیرا برای پی‌بردن به علل مبارزه فراکسیونی درون بورژوازی و روشن کردن قطعی منافعی که چنین برخورد-هائی را در صفوف بورژوازی موجب میگردد، ناگزیر و نهایتاً باید به حوزه اقتصاد نیز رجوع نمود.

عمده‌ترین مسائل اقتصادی مورد مشاجره دو حزب بورژوازی مربوط به منافع

عمومی سرمایه تجارتی یا صنعتی (مولد) و منافع خاص تسلط بر سرمایه داری دولتی و بزرگ و به تبع آن سیاست های لازم برای جهت دادن به اقدامات دولتی در این خصوص می باشد.

در سال ۵۷ که بورژوازی متوسط به قدرت رسید اقتصاد سرمایه داری ایران دچار بحران حادی بود . تولید صنعتی دچار رکود شده و حجم تولید و ظرفیت تولید کارخانه ها کاهش شدید یافت . شاخص تولید کارگاه های بزرگ صنعتی کشور از سال ۵۷ تا سال ۵۸ کاهش آشکار تولید را منعکس می سازد . رکود تولید صنعتی و کاهش آن در سال های ۵۸ - ۵۹ - ۱۳۵۷ موجبات توسعه تجارت خارجی و افزایش واردات کالاهای مصرفی و انتقال سرمایه ها بمیزان بسیار به رشتہ تجارت را فراهم کرد . پشتونه اصلی بورژوازی و دولت در این مورد از طرفی نفت و از طرف دیگر تولید خرد (پیشه وری - دهقانی) بود . برای بورژوازی بطور کلی مبنای کسب سود ، تولید اضافه ارزش است و طبیعتاً بیش از هر چیز از این که تولید صنعتی از بحران و رکود خارج گردد ، می کوشد . این امر در طویل - المدت یعنی در عرض چند سال بطور کلی جنبه حیاتی دارد در غیر اینصورت اقتصاد سرمایه داری بکلی متلاشی خواهد شد . ولی در ایام بحرانها ، منافع خاص هر فرآکسیون بورژوازی با دیگر بلافاصله انطباق نمی باید . تنها بعد از آنکه توقف در یک مرحله از کلیه مراحل دوربیمایی نام سرمایه ، سرتاسری اقتصاد سرمایه داری را به رکود و تلاشی کشانید ، آنگاه کوشش برای غلبه بر کل بحران آغاز می شود . بعلاءه در ایران برای بورژوازی تجارتی این امکان وجود دارد که با استفاده از درآمدهای کلان نفت و تقسیم جدید آن بزیان سرمایه مولد تا مدتی تجارت داخلی و بخصوص خارجی را رونق دهد .

"شاخص تولید کارگاه های بزرگ صنعتی کشور (سال ۵۵ = ۱۰۰)"

شاخص تولید ۶ ماهه اول سال	کل صنایع	صنایع غذائی ، نوشابه ها و تютون	نساجی ، پوشاک و چرم	چوب و محصولات چوبی
۱۳۶۰	۱۳۵۹	۱۳۵۸	۱۳۵۷	۱۳۵۶
۲۳/۳	۱۷/۴	۱۲۱/۸	۱۵۸/۸	۱۳۵/۳
۹/۶	۱۰/۲	۱۰۷/۸	۱۱۹/۲	۱۰۸/۲

۲۱/۳	۲۲/۳	۱۴۱/۸	۱۶۶/۳	۱۳۴/۸	کاغذ و مقوا و محصولات آنها
۲۴/۳		۱۶/۴	۱۲۱/۴	۱۶۱/۳	شیمیائی
۱۲/۷		۱۵/۴	۱۶۱	۱۸۴/۵	معدنی غیرفلزی
۳۴/۲		۲۰/۲	۱۰۲/۲	۱۱۵/۲	فلزات اساسی
۳۶/۵		۱۸/۶	۱۱۶/۴	۱۸۳/۳	ماشینآلات و محصولات و
			۱۵۴/۵		وسائل فلزی

شاخص کلی تولیدکشور تا سال ۱۳۶۰ کاهش بسیار سریعی را نشان میدهد
بطوریکه نسبت به سال ۱۳۵۶ هنوز هم بسیار نازل میباشد.

شاخص تولیدکل کشور ($100 = 1353$) *

سال	شاخص تولید	سال	شاخص تولید
۱۳۶۰	۵۹	۱۳۶	۱۲۱
			۱۲۰

ابعاد بحران اقتصادی و دامنه ورشکستگی سرمایه‌داران در رشته‌های مولود آنچنان وسیع بود که نمیتوانست به از هم پاشیدگی همه‌جانبه تولید و تجارت منجر نگردد و این امر فوراً هیئت حاکمه جدید، شورای انقلاب و کابینه بازرگان را به اتخاذ تصمیمات عاجل و فوری میکشانید. تمرکز بانکها که همگی با عدم بازپرداخت وامها و اعتباراتشان و رکود در تولید دچار ورشکستگی آشکار بودند، به جهت نجات آنها از این وضع و مجتمع نمودن پول - سرمایه جهت راه‌اندازی آنسته صنایعی که سودآوری داشتنداز همینجا ضرورت مییافتد. چه حزب جمهوری و چه لیبرالها بطور کلی با این امر توافق داشتند و اگر هم در ابتدا اختلافاتی در اینمورد تجلی نمود، بزوید رفع گردید. اما بلافاصله در شورای انقلاب و کابینه بازرگان بر سرچگونگی تقسیم واختصاص سرمایه‌ها و چگونگی نظارت بر سرمایه‌ها متصرکز شده، مشاجره در گرفت.

تمرکز بانکها جنبه اجتناب ناپذیری داشت، زیرا اغلب بانکها بطور کلی در ورشکستگی بسر میبرند و این ورشکستگی متقابل بر تولید و تجارت اثر مستقیم مینهاد. ابتکار اصلی تمرکز و ادغام بانکها در دست بازرگان-بنی صدر *- مطابق آمارهای بانک مرکزی در سال ۱۳۶۰ شاخص تولیدکل کشور به ۱۵۵/۶ رسیده است.

قرار داشت و حزب جمهوری که بدوا به این امر تا حدی معتبرض بود بتدریج
بر ضرورت آن واقف گردید . بنی صدر در این باره میگوید :

" در این هفته برای علت بی پولی و بی اعتمادی مردم به
بانکها ، آقای نخست وزیر (رجائی) گفته است که یکی از
عوامل آن ادغام بانکها بوده است . چون ایشان اقتضا د
نمیدانند اینرا هم نمیدانند که به هنگام ادغام ، بانکها
چه وضعی داشتند . صحبت در این بود که این بانکها نزدیک
به تمام شان و رشکسته بودند ، صحبت در این بود که اعلام
ورشکستگی بشود و برچیده بشوند و با از طریق ادغام بر
اساس وظایف جدید و فعالیت های متناسب ، بدون اینکه
تزلزلی در اعتماد عمومی بوجود آید از وضعیت سختی که
بانکها در آن بودند ، نجات داده شوند . بالاخره قرار بر
این شد که اعلام و رشکستگی نشود ، بلکه از طریق ادغام و
تقویت بانکها در فعالیت های صحیح ، موقعیت بانکها
بهتر شود و بانکها بتوانند در نظام جدید از طریق تولید
عمل بکنند . " (انقلاب اسلامی ، ۵۹/۹/۲۵)

البته علت ابرازات رجائی نسبت به ادغام بانکها در واقع نه به علت اختلاف
با تمرکز بلکه با سیاستی بود که براین تمرکز بواسطه غلبه لیبرالها در این
رشته ، بر بانکهای ادغام شده حاکم بود . در مورد بانکها هریک از دو حزب
بورژوازی تلاش میکرد تا ضمن معرفی این اقدام بمثابه اقدامی انقلابی و
دموکراتیک بمردم ، تمرکز را بسود خود و تحت رهبری سیاست خود درآورد .
نباید از نقطه نظر اقتصادی فراموش کرد که تمرکز بانکها (و هر رشتہ دیگری)
معنای عدم وجود بخشای غیر دولتی میباشد . در جامعه سرمایه داری تمرکز
هیچگاه نمیتواند نه مالکیت خصوصی (که آنرا تمرکز میکند) و نه بخشای
خصوصی غیر دولتی را از میان بردارد . بر عکس این بانکهای غیر دولتی در کنار
بانکهای دولتی ، بویژه از جانب بورژوازی تجاری (حزب جمهوری) بسرعت
توسعه یافتد و وارد مناسبات خاصی با بانکهای متمرکز گردیدند .
سیاست بانکی حزب جمهوری و لیبرالها در سه زمینه اصلی باهم اختلاف

"الف : نقش تولیدی یا تجاری بانکها ،

ب : مخالفت با ربا و بهره یا وام بدون بهره برای بانکها ،

ج : رقابت و مبارزه دوجناح برای قبضه کامل بانکها " (۱۰)

لیبرالها، بانکها را عمدتاً وسیله‌ای برای تامین پول - سرمایه جهت سرمایه-گذاری مولد، برای تولید در نظر داشته و از این‌رو آنها را ابزار توسعه سرمایه گذاری صنعتی دانسته و این نقش را بدان می‌سپردند :

"باید اعتبارات بانکی را به سمت سرمایه‌گذاری هائی که

جنبه تولیدی دارند، سوق دهیم واردات مان را از این

بعد باید متوجه کالاهای اساسی کنیم ۰۰۰ سیاست توزیع

باید بهبود پیدا کند ۰" (انقلاب اسلامی، ۵۹۱۱/۱

لیبرالها در توضیح سیاست بانکی و پولی خود در قبال دولت چنین می‌گفتند که هرچه بیشتر بایستی از دستمزد کارگران و کارمندان دولت کاست و هزینه‌های غیرمولد و "رفاهی" و "عمومی" را تقلیل داد و به سرمایه‌گذاری افزود . اعتبارات و وامهای غیرصنعتی را باید تنزل داد و بین‌سیله چوخ را کرد کارخانه‌ها را به تحرك ودادشت ، برای اینکار واردات کالاهای مصرفی را بنفع واردات کالاهای صنعتی باید تنزل داد و تنها کالاهای اساسی را وارد کرد . بعبارت دیگر اعتبار و ارز برای واردات صنعتی ارجحیت دارد . هر جناح البته با تشديد استثمار کارگران و زحمتکشان بوبیزه در شرایط بحران اقتصادي بهر درجه ممکنه پای می‌فرستند، لیکن برای آنها مسئله اینست که در لحظه فعلی منافع تجار بیشتر ملحوظ گردد یا صاحبان صنایع و بانکهای مرکز دولتی به کدامیک باید ارجحیت دهد . لیبرالها این منافع خود را هنگامیکه در راس اداره بانکها بودند، چنین ابراز می‌کردند :

"ما مشغول به تعمیر ساختمان و ترکیب بانکها برای اینکه

این بانکها تبدیل بشوند به دستگاههای سرمایه‌گذاری

تا هم بهره از بین برود !!) و هم اینکه پولها و درآمدهای

کوچک مردم از طریق دستگاه بانکی تبدیل به سرمایه‌های

بزرگ بشود ۰۰۰ در حال حاضر بخش مهمی از وامهای

دستگاه بانکی به صنعت میروود و باملی شدن بازارگانی
وامهای بازارگانی نیز به دولت داده میشود و ... " ۰

بنابراین منافع لیبرالها متوجه جلوگیری از ورشکستگی کامل بانکها درجهت تمرکز آنها و تبدیل شان به اهرمها راه اندازی کارخانهها و صنایع را کد، آنها هم رو به ورشکستگی می رفتند، بود بازسازی بانکها براساس وظایف جدید، از نقطه مصالح بورژوازی لیبرال نمیتوانست هم جز این باشد. حزب جمهوری این سیاست را مردود میشمرد . از نظر حزب ، بانکها وسائل تجارت اند و تمرکز آنها نبایستی این "وظیفه" را مخدوش سازد. میکی از رهبران اصلی حزب جمهوری ، منتظری ، امید آینده و از رهبران کنونی سرمایه داران ، متقابلا سیاست حزب را در قبال بانکها از جهت نقش اقتصادیشان در تجارت خلاصه میکند :

"بانکها باید یک موسسه تجاری بشوند و یک قسمت سرمایه اشان صرف تجارت های خارجی و یا تجارت های مهم داخلی بشود و یک قسمتش هم قرض الحسن ! اما بیشتر سرمایه را تجارت مخصوصا تجارت خارجی ."

(مصالحه تلویزیونی منتظری ، ۱۰/۴/۵۹)

حزب جمهوری بانکها را در خدمت تجار میخواهد و برای توجیه این سیاست که بانکها "مخصوصا تجارت خارجی" را باید پیش برانند و سرمایه اشان صرف تجارت شود" ، آنهم از طریق دادن وام بدون بهره (ربا) به تجار ، ابراز میدارند، "تجارت وابستگی نمی آورد!" ، درآمد نفت را باید پشتوانه تجارت خارجی ساخت و بانکها را مستقیما در خدمت سیاست ضدامپریالیستی "تجارت با امپریالیسم" کشاند . لیبرالها بعکس بدون اینکه علیه امپریا - لیسم هرگونه خیال "مبازه جوئی" را به سرراه دهند، سیاست تخصیص سرمایه بانکها به تولید و واردات صنعتی سرمایه داران مولد (و ایضا وارد کردن مواد خام و وسائل یدکی کارخانجات) را "اقدام علیه امپریالیسم" توصیی ف میکرند . حزب جمهوری در حالیکه بانکها را موظف به تجارت میدانند ، خواهان "پول ارزان" یا حتی "مجانی" بهتر بگوئیم "وام بدون بهره" برای تجارت میباشد . بانکها باید برای تجارت فعالیت کنند و سرما یه گذاری

نمایند و نباید "رباخوار" باشند. این سیاست مطلقاً منطبق با منافع تجار است زیرا مجبور نیستند بانکها را در سود خوبیش سهیم سازند. دووجه اصلی سیاست حزب جمهوری ابتدا از یکطرف به ایجاد مندوقهای قرضالحسنه که عملیات بانکی غیردولتی را از طریق تجمع پساندازهای کوچک بدون پرداخت بهره بانکی صاحبان پس انداز و از طرف دیگر مبارزه شدید برای از میان بردن بهره بانکی بنام "مبارزه با ربا" دنبال گردید. حزب هردو مبارزه را بنام دستور قرآن و خدا و رسول خدا سازمان میداد. مندوقهای قرضالحسنه که "قرض" دهنگان آن خود را باید قرض دهنگان بخدا مفروض دارند، عمدۀ سرمایه خود را به تجار بزرگ بازاری اعطای میکرند و معلوم میشد که خدا وند سرانجام یک تاجر سرمایه دار بازاری بیشتر نبوده است که مجانا از این قرضهای الهی در راه سودهای کلان زمینی که بجیب تجار وارد میشود، بهره میجستند. مبارزه با "ربا" از آنهم بیشتر اقدامی "رهائی بخش" تلقی میشد.

حزب جمهوری که از زاویه تجار "لغوبهره" را در نظام سرمایه‌داری طلب مینمود، با فریادهای "دفاع از اصول دین" و تحکیم جامعه‌ای برمبنای مراودات اسلامی، "رباخواری" راعلیه منافع توده‌ها معرفی میکرد، حال آنکه سود تجار را "سود مشروع و قانونی" میخواند، چراکه آنها "رنج‌کشیده و زحمت برده‌اند!" تا کالاهای امپریالیستی، تولیدکننده خرد و صنایع داخلی را به "بازار عرضه" کرده و سودهای کلان در شرایط بحران اقتصادی نصیب خود کنند.

خمینی و سپس منتظری، بهشتی و دیگران مرتبا ربا را بعنوان "امری خد دین و اسلام" ، درآمدی "حرام" میخوانندند. در اینجا هم سیاست بانکی دو جناح بورژوازی بر ضد یکدیگر عمل میکرد. تجار که تا دیروز هنگام منازعه با کمونیست‌ها میگفتند آنکه "زیربنایش اقتصاد است، خواست!" (خمینی) "ربا" را با پایه‌های دین خود در تضاد می‌یافتد.

"اقتصاد پایه همه شئون است. مبنابراین اقتصاد اگر غلط باشد همه چیز ما غلط میشود. در بانکها ربا هست. این همه آقای بنی صدر گفتند که مسئله ربا حل شده است و بانکها اصلاح شده‌اند، هیچی اصلاح نشده. همان ۸/۵ درصد

هنوز هم وجود دارد حالا بگویند بهره و یا کارمزد، این غلط است. ربا در اسلام حرام است. مبانکها باید یا که موسسه تجاری بشوند

(صاحبہ تلویزیونی منتظری، ۱۰/۴/۵۹)

بورژوازی تجاری و سوداگر در زیر لوای "بهره یعنی استثمار" و باید حذف شود و خدا و رسول خدا (وسایر ائمه اطهار) از آن راضی نبوده و نیستند (حرام است) سرمایه پولی را به رایگان برای تجارت و کسب سودهای هنگفت میخواهند. پولی مجانية یعنی چیزی که هرتاجری در رابطه با بانکها شیفته آن است.

از میان بردن بهره بانکی (ربا) دست تجارت را چه در تجارت داخلی و چه تجارت خارجی برای "بهره‌کشی" و کسب سود هرچه بیشتر در رابطه با تولید داخلی واردات خارجی، از توده‌های کارگر و زحمتکش و مولدین خرد را پا باز میکند، بی‌آنکه شریکی مثل بانک داشته باشد. این نه برای کاهش فشار به توده‌ها بلکه برای افزایش سود تجار و سوداگران و تشديد بهره‌کشی و چپاول مردم و تبدیل ایران به بازار کالاهای امپریالیستی که درآمدهای هنگفتی نیز برای تجار ببار می‌آورد، بود و بس!

لیبرالها که در آغاز کار خود قول لغو بهره را داده بودند از همان سال ۵۸ به علت تسلط بر سیستم بانکی دولتی، سیاست خاص خود را دنبال نمودند. آنها ارجحیت وام‌های صنعتی و تولیدی را بر وام‌های تجاری اساس قراردادند. این ارجحیت موجب میشود نرخ بهره برای صنایع و کشاورزی کمتر و برای تجارت که بزیان "اقتصاد ملی" ارزیابی گردیده بود، بیشتر باشد. بانک مرکزی به ریاست نوبیری ضوابط و مقررات وام و بهره را دقیقاً براین مبنای تصویب نمود:

نرخ بهره وام‌های بانکی مختلف در سال ۵۹ و جریمه تاخیر تادیه

(بانک مرکزی)

<u>زمینه وام</u>	<u>صنایع، معادن و تولیدات</u>	<u>کشاورزی</u>	<u>تجارت و خدمات</u>
نرخ بهره	%۴	%۶ - %۸	%۶ - %۶
نرخ تاخیر تادیه	%۱۰	%۱۲ - %۱۰	

"مظلومیت" حزب جمهوری که طالب لغو بهره بود با افشاء متقابل لیبرالها

که مقصود واقعی اشان را از لغوریا عیان ساختند، پاسخ داده شد، بنی صدر ضمن تکیه بر صنایع و تولیدات درارائه وام و ایجاد تسهیلات برای رشد صنایع از طریق وامهای صنعتی، گفت :

"کبیته امور صنفی میزان سود تجارت و کسب در بازار را ۲۰٪
میداند و حال آنکه بسیار بیش از اینهاست، چطور جناب نویسنده (بخوان حزب جمهوری اسلامی) انتظار دارد که به اینها، به تجار و واردکنندگان، پول داده شود و هیچ مشارکتی در سود مطلوبه نگردد، بانک کاملاً حق دارد با آنها در سود شریک شود ۰۰۰ در سال گذشته بابت بهره‌های که حذف شده‌اند، ۳۰ میلیارد تومان نظام بانکی ما زیان کرده است ۰"
(کارنامه رئیس جمهور، انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۱)

حزب جمهوری اسلامی مکارانه "لغو بهره" برای تجار را خواست توده‌های مردم جا می‌زد و لیبرال‌ها آنرا جهت منافع مردم "یعنی" صاحبان صنایع و سهامداران بانک‌ها لازم میدانست. هردو حزب منافع فرآکسیونی خود را با اسلام و خدا مربوط ساخته، اساس نظام بهره‌کشی سرمایه‌داری و منافع امپریا - لیستی در ایران را محفوظ میداشتند. حزب جمهوری اسلامی در ۳۵ میلیارد زیان نظام بانکی بنفع تجار "هیچ اشکالی" ندیده، خواهان تجارت توسعه یافته بمنظور "جبان" آن می‌گردد. رجائی به نیابت از منتظری می‌گوید :

"ایشان مسئله رونق تجارت خارجی را برای جایگزینی این

۳۵ میلیارد تومان پیشنهاد کردند و هم مسئله مضاربه (در

اینجا بمعنای شرکت بانک‌ها در تجارت بطور مستقیم و یا با

کمک تجار است) را عنوان کردند ۰" (پاسداران انقلاب، ش ۱۲)

تجار و سرمایه‌داران وابسته به حزب جمهوری اسلامی، در کنار "مبارزه" برای تطابق دادن بانک‌ها با سیاست پولی خود، مستقلان و بدون هرگونه نظرسازی مرکزی دولتی به ایجاد بانک‌های (صندوق‌های) قرض‌الحسنه پرداختند. این بانک‌ها دارائی‌ها و پولهای ناجیز مردم را جمع کرده و بدون هرگونه به "بشيوه کاملاً اسلامی" در اختیار تجار و بازرگانان قرار میدادند. اين بانک‌ها بهيچوجه مشمول تمرکز و ادغام بانک‌ها و ایجاد بانک واحد (ملی‌کردن بانک‌ها)

شند :

"باپیروزی انقلاب اسلامی این امید برای عده‌ای از بنیانگزاران صندوقهای قرض الحسنہ پیدا شد که بتوانند یکی از آرزوها و هدفهای دیرینه خود را، ایجاد بانک اسلامی جامه عمل بپوشانند، لذا پس از بررسی لازم و کسب تائید نظر و تصویب امام ۰۰۰ اساسنامه بانک اسلامی را تهیه نموده و به دولت وقت تقدیم داشتند.
امام شخصاً تاکید فرموده بودند که بانک اسلامی مستثنی است و مشمول قانون ملی شدن نمی‌شود ۰۰۰

بانک اسلامی که پایه‌گذاران آن پاره‌ای تجار و رهبران حزب جمهوری بودند از زبان خمینی که تاکید نمود "قرض الحسنہ از اعمال بسیار خوبست" ، تجار با استفاده از اوهام و اعتقادات مذهبی مردم، اندوخته‌های اندکشان را بسمت سرمایه‌گذاری آنهم بدون هیچ هزینه‌ای در تجارت داخلی و خصوصاً خارجی جذب مینمایند و آنرا کاری در راه خدا یعنی سرمایه داران تاجر و سوداگر معرفی می‌کنند. بانک اسلامی و صندوقهای قرض الحسنہ اگرچه دائمه و وسعت عملشان چندان زیاد نبوده و در مقایسه با بانک‌ها نقش درجه دوم را ایفامیکند اما مستقیماً به واحدهای تجاری (تعاونیهای تجار) و بنگاههای تجارت داخلی واردکنندگان، "پول لازم" را اعطاء می‌کند. این صندوقها با سازمانهای تجاری از قبیل "سازمان اقتصاد اسلامی" از نزدیک در رابطه بوده، زیر نظر آنها قرار دارند.

آمار مربوط به فعالیت ۸۸ صندوق قرض الحسنہ در شهرستانها (تابیهمن ۵۸)	جمع کل سپرده‌ها و سرمایه اولیه	تعداد حساب پس انداز	تعداد حساب جاری
۷/۶۶۰/۸۴۴/۴۷۴ ریال	۲۲۵/۴۰۰ عدد	۱۸۰ عدد	۴/۱۸۰
— آمار مربوط به فعالیت ۵۳ صندوق قرض الحسنہ در تهران —	—	—	—
۱۵/۸۲۲/۹۱۸/۰۰۰	۱۴۲/۳۹۰	۲/۲۹۳	۸/۷۷۵/۴۸۲/۰۰۰
جمع کل			
۲۳/۴۸۲/۷۹۴/۰۰۰	۶/۴۷۲	۳۶۷/۷۹۰	۱۳/۶۱۹/۹۵۶/۰۰۰

با این وجود رقابت دو حزب بورژوازی برای قبضه کامل بانک‌های متمرکز شده دولتی و کنترل سیاست حاکم بر آنها در طی سه سال جریان داشت. بانک‌ها در طی این سه سال بر اثر رقابت مذکور و بسته به قدرت هرجناح، سیاست‌های متناقضی را در رابطه با تجارت و صنعت دنبال مینمودند. حزب جمهوری بهره‌گاه بازاره برا برای تصرف کامل قدرت، رهبری بانک‌ها را ابتدادر کابینه بازرگان و سپس توسط رئیس جمهورکه لیبرال‌ها آنرا در دست داشتند، تحت فشار و حمله شدید قرارداد، تازمانیکه بانک‌ها سیاست لیبرالی را تعقیب می‌نمودند. لیبرال‌ها بر تمرکز دولتی بانک‌ها نسبتاً تسلط داشتند، حزب جمهوری هنوز می‌بایست از لحظه سیاسی لیبرال‌ها را تضعیف کند تا بتواند رهبری سیاسی- اقتصادی بانک‌ها را یکسره در دست گیرد. بالاخره بكمک مجلس شورای اسلامی و با تصویب "لا یخه حذف فرمان همايونی" که شورای نگهبان و خمینی بر آن صحه گذاشتند، اختیار تعییت "رئیس بانک مرکزی" از دست رئیس جمهوری خارج و بدست نخست وزیر افتاد. در جائی، نوری را معزول و نوربخش را بجای او گذاشت. سیاست حزب جمهوری در کنار تسلط وی بر سیستم بانکی جایگزین سیاست لیبرالی شد.

سیاست بانکی هر دو حزب، سیاستی مبنی بر منافع سرمایه‌داران و حفظ سیستم سرمایه‌داری بود. اما در تمام این‌مدت علاوه بر آنکه رویزیونیست‌ها اقدامات دولت مبنی بر تمرکز بانک‌ها و ادغام آنها را یک سیاست خرده بورژوا و democratic و ملی - انقلابی ارزیابی و معرفی می‌کردند و بر ماهیت کاپیتالیستی و ارتقاضی بورکراتیک و همچنین اجتناب ناپذیری آن در رابطه با بحران اقتصادی و ورشکستگی مالی پرده‌افکنده و منسوب به تمایلات انقلابی رژیم مینمودند. خروش‌چفیست‌ها سیاست بانکی حزب جمهوری مبنی بر لغو ربارانیز عوام‌فریبانه و جدا از زمینه مادی آن در انطباق با منافع بورژوازی تجاری و (سوداگر) اپنهان ساخته آنرا اقدامی مترقبی و انقلابی از جانب "خرده بورژوازی" جلوه میدانند. اما واقعیات خلاف آنرا گواهی میدهند. در مبارزه میان فراکسیون‌های بورژوازی همواره تجار و صاحبان صنایع و بانک‌ها بر سرمیزان نرخ بهره در گیری داشته‌وارند. علت نیز بوضوح عبارتست از آنکه ارزش اضافی میان بانک، سرمایه‌دار مولد و تاجر که هریک در دور پیمایش سرمایه نقشی بعهده دارند، بشکل

سود تقسیم میشود و طبعاً منازعه برای تعلق سود بیشتر به خود در میان آنها به شکل رقابت پدیدار میشود کوشش برای تبدیل بانکها به موسسات تجاری و کاهش نرخ بهره یا از میان بردن آن برای تجار در تحت شرایط ایران نه تنها خرد بورژوازی نیست بلکه برنامه‌ای سرمایه‌دارانه و بنفع تجار میباشد. همانطور که کوشش لبیرالها در تقویت نقش سرمایه‌گذاری مولد در بانکها و افزایش نرخ بهره و ام تجاری نسبت به نرخ بهره وام صنعتی و مولد منطبق بر برنامه‌ای سرمایه‌دارانه بنفع مولدها، صاحبان موسسات و کارخانجات تولیدی است. نه آن یک خرد بورژوازی و نه این یک "ملی و دمکراتیک" و غیره میباشد. هیچیک گردش سرمایه پولی را نمیخواهد و نمیتواند از آنجا که در چهارچوب سرمایه‌داری وابسته باقی میماند، از دور پیمائی تمام سرمایه مالی جدا سازد و از سلطه آن خارج سازد.

استدلالاتی از قبیل "لغوربا سیاست خرد بورژوازی" است علاوه بر آنکه از نقطه نظر آنچه در روابط جریان دارد و ماهیت عینی خواست اقتصادی فوق که ما در سطور ماضی از آن پرده برداشتم، جنبه عوام‌فریبانه دارد، از نظر تئوریک نیز تحریفاتی عمدۀ را در بردارد. در طول تاریخ جوامع طبقاتی، و از آن‌زمان که سرمایه ربائی براحت توسعه مبادله و تجارت پیدائی یافت، طبقات گوناگونی خواهان لغو ربا یا بهره (یعنی بهره) پول (ایوده‌اند) مارکس نوشت:

"شیوه تولیدی، در آنجا که برده‌داری استیلا داشته و یا اضافه محصول بوسیله ارباب فئودال و ملازمینش بلعیده میشود و برده‌دار یا ارباب فئودال گرفتار ربا میگردد، همانطور پای بر جا مانده و تنها برای کارگران سخت‌تر میشود. برده دار و یا ارباب فئودال مدیون خونخوارتر میشود، چونکه خود او بیشتر "خونش" مکیده میشود یا که سرانجام جای باستانی، ملاک یا برده‌دار میگردد. بجای استثمارگر قدیمی، که شیوه استثمارش - بعلت عمدتاً وسیله قدرت سیاسی بودن آن - کم و بیش پدرسالاری بود، یک نوخاسته سختگیر و پول دوست قرار میگیرد. اما شیوه تولیدی تغییری

مخالفت با رباخواری در طول تاریخ چه از جانب برده‌داران، فئودالها، سلاطین برده‌دار و امیران فئودال، دهقانان و سرمایه داران تازه‌پا در جامعه فئودالی و ۰۰۰ بروز کرده است . دلیل آنهم بروشنا در شیوه رباخواری یعنی تصاحب بخشی از تولید اجتماعی بدون شرکت در تولید و بطور انگل‌وار میباشد . کلیسا و مسجد، روحانی مسیحی و مسلمان که در پیوند نزدیکی با فئودالها، زمینداران، تجار و بالاخره شریک فئودال تولید دهقانی بوده‌اند، بخاطر منافع خود و منافع طبقاتی که از آنها جانبداری میکردند (فئودالها یا تجار) از لغوربا و یا محدودیت‌هائی برای آن طرفداری مینمودند .

پس اگر قرار باشد هر سیاست مبارزه با ربا و یا کاهش آنرا خرده‌بورژوازی تلقی کرد، آنگاه برده‌داران، فئودالها، تجار و کلیسا و مسجد قرون وسطائی به یک خرده بورژوا تبدیل میشوند . بجای آنکه ببینند حقیقتاً محركه‌های اقتصادی آنان در مقابله با رباخواری چه میباشد، به کلی باقی‌های بی‌معنا و ارجاعی میپردازنند و منافع واقعی را مستور میدارند . خرده‌بورژوا، با تمرکز سرمایه - داری بطور کلی و تمرکز بانکها از جمله نفع مشترکی ندارد و سیاست تمرکز بانکی چنانکه دیدیم ناشی از بحران سرمایه داری و پاسخ سرمایه داران به این بحران بود، همانطور هم سیاست حزب جمهوری و اثرات عینی آن جز اینرا نشان نمیدهد که این خط مشی اقتصادی تجار میباشد . سیستم اعتبارات بانکی در جوامع سرمایه داری نیز نه فقط خصلت رباخواری خود یعنی بطور کلی سرمایه بهره‌یاب بودنش را از دست نمیدهد بلکه از هر محدودیتی که سابقاً بر سر راه آن بود، هر محدودیت متقدمی رها میشود :

" سرمایه بهره‌یاب، بصورت عمده و کلی در نظام اعتبارات

مدرن با شرایط تولیدی سرمایه داری انطباق پیدا میکند .

رباخواری بالنفسه، نه تنها ادامه حیات میدهد بلکه در نزد

اقوامی که تولید سرمایه داری انکشاف یافته دارند، از تمام

محدودیت‌های قانونگزاری متقدم رها میشود . سرمایه بهره -

یاب، شکل رباءی را در برابر افراد و طبقات یا در مناسباتی که

بمفهوم شیوه تولیدی سرمایه داری استقرار نمیشود و

نمیتواند استقراض شود، نگاه میدارد، ۰۰۰ یا تولیدکنندۀ غیرسرمایه‌دار است، خردۀ دهقان، صنعتگر وغیره، ۰۰۰ و بالاخره در مناسباتی که تولیدگر سرمایه‌دار در چنان سطح محقری عمل میکند که خود به آن تولیدکنندگان عامّل نزدیک میگردد (نگاه میدارد، ۱۱) تاکید از ماست!

در جامعه ما سیستم بانکی براساس اعتبارات مدرن شکل گرفته و با سرمایه مالی ترکیب شده است. طبعاً شیوه استقراض از سرمایه بهره‌باب هرجاکه مناسبات عقب‌افتاده موجودند، نمیتواند شکل ربانی نگیرد. چنانکه در مورد تولیدکننده خردۀ دهقانان این موضوع صحت دارد. اما استقراض برای تجارت تولیدات داخلی (که عمدتاً بشیوه سرمایه‌داری تولید میگردد) و کالاهای امپریالیستی، دیگر استقراض غیرسرمایه‌داری یا کهن نبوده بلکه کاملاً سرمایه دارانه میباشد. در اینجا مولد خردۀ پا، خردۀ دهقانان و ۰۰۰ نیستند که بر علیه ربا میجنگند بلکه تجارند و علناً زمینه این استقراض را معلوم میدارند. حال آنکه همین تجار از دهقانان میخواهند که وام و فرع آنرا به بانکها باز گردانند. تجار چنانکه خود مقرند نه بر علیه امپریالیسم بلکه برای توسعه تجارت خارجی با آن (بنا به اقرار امید سرمایه، منتظری) و بزيان تولید صنعتی (ونه برای محوتولید صنعتی بلکه برای افزایش سود خود در قبال آن) کنترل سیستم بانکی را میطلبیدند. همین تجاری که خود در مقام یک سوداگر یا سلف‌خریبه رباخوار تبدیل میشوند، بر سر لغو "ربا" فرباد میکشد! حزب جمهوری تا آنجا که حیات سرمایه‌داری ایران بطور کلی مورد تهدید قرار نگیرد در جهت حفظ سیستم سرمایه‌داری وابسته ایران، منافع بورژوازی را در سیاست "ضد ربا" نمایندگی مینمود.

تمرکز بانکها از نظر لیبرالها میباشد تولیدکنندگان و صاحبان صنایع را از ورشکستگی نجات دهد. در مقابل اعتراض آیات عظام سرمایه تجاري "مسلمان و مکتبی" برانگیخته شد که در اسلام بانکها خادم تجارت هستند و "فلسفه بانک" چیزی جز "وام برای تجارت خارجی" نبوده و این وامها باید مجانية یعنی بدون بهره به تجار پرداخت شده و از سود آنها نکاهند.

پس از قیام دو جناح حزبی بورژوازی بر محور فوق الذکر رو در روی هم قرار

گرفتند. ایران به بازار بزرگی جهت کالاهای امپریالیستی تبدیل شد. رشد تجارت نه فقط محصول بحران اقتصادی بلکه محصول سیاستهایی بود که حزب جمهوری اسلامی بکار میبرد. مسئله "وارادات منعیت" ، "کالاهای نیم ساخته" و "کمک خارجی در سرمایه‌گذاری" وکلا "بکارانداختن صنایع" از جانب حزب جمهوری اقدامی امپریالیستی و بویژه آمریکائی تلقی میشود. بازرگان و بنی‌صدر دوره‌بر عمدۀ لیبرال‌ها در نخستین ماههای پس از قیام "احیاء سرمایه‌داری و رشکته" ایران را مشروطه "دعوت از سرمایه‌داران فراری" ، "امپریالیستها" و همچنین "اجرای کامل قراردادهای نیمه تمام منعیت" و "تمرکز همه قوا بر روی تولید" مینمودند. رونق تجارت و بسط وسیع شبکه توزیع کالاهای امپریالیستی آنهم بطور عمدۀ کالاهای مصرفی نمیتوانست با این سیاست توافق داشته باشد. کابینه بازرگان با رویای راه‌اندازی "فوری" صنایع رسمی به آمریکائیان و سایر امپریالیستها اطلاع داد که میتوانند "پروژه‌های منعیت" تکمیل نمایند و در ایران سرمایه‌گذاری کنند و سود آنها تضمین خواهد شد.

حزب جمهوری که شرایط بحران اقتصادی را بهترین وضعیت جهت غلبه‌سود تجار و گسترش تجارت میدید، به مخالفت با برنامه بازرگان و بنی‌صدر یعنی احیاء سریع صنایع بکمک بانکها و کنترل تجارت خارجی پرداخت. سخنگویان حزب در مقابل حزب استدلال ساده و صریح یک تاجر دربرابر یک تولیدکننده سرمایه‌دار، تاجری که بزمینه بین‌المللی امپریالیستی قادر به مانور است، را طرح کردند و به آن جلوه‌ای "ضدامپریالیستی" دادند تا در گمراه ساختن توده‌ها از آن بهره جویند. آنها استدلال میکنند: "تولید منعیت وکلا فعالیت تولید که بطریقی از امپریالیسم یاری جوید، وابسته است. " اما تجارت کالاهای امپریالیستی یعنی کالاهای مصرفی در این رده قرار نمیگیرد! " بهشتی رهبر عمدۀ حزب میگوید:

"جریان گرفتن لانه جاسوسی در ایران جهشی بود در راه قطع سریعتر وابستگی‌ها، آمریکا، ایران را محاصره اقتصادی کرد و این بسود ایران تمام شد. میدانید که ما هنوز دلارهای قبلی خودمان را خرج نکرده‌ایم، دیگر چه دلیل داشت نفت

بفروشیم و دلار ذخیره کنیم . میدانید که هر چه مَا در آن صنعت وابسته جلوتر میرفتیم، بیشتر در دام آمریکا میافتا . دیم . اصولاً چه مجوزی داشت که مایبیشرفت صنعتی را به قیمت وابستگی به آمریکا و ابرقدرتها پیشرفت بشماریم . در مسائل اقتصادی و روابط اقتصادی دولت و ملت ما همان روشی را که در دوران طولانی تحریم اقتصادی بکار برد، از این پس نیز بکار خواهد برد و تنها به هزینه ۰۰۰ (انقلاب اسلامی، ۱۴۰۵/۲)

وی سپس توضیح میدهد که ما به تجارت خارجی در مقابل توسعه صنعتی ارجحیت داده ایم آنهم با هرکشور امپریالیستی زیرا اینگونه خرید : " هیچگونه وابستگی میان ما و کشور فروشنده بوجود نیاورده ۰۰۰ " شخص خمینی در تائید تجارت امپریالیستی بنحوی عوام‌فریبانه رابطه میان خریدار و فروشنده در جهان امپریالیستی کنونی را با رابطه مشتری با نانوا شبهه دانسته ، ماهیت اسارت آمیز و وابستگی تجارت امپریالیستی را که تنها به تقویت و بسط وابستگی بطور کلی شدت میبخشد، کتمان میکند :

" آنوقت همه‌چیزمان بسته به غیربود حال ما وابسته به غیر نیستیم البته احتیاجاتی دنیا بهم دارد ، این وابستگی نیست مثلًا احتیاج داریم گندم بخریم پول میدهیم و گندم میخریم مثل یک آدمی که به نانوا احتیاج دارد . اینها اسمشان وابستگی نیست ، وابستگی آنست که زمان شاه بود . " (همانجا)

" تجارت " کالاهای امپریالیستی (از جمله کالاهای صنعتی) وابستگی نیست ! وابستگی تجاری به جهان امپریالیستی بوبیه نقش تخریبی در تولید داخلی داشته و از نظر تاریخی مقدمه‌ای جهت گسترش وابستگی و پایه‌ریزی تقسیم کار امپریالیستی محسوب میگردد . اما همین سیاست ، بمنابه " سیاست ضد - آمریکائی " - ضد امپریالیستی از دستاوردهای عمدۀ اشغال سفارت ، یعنی عقب راندن لیبرال‌ها برآورد میگردد ، از اینجا آن انگیزه‌هایی که حزب

جمهوری را به "تسخیر" سفارت تحریک نمود و باعث شد، رجائی درالجزایر
قرارداد مشهورش را منعقد سازد و ۲ میلیارد از دهها میلیارد دلار "سرمایه
ایران که درست آمریکاست" را مستقیماً بصورت اعتبار "خرید" دریافت
دارد، بخوبی مشهود میگردد. همین سیاست استکه واردات ایران را در طی
سالهای ۵۷، ۵۸، ۵۹ با سرعت افزایش میدهد.

آمار واردات کالاهای اساسی مصرفی

(گندم، جو، برنج، روغن، شکر، تخم مرغ ۰۰۰)

سال	۵۹ (ماهه اول)	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵
حجم (میلیون تن)	۵	۳/۵	۲/۵	۱/۵	

ارزش کالاهای مصرفی و واسطه‌ای نسبت به کالاهایی که در سرمایه‌گذاری بکار
می‌روند و به ماشین آلات تبدیل می‌شوند (یا از ابتداماشین آلات هستند) رقم‌های
فوق العاده بیشتری را در این سالها نشان میدهد. همراه با کاهش سطح
تجارت بطور کلی سهم واردات کالاهای مصرفی با سرعت زیاد شده و رکود
سالهای قبل از قیام را نیز می‌شکند.

ارزش کالاهای وارداتی (میلیون ریال)

سال	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵
کالاهای مصرفی	۲۰۷۶۸۶	۱۸۰۳۴۴	۱۴۰۷۲۶	۱۹۰۱۳۶	۱۴۳۹۱۰
کالاهای سرمایه‌ای	۱۲۴۵۲۲	۱۲۹۵۶۸	۲۰۶۳۷۲	۲۸۴۲۰۴	۲۷۴۰۶۲
کالاهای واسطه‌ای	۴۴۴۶۲۳	۳۷۴۲۸۳	۳۸۲۱۰۹	۵۵۹۳۰۰	۴۸۳۷۶۱

چه رکود صنعتی و چه سیاست بانکی که قبلاً از آن یاد شد و کلاً بحران اقتصادی
به روند فوق دامن می‌زد. پابپای کاهش تولید داخلی قیمت کالاهای بتدریج
۰٪ و گاه ۳٪ و بیشتر صعود نمود. شاخص بهای عمدۀ فروشی از سال
۱۳۵۵ تا ۱۳۶۰ در مورد اقلام اصلی از ۱۱۹/۵ به ۲۷۹/۷ رسید. ترسیم
اقتصادی ابعاد هولناکی به خود می‌گرفت در حالیکه کیسه سرمایه
داران را بطور کلی پُر و کارگران و زحمتکشان را در فقر و درماندگی
فزاینده فرومی‌برد.

شاخص بهای عمده فروشی بر حسب گروههای اصلی (۱۳۵۵ - ۶۰)
 (۱۳۵۳ = ۱۰۰)

گروههای اصلی	شاخص کل	۶۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵
خواراک	۲۷۹/۷	۲۳۴/۳	۱۷۹/۶	۱۴۹/۹	۱۳۶/۹	۱۱۹/۵	
مواد خام صنعتی	۳۲۳/۸	۲۷۲/۳	۲۰۳/۲	۱۵۸/۸	۱۳۹/۱	۱۲۰/۱	
ساختهای معدنی	۳۱۸/۳	۲۵۷/۷	۱۸۳/۷	۱۵۶/۸	۱۳۶/۵	۱۲۳/۶	
مواد معدنی	۲۰۶/۱	۱۵۹/۲	۱۲۴	۱۱۸/۴	۱۰۹/۷	۱۰۰/۹	
منسوجات - پوشان	۲۹۹/۴	۲۶۲/۳	۲۱۴/۱	۲۱۲/۶	۲۲۳/۳	۱۵۶/۴	
فلزات اساسی	۳۱۲/۵	۲۴۸/۱	۱۷۷/۲	۱۴۴/۵	۱۲۸/۷	۱۲۳/۴	
ماشین آلات و وسایل حمل و نقل	۲۰۴/۹	۱۸۴/۷	۱۴۳/۵	۱۲۶/۵	۱۱۳/۳	۹۸/۵	
	۲۲۰/۴	۲۰۱/۷	۱۶۹/۹	۱۵۳/۳	۱۴۰/۶	۱۲۵۹	

فشار بحران تورمی مستقیماً بر زندگی میلیونها کارگر و زحمتکش وارد میشد همه کالاهای قیمتی شان رو به افزایش شدید بود الا قیمت نیروی کار ! در حالیکه دستمزد کارگران ثابت مانده بود، هزینه‌های زندگی بطور روزافزونی بیشتر میشد. حزب لیبرالی و حزب جمهوری میکوشیدند به بستر این بحران منافع فراکسیونی خود را محفوظ نگاهدارند و هریک از آن نهایت بهره را ببرند. واردات صنعتی نسبت به واردات مصرفی تنزل نمود. فقط در سرمایه‌گذاری صنعتی بانکها نباید امتیاز ویژه‌ای قائل شوند بلکه اساساً تجارت خارجی مورد نظر حزب باید بسمت "واردات مصرفی" و حداکثر واسطه‌های سوق داده شوند.

در فاصله سالهای ۵۷ تا ۵۹ تناسب و درصد واردات صنعتی (کالاهای سرمایه - ای) از ۲۸٪ به ۱۶٪ رسید در حالیکه کالاهای مصرفی از ۱۹٪ به ۲۶٪ رسید. افزایش حاصل کرد با وجود کاهش موقعی سطح مبادله جهانی ایران، پس از سال ۱۳۵۷ واردات مصرفی مطلقاً افزایش یافتند. در سال ۱۳۵۶ ارزش کل واردات مصرفی ۱۹۰۱۳۶ میلیون ریال بود که در سال ۱۳۶۰ به رقم ۲۰۷۶۸۶ میلیون ریال دست یافت در حالیکه واردات کالاهای سرمایه‌ای از ۲۸۴۲۰۴ میلیون ریال به ۱۲۴۵۳۲ سقوطی برابر با ۷۵٪ رانشان میدهد.

درصد ارزش کالاهای وارداتی بر حسب ترکیب آنها

سال	کالاهای مصرفی	کالاهای واسطه‌ای	کالاهای سرمایه‌ای	جمع کل
۶۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶
۲۳/۲	۲۶/۷	۲۶/۴	۱۹/۲	۱۸/۴
۶۰/۸	۵۷/۳	۵۴/۷	۵۲/۲	۵۴/۱
۱۶	۱۶	۱۸/۹	۲۸/۲	۲۷/۵
				۳۰/۵
				۱۰۰
				۱۰۰
				۱۰۰

تجار با کنترل شبکه واردات و تجارت داخلی، بر بستر بحران اقتصادی منافع فوق العاده‌ای را کسب میکردند و بورژوازی لیبرال، این وضعیت را که مطلقاً بزیان مولدهای ، سود تجاری را در سطح بالائی نگه میداشت، مورد انتقاد قرار میدادند. خارج ساختن صنایع از رکود نیاز شدیدی به واردات منعی داشت ، حال آنکه واردات صنعتی از سال ۵۵ به این طرف چه بطور مطلق و چه بطور نسبی کاهش مرتب داشته‌اند. ورود کالاهایی که قبلاً در داخل تولید میشدند باز هم به توقف تولید پاره‌ای کارخانجات منجر گردید. حزب جمهوری تلاش لیبرال‌ها به راه اندازی صنایع بویژه کارخانه‌های بزرگ را که عموماً به وسائل یدکی و لوازم تولید محتاج بودند، کوشش آمریکائی وصف مینمود و از آنجا که بسیاری صنایع و تولیدات بزرگ مستقیماً به کمک خارجی از جهت وسائل تولید سرمایه‌گذاری متکی بودند، از این موضوع بر علیه لیبرال‌ها بهره‌برداری میکرد. اما توسعه تجارت وسائل مصرفی یا واسطه‌ای با "هرجا" و باهر "کشور امپریالیستی" سیاستی ضدامپریالیستی ارائه میشد. * این استدلال که سربوши بر منافع فراکسیونی بورژوازی تجاری بود، در دست حزب جمهوری راهی برای پنهان ساختن وابستگی عمیق اقتصادی ایران چه در تولید و چه در تجارت با جهان امپریالیستی بود. اسناد رسمی جمهوری اسلامی نشان میدهد که این تجارت وابستگی اقتصادی ایران به جهان امپریالیستی را نه تنها کاهش نداده (و نمیتوانست هم بدهد) بلکه بمیزان بیشتری آنرا افزوده است. گسترش تجارت، موقعیت امپریالیسم آلمان و زاپن را بخوبی تحکیم نمود و بدانان امکان داد تا در رقابت با امپریالیسم آمریکا و شوروی ایران را با بندهای *- در تمام دوران کاذب حصر اقتصادی، نه در آمارهای رسمی، بلکه در آمارهای واقعی آمریکا یک شریک تجارت خارجی ایران میباشد.

نیرومندتری بخود وابسته سازند و سپس این وابستگی را همه‌جانبه سازند.
 ژاپن و آلمان طرفهای اصلی تجارت خارجی ایران میباشند. این دوکشور امپر-
 یالیستی که در طی سالهای ۱۹۷۰ به بعد صنایع خود را با سرعت بیشتری
 نوسازی نموده و از قدرت رقابت افزونتری با آمریکا، فرانسه و شوروی برخور-
 دار شده‌اند، چنانکه مدارک نشان میدهد، پیش از قیام در رده‌های اول و دوم
 تجارت خارجی با ایران قرارگرفته بودند. بدون منظور کردن خریدهای فنون
 و اسلحه و تدارکات نظامی، در طی دهه ۵۰ ژاپن و آلمان رقبای دیگر را در
 ایران به موقعیت پائین‌تری رانده بودند.

۶ کشور اصلی صادرکننده به ایران برتریت ب موقعیت در سالهای مختلف

سال	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵
	آلمان غربی				
۱	ژاپن	آمریکا	ژاپن	آمریکا	ژاپن
۲	آمریکا	آمریکا	آمریکا	آمریکا	آمریکا
۳	انگلستان	انگلستان	انگلستان	انگلستان	انگلستان
۴	ایتالیا	ایتالیا	ایتالیا	ایتالیا	ایتالیا
۵	فرانسه	فرانسه	فرانسه	فرانسه	فرانسه
۶					

*-در این آمار از سال ۵۸ خریدها و واردات ایران از آمریکا وارد نگردیده است.
 بویژه در رشته‌های نظامی که همچنان جریان دارد.

نباید پنداشت که بورزا - تجار با وارد کردن کالاهای منعکسی مخالف بوده‌اند.
آنها در طی بحران اقتصادی که به رکود منجر شده و شرایط سودبایان صورت
را موحد گردید، به واریکردن کالاهای مصرفی هجوم آوردند در غیراینصورت،
در شرایطی که تولید متوقف نبود، امکان چنین چیزی بسیار کمتر میشد. این
هجوم بسوی تجارت کالاهای مصرفی و واسطه‌ای، در شرایط رکود، وضع صنایع
را بمراتب بدتر مینمود و توسعه تجارت خارجی سهام تجار در سود را افزایش
میداد. بویژه وجود بقاپایی وسیع تولید خرد و پشتوانه ارزی نفت امکان چنین
چیزی را به میزان بیشتری به تجار داد.

پافشاری "دولت موقت" یا همان کابینه بازرگان بر سر توسعه سرمایه‌گذاری

و تقویت تجارت معطوف به سرمایه‌گذاری، نمیتوانست به درگیری شدید با حزب جمهوری نیانجامد. علی‌الخصوص آنکه "حزب" لیبرال‌هارا به "سیاستی آمریکائی" متهم ساخت و باوقوف بر آنکه رقابت بین‌المللی میان امپریالیستها و موقعیت ژاپن و آلمان در ایران، میتواند پایه بسط منافع تجاری گردد، در ساقط کردن کابینه لیبرالی کوشید و از این مسئله با اشغال سفارت، سلاحی جهت تحقیق توده‌ها، انحراف ذهن کارگران و زحمتکشان از عده‌هه ترین منافع امپریالیستی در ایران مدد گرفت و ضمناً در رقابت درونی بورژوازی موقعیت بهتری کسب نمود.

حزب لیبرالی، با تجارت خارجی که متنضم سود امپریالیستها و تحت سلطه سرمایه انصاری صورت میگرفت، مخالفت نداشت. آنچه مطلوب وی نبود، همانا ترکیب، چگونگی و نحوه توزیع کالاهای وارداتی و همچنین تولیدات داخلی میباشد و عده‌هه ترین نکات پیرامون این تجارت و تجارت داخلی را با توجه به منافع بورژوازی مولد بسمت راه‌اندازی صنایع پی میگرفت. مطابق سیاست لیبرالی:

اولا - در صد کالاهای صنعتی وارداتی میباشند فروختن یابد،
ثانیا - تجارت خارجی از اختیار تجار غیردولتی خارج شود (ملی کردن تجارت خارجی)،

ثالثا - شبکه توزیع، چه تجارت داخلی و چه خارجی از شبکه اقتدار و تسلط بازاریان بیرون کشیده شود.

از سال ۱۹۵۷ تجار بازار به ایجاد تعاونیهای توزیع دست زدند. این تعاونیهای ایجاد مخصوصی، واسطه‌ای و در مواردی صنعتی را توزیع میکردند و عده‌هه ترین بخش واردات را متمرکز مینمودند. بعلاوه توزیع تولیدات داخلی و خرد و کشاورزی (تولیدات دهقانی) را تقریباً بطور کامل در حوزه توزیع خود داشتند. این تعاونی‌ها، در پاره‌ای موارد حتی کالاهای مورد نیاز دولت را نیز وارد کرده و یا تولیدات کارخانجات مصادره شده در مالکیت بنیاد مستضعفین، سازمان صنایع ملی، وابسته به جهاد سازندگی را توزیع مینمودند. این سازمانها به مرکز تجمع تجار غیردولتی بزرگ و عده‌هه تبدیل شدند (قبلاً در راس یکی از این تعاونی‌ها که متعلق به "صنف آهن فروش" بود، عسگراولادی

نماينده سابق مجلس و عضو شورای مرکزی حزب جمهوري قرار دارد (۰۰۰) اين تجار پس از قيام با سرعت غيرقابل گفتگوش در عرض چندسال همهاهای خود را به پشت سر نهادند. آنها نه تنها از اعتبارات بانکی بخوبی استفاده مينمودند. و مرتبا فغان برمی آورند که "ربا" باید حذف شود. بلکه در کنار موسسات تجاري خود سلسه‌ای از بانکهاي غيردولتی "قرض الحسن" تاسيس کردن که بمدد آنها تجارت خويش را تسهيل مينمودند. حزب جمهوري، شوراي مرکزی حزب و فعالترین اعضاي آن صاحبات سهام اين تعاونيهها و مراكز توزيع بودند. توليدکنندگان کوچك مستقل، دهقانان و باغداران کوچك، همچنین توزيع کنندگان و توليدکنندگان کوچك که به مواد اوليه يا کالاهای ديگر نياز داشتند، تحت انقياد شبکه تعاونی‌ها قرار داشتند. تصور آنکه چه منافع هنگفتی نصيب اين تجار ميشد، بسيار دشوار است. تنها مطابق آمار رسمي مربوط به سالهای ۵۹ و ۶۰ بيش از ۱/۳ کل بودجه کشور، سود خالص اين تجار بود.

اين تعاونيهها و نهادهای مشابه آنها (جهاد سازندگی تا حدود زیادي به اين تعاونيهها شباخت عملکرد دارد و بسياري از فعالين تعاونيهها و حزب فعالين جهاد ميباشند!) درکلیه رشته‌های تجارت مواد خام کارخانجات (غيردولتی و دولتی)، آهن، مرغداری و دامپروری، ماشین‌آلات کشاورزی و صنعتی و ساختگانی و مواد اوليه صنایع کشور (وارداتی) و تقریباً کلیه محصولات کشاورزی، گندم، برنج، حبوبات، صیفی‌جات و میوه و تره بار را در کنترل خويش داشتند. میدان تره بار و میوه تهران و شهرستانهای بزرگ کاملاً تحت اختیار آنان قرار داشت. تجارت فرش کشور، که اساساً در روستاهای و شهرهای کوچك و از طریق تولید خرد کارگاهی وابسته به تجار تولید میشند، جائیکه نزدیک به يك ميليون زنان، دختران و کوکان روستائی به انقياد کشیده شده و مکیده ميشوند، در حیطه سرمایه تجاري قرار داشت و دارد. تعاونيهای توزيع مواد اوليه و داربست فرش، از طریق جهاد سازندگی که علاقه مفرطی به افزایش درآمد روستائیان از طریق ایجاد کارگاههای فرش دستباف دارد، ميليونها خانوار دهقانی را در انقياد گرفته، محصول کار آنها را به قيمت های نازل خريداری کرده و در بازار داخلی و جهانی (بویژه بازار

آلان) با هنگفت ترین سودها میفروشند . جهاد سازندگی تسهیلات بسیار دیگری نیز برای تجار در رشته مرغداری و دامپروری فراهم ساخت . بنیاد مستضعفین که از همان نخستین روز بیدایش ، کالاها و اشیاء قیمتی مصادره شده را بقیمت های فوق العاده نازل در اختیار تجار عمده بازار قرارداد ، سپس محصولات کارخانجات و مزارع تحت مالکیت خود را که ارقام سراسم آوری را تشکیل میدهند ، نیز از طریق شبکه توزیع وارد بازار میکنند . منگاهی به اراضی سرمایه ها و عملکرد بنیاد مستضعفان که تحت رهبری هیئتی از تجار مشهور - و در راس آنها بهشتی - قرار داشت ، در اینمورد ضروری است .

(۲) اراضی ، باغها و دامهای

بنیاد (۱۳۶۰)

زمین زراعی ۲۲۶۳۵ هکتار	باغات ۲۰۷۳۳ هکتار	میش ۴۸۷۷۸ راس	بره ۳۳۶۶۸ راس	قوچ ۲۰۵۸ راس	بزو بزغاله ۴۰۱۳ راس	گاو و گوساله ۴۷۱۸ راس
------------------------	-------------------	---------------	---------------	--------------	---------------------	-----------------------

(۱) تعداد شرکت های صنعتی

بنیاد مستضعفان (۱۳۶۰)

گروه مواد غذائی ۲۰	گروه صنایع فلزی ۱۶	گروه صنایع ساختمانی ۲۰	گروه صنایع تزئینی ۶	گروه صنایع نساجی ۱۰	گروه صنایع پلاستیکی ۶	گروه صنایع الکتریکی ۶	تعداد کل ۸۴
--------------------	--------------------	------------------------	---------------------	---------------------	-----------------------	-----------------------	-------------

(۳) معادن و شرکت های تابعه آن متعلق به بنیاد مستضعفان

(خرداد ۱۳۶۱)

نوع استخراج شن و معدن کارخانه کارگاه سنگ بری کوره ماسه	ماسه	اجر شوئی	تعداد کل	۱۰	۱۰	۶	۸	۲۴	۳	۳	۱۰
--	------	----------	----------	----	----	---	---	----	---	---	----

بنیاد مستضعفان تا پایان سال ۱۳۶۰ ، ۱۲۳۹ دستگاه ساختمان مصادره ای را مالک گردیده ، از محل فروش ارزش و اموال منقول * تا پایان سال ۱۳۶۱ ۱۴۸۰ اتومبیل مصادره ای و ۵۱ ۰۸۹/۰۸۴۲/۳ ریال درآمد داشته ، نمیتواند در میان اموال منقول طبعاً بحثی از قیمت فروش "واقعی" نمیتواند * در مورد اموال منقول طبعاً بحثی از قیمت فروش "واقعی" نمیتواند در میان باشند . کلیه آمارها مطلقاً پائین تر از مقادیر واقعی است .

موتورسیکلت را تا همین هنگام در اختیار گرفته و ۰۰ بنیاد مستضعفان یکی از واحدهای اقتصادی تابع منافع تجاری میباشد. قابل ذکر است که دامنه فعالیت "آستان قدس" که یک مجتمع تجاری-صنعتی است، پس از سال ۱۳۵۷ بسیار گستردگی شد. اراضی موقوفه تقسیم شده از دهقانان بازپس گرفته شدند و تولید-ات غذائی آستان قدس رواج فوق العاده‌ای یافتند. از آنجه گفته شد به ابعاد عملکرد سرمایه تجاری میتوان پی بردن موقعیت سودآور تجاری، موجبات انتقال بخش عظیمی از ارزش اضافی تولیدشده، به شکل سود تجاری را به آنها فراهم میکرد.

لیبرالها بر همین اساس طرح "ملی کردن تجارت خارجی" را پیش نهادند. پایه طرح بر آن قرار داشت که واردات بطور عمده در دست دولت بوده و قیمت گذاری و تعیین میزان سود تجاری ناشی از آن نیز بعده دولت باشد، تا نه تنها مواد خام و لوازم صنعتی بمیزان بیشتر وارد گردد، بل به قیمت نازلت‌تری در اختیار سرمایه داران مولد نهاده شود و با کاهش عمومی قیمت‌ها (لیبرالها چنین محاسبه میکردند!) تحت سیستم قیمت‌گذاری دولتی و تأمین بودجه از طریق مالیات از تجار، سود تجار کاهش یابد. سیاست بانکی لیبرالها کاملاً با سیاست تجاری آنها تناوب داشت. بنی صدر مرتباً تکرار مینمود که: "باید تعاونیهای توزیع دولتی بوجود آورد و از اقتدار کنونی بازاریان و تجار کاست".

لیبرالها تحت رهبری بازرگان-بنی صدر لایحه ملی کردن تجارت خارجی را پیش کشیدند. اما مجلس بررسی و طرح آنرا مرتباً به تعویق می‌افکرد و از لحظه "اسلامی" در آن "نقائص فراوانی" مشاهده میکرد. قانون اساسی، راه مبارزه میان لیبرالها و حزب جمهوری و میان بورژوازی بوروکرات و بزرگ آتی باتجارت را باز گذاشتند بود. در آنجا گفته میشود:

"اصل ۴۴: نظامی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی (منظور قانون اساسی غیردولتی است)، برنامه‌ریزی منظم و صحیح استوار است. تفصیل ضوابط و قلمرو و شرایط هر سه بخش را قانون معین میکند."

لیبرالها با تکیه بر اصل ۴۴ قانون اساسی خواهان ملی کردن تجارت خارجی بطور عمده و تخصیص تجارت خارجی به "خادم تولید داخلی" شدند. حزب که در مجلس و سایر ارگانها از اکثریت قابل ملاحظه‌ی برخوردار بود، جلو و تصویب چنین قانونی، بدان نحوه لیبرالها مطرح میکردند، ایستادگی کرد. کنترل دولتی تجارت خارجی و داخلی در تعاوی‌ها حداقل بمیزان قابل ملاحظه‌ای تحت تاثیر بحران اقتصادی و فرووریات دولتی اقتصادی اجتناب ناپذیر بحساب می‌آمد و حزب جمهوری به این موضوع وقوف داشت. حزب یکسره با این لایحه مخالف نبود ولی تعامل داشت این لایحه تحت شرایط سیاسی مساعد، بنحو قابل ملاحظه‌ای بسود تاجر تغییر یابد و نقش دولت از شریک عمدۀ تجارت داخلی و خارجی به معاون تاجر تقلیل یابد.

تجار سعی وافر بکار بستند تا حتی الامکان تصویب لایحه ملی کردن بازارگانی خارجی را به تعویق افکنند و از گسترش حوزه تجارت دولتی در داخل نیز ممانعت بعمل آورند. تجار میگویند: "دولت تاجر خوبی نیست." * آنها پیشنهاد معینی به دولت ارائه دادند مبنی بر آنکه "برای نابودی واسطه‌ها و گرانی، کلیه امور اصلی تجارت داخلی را بعهده بازاریان متعدد و مجرّب بگذارید." البته بوضوح در این پیشنهاد حرکت بورژوازی متوسط تجاري به سمت بزرگ شدن و آمادگی برای تحت فشار قراردادن "هم صنفان کوچک و متوسط" قبلی مشهود است. لیبرالها در مقابل "علت گرانی، تورم، فقر (!) و همه مصائب دیگر را در دست اندازی مشتی تاجر واسطه در بازار بر اقتضا د بازارگانی کشور" خلاصه مینمودند و تمامی راههایی را که به این تسلط تجارت بر شبکه توزیع "صممه" میزد و بنفع مرکز دولتی آنرا حل میکرد. یا لااقل بزیان تجار. در سیاست اقتصادی خود پی میگرفتند. در این اختلاف، لیبرالها و تجار هیچ کاری با سطح معیشت و زندگی توده‌ها و یا مبارزه ضدامپریالیستی نداشته‌اندو نمیتوانسته‌اند هم داشته باشند. برخلاف نظر رویزیونیست‌ها که ملی شدن بازارگانی را راهی برای جلوگیری از "احتکار" و "کاهش هزینه‌های زندگی" ، به‌توسط دولت دانسته و میدانند دولت خود یکی از عظیم‌ترین ارگانهای سرمایه‌داری و تجارت درکشور است که از وضعیت بحران نهایت *

- تکیه کلام منتظری: "دولت ناظر خوبی است ولی تاجر خوبی نیست." !

استفاده را نموده و باسوار شدن بر امواج تورم، سودهای هنگفتی را به جیب دولتمردان و بوروکراتهای تاجر پیشه روانه میکند. تجارت دولتی در سطح معیشت و زندگی توده‌ها نه تنها تاثیر مثبتی نگذاشته بلکه تا آنجا که واردات را در دست داشته و تا آنجا که توزیع داخلی پاره‌ای کالاهای را بعهده خویش گرفته است، درست مثل یک تاجر که در متنی از بحران بهره میجوید، عمل کرده و در عین حال به تجار بزرگ امکانات گوناگونی میدهد که سودهای کلان به جیب بزند.

رویزیونیستهای خروشچفی در عین حال سیاست تمرکز دولتی تجارت خارجی را اقدامی ضدامپریالیستی میخوانند و به حزب جمهوری اسلامی منسوب میکنند! در دوران مورد نظر ما چنین ملی کردنی عمدتاً از جانب لیبرال‌ها طرح ریزی میشد و این واقعیت نه بعلت تضاد با امپریالیسم بلکه اساساً برای دفاع از سرمایه دارای وابسته ایران و تقسیم بین المللی کار سابق که به راه‌اندازی سریعتر صنایع و تولیدات داخلی مدد میرساند، تقسیمی که خواهه ناخواه در طی بحران دچار تغییراتی میشد و در این مدت بزیان سرمایه مولد عمل میکرد. حال آنکه تجار این "تقسیم بین المللی" را عمل بسود آلمان - ژاپن - ایتالیا و تادهودی انگلستان و بلوک شرق تغییر میدادند. آنها با تجار هیچ تفاوت ماهوی نداشته و ندارند؛ تفاوت تنها و تنها در نوع تجارت خارجی و نوع توزیع سود است. تجار حزب جمهوری تنها به یک معنی خواهان ملی کردن بازارگانی خارجی بودند و هستند و آن اینکه دولت وارد کند و در اختیار آنها قرار دهد تا توزیع نمایند. محتوى این خواست تفاوتی باللغو بهره بانکی ندارد! زیرا بصره تر آنست که دولت با هزینه و گمرکات تخفیفی وارد کند ولی آنها توزیع نمایند: دولت باید از سود تجاري خود چشم بپوشد و یا آنرا به حداقل کاهش دهد البته دولت نیز فقط بشرطی چنین بازارگانی ملی را میپذیرد که قبل از توزیع سود تجاري وارداتی سهیم گردد!

سیاست دو حزب در زمینه بانکها و تجارت با سیاست آنها در مقابل صنایع مربوط است. برای تجار کنترل و انحصار تجارت مهم است ولی در شرایطی که تولید بعلت ورشکستگی بانکها و در دسترس قرا رنداشتن یول- سرمایه و از طرف دیگر رکود در تولید و ورشکستگی صنایع، بسرعت کاهش یافته و

هزینه‌های آن علیرغم کاهش قیمت نیروی کار، فزونی می‌گیرد، ناگزیر تن به تمرکز حتی‌الامکان صنایع میدهد. مع الوصف تلاش تجار اینست که محصولات تمام شده را از جهت عرضه خود در دست گیرند، بعارت بهتر دولت و یا سازمانهای متمرکز وابسته بدان در تولید، کالاهای ساخته شده را جهت عرضه به تجار بسپرند. مادامکه تمرکز صنایع، تمرکز توزیع و کنترل آن در دست دولت را بهمراه نداشته باشد و یا آنکه این کنترل چندان موثر نباشد، تجار از چنین تمرکزی سود می‌برند. بهمین سبب تجار حزب جمهوری در تمرکز صنایع و بویژه صنایعی که صاحبان آنها از کشور گریخته و یاد رحال ورشکستگی کامل قرار داشتند با لیبرالها در شورای انقلاب هم زبان می‌شوند. "شورای انقلاب" که مواجه با بحران فزاینده اقتصادی و سیاسی می‌باشد، بخاطر نجات پارهای از صنایع بویژه صنایع بزرگ و عمدۀ از ورشکستگی و به خاطر تمرکز آنها در دست دولت یا بنیادها و سازمانهای نیمه دولتی و وابسته بدولت که عمدتاً در تحت نظارت تجار حزب هستند (بنیاد مستضعفان، بنیاد مسکن و بعد انواع بنیادها) در تاریخ تیرماه ۱۳۵۸ طی تصویبیه‌ای به ترتیب زیر صنایع را دسته بندی نمود:

صنایع مشمول بند "الف" که به ماهیت آن صنایعی بستگی داشت و شامل صنایع استراتژیک و صنایع مادر بود. صنایع خودرو سازی، صنایعی که فلزات تولید می‌کردند، صنایع مصرفی (مثل کارخانه ایران ناسیونال)، کارخانه‌های کشتی سازی، هوایپیماسازی، کارخانه نورد اهواز و نظایر اینها مشمول این می‌شدند. طبق تصویب شورای انقلاب مدیریت و مالکیت این صنایع در اختیار دولت قرار می‌گرفت.

صنایع مشمول بند "ب" که به ماهیت صاحبان صنایع بستگی داشت، به این صورت که صنایع و معادن بزرگی که صاحبان آنها از طریق روابط غیرقانونی با رژیم گذشته یا استفاده نامشروع از امکانات و تضییغ حقوق عمومی به ثروت های کلان دست یافته و برخی از آنها از کشور متواری هستند، دولت طبق لایحه قانونی شماره ۶۷۴۸ مورخ ۲۶/۳/۲۶ مدریت آنها را در اختیار گرفته است. سهام اینگونه اشخاص به تملک دولت درمی‌آید. آنان سرمایه‌داران بزرگی بودند که از یکی از راههای ذکر شده به ثروت‌های کلانی دست یافته

بودند امثال جعفر اخوان، حبیب ثابت، گروه فرمانفرمايان، على رضائي، محمود رضائي، مراد اريه وهاب زاده، خياميها، ياسيني والآخر . صنایع مشمول بند "ج" ، این بند اینطور شروع میشود : "در کارخانجات و موسسات که وامهای قابل توجه برای احداث یا توسعه از بانکها دریافت داشته اند در صورتیکه کل بدھی آنها از دارائی به هر صورت که مقتضی باشد، متعلق به دولت است و بقیه بدھی اشان بعنوان طلب دولت و مردم بهر صورت که مقتضی باشد وصول خواهد شد . چرا که این بدھی ها از محل بانکها بوده است و اگر هم متعلق به اشخاص بوده به دولت واگذار میشود تا حق مردم را به آنها بازپس دهنده در صورتیکه دارائی این واحدها بیشتر از مطالبات بانکها و مردم باشد، دولت به سمت مالک بانکها نسبت به مطالبات خود و مردم در مالکیت آن واحد سهیم میشود

يكسته صنایع هم بودند که نه جزو صنایع ماد رو صنایع استراتژیک بحسب میآمدند و نه صاحبانشان آدمهای فاسدی بوده و نه بافت مالی و اقتصادی آنها خراب و ناسالم بوده است . شورای انقلاب این نوع کارخانجات و مالکیت آنها را به رسمیت میشناسد . (نشریه داخلی سازمان صنایع ملی ایران، شماره ۱۸، صفحه ۲۸ و ۲۹، وضعیت کنونی) .

مالکیت مندرج در تصویبنامه "شورای انقلاب" به ترتیب زیر تغییر نمود و یا تثبیت شد :

۱- بند الف : مالکیت دولتی

۲- بند ب : مالکیت دولتی سهام عده (ابتدا مالکیت ۵۳ بورژواي بزرگ و سپس ۱۷۶ نفر)

بند ب : مالکیت بنیادها (بنیاد مستضعفان، بنیادشهید و بنیاد صدوق ۰۰۰)

بند ب : مالکیت و نظارت و مدیریت " سازمان صنایع ملی کشور "

۳- بند ج : مالکیت و سهیم شدن در مالکیت، کنترل و مدیریت " سازمان صنایع ملی کشور "

۴- بند د : غیردولتی

چه صنایع بند "الف" و چه صنایع بند "ب" که در حقیقت از صاحبان قبلی اشان مصادره شده اند و صنایع بند "ج" که یا مصادره و یا در مالکیت آن دولت

سهیم شده است ، در هنگام تصویب قانون مذکور در شرایط بحرانی و
ورشکستگی بسر میبردند .

"بسیاری از کارخانجاتی که مشمول بند "ج" شده‌اند (تعداد-

شان بیش از ۲۰۰ تا هست) و یا مشمول بند "ب" شده‌اند

(آنها هم حدودا ۲۰۰ تا هستند) دارائیشان کمتر از بدھی

اشان است، نه تنها مشمول ماده ۱۴۱ (قانون ورشکستگی)

شده بودند و دارائی اشان به نصف سرمایه‌اشان تقليل

پیدا کرده بود بلکه اصلا چیزی در شرکت نداشتند . بطور

کلی تمام شرکتهایی که مشمول بند "ج" شدند به این

دلیل بود که بافت مالی سالمی نداشتند . " (همانجا)

در حقیقت ورشکستگی و بحران، دولت را ناچار ساخت که بخش عمده صنایع
بزرگ را در اختیار خود بگیرد (الف و ب) و بخش‌های دیگر را به "سازمان
صنایع ملی کشور" بسپرد تابطو رمختلط (مالکیت دولتی و غیردولتی سهام)
اما تحت کنترل و مدیریت دولت اداره شوند (ج) .

"تا کنون تقریبا ۵۸۰ شرکت ملی شده و با تشکیل وزارت
صنایع سنگین و معادن و فلزات به آنجا منتقل شده است و
در حال حاضر مجموعا ۴۷۰ شرکت و کارخانه تحت پوشش
سازمان صنایع ملی ایران اداره میشود، صنایع تحت پوشش
صرفی و برخی تولیدی میباشند و جمعا ۱۵۰ هزار نفر در
این شرکتها مشغول بکار هستند . " (همانجا، ص - ۲۰)

در کنار تمرکز دولتی و تحت کنترل صنایع ، مجموعه‌ای از بنیادها که بخش
مهمی از سرمایه‌اشان را صنایع مصادره شده و همچنین اراضی مزروعی تشکیل
میدارند (بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید، بعدا بنیاد صدوقی ...) هر یک
مجموعه‌ای از صنایع، معادن و موسسات تولیدی دیگر را به تملک درآورده‌اند . در
سال ۶۱ بنیاد مستضعفان ۸۴ شرکت صنعتی ، ۵۸ شرکت معدنی و تابع آن،
۳۲۶۳۵ هكتار زمین مزروعی و ۲۰۷۳۳ هكتار باغات ۰۰۰ را در تملک خود داشت .
این تمرکز که عمدتا از صنایع ، معادن ، اراضی و مستملکات مصادره‌ای بندهای
"ب" و "ج" و مشابه آن تشکیل شده‌اند، بویژه از جانب تجار حزب

جمهوری هدایت میشوند . این تمرکز جنبه دولتی نداشت و مستقیماً بامنافع تجار بازار گره خورد . پس از تصویب برنامه فوق و پیدایش بنیادهای متتمرکز و تمرکز دولتی وسیعتر صنایع و در جریان آن، منازعه میان لیبرالها و تجار برسر گسترش صنایع تحت کنترل دولت و حمایت دولت و یا در مالکیت آن تشدید شد . لیبرالها وبخصوص بنی صدر در راس آنها بر کنترل بنیادهای غیردولتی (بنیاد مستضعفان) سعی مینمودند . سیاست لیبرالها بر کسب مدیریت بنگاهها و موسسات ملی "ملی شده" و توزیع محصولات این شرکتها بوسیله تعاونیهای دولتی یا وابسته به دولت برای خارج ساختن آنها از شبکه توزیع بازار دور میزد . حزب جمهوری، همانطور که بانکهای غیردولتی را محفوظ نگاهداشت، بنیادهای عظیم اقتصادی تحت ناظارت خویش را نیز نگاهداشت و بنوبه خود تلاش برای کنترل صنایع دولتی متتمرکز را فروختی بخشد و از طریق "شوراهای اسلامی کارخانجات" و "انجمن‌های اسلامی" مدیران لیبرال را تا آن زمان که لیبرال بودند، تحت ناظارت خود درآورد . این مبارزه برسر مقامات مرکز حساس اقتصادی و همچنین مدیران کارخانجات دولتی و متتمرکز، همانطور که در رعرمه سیاست پیش میرفت، مبارزه میان مکتب و تخصص خوانده میشد . "مکتبی‌های متخصص" بتدریج جای "متخصصین غیرمکتبی" را میگرفتند . محصولات کارخانجات ملی شده عدتاً در توزیع به تجار سپرده شد و در موارد قابل ملاحظه‌ای تهییه مواد خام این کارخانجات رانیز خود آنها در دست گرفتند (جالب توجه نقش جهاد سازندگی در این میان میباشد) .

تمرکز صنایع بتوسط دولت، بر میزان فشار و بهره‌کشی از کارگران بسی افزود . هر دو حزب، سیاست صنایع ملی شده را مبنی بر استثمار و حشیانه‌تر کارگران، کاهش دستمزدها و بهر قیمت بالابردن سوددهی کارخانجات تائید مینمودند . تجار حزب جمهوری در عین حال به تعیین نرخ سود این صنایع پرداخته، با کنترل آنها سود تجاری خود را در حد بالائی تامین میکردند . اگرچه صنایع ملی کشور بعداً - یعنی بعد از کنار زدن لیبرالها - بتدریج سیاست قیمت گذاری و توزیع محصولات خود را در بازار پیش گرفت و سلسله‌ای از فروشگاه‌های وابسته را بوجود آوردیا توسعه داد و خود نیز وارد "بازار سیاه" گردید

و مستقلابه کسب وکار تجار پرداخت اما تا سال ۶۰ که هنوز این سازمان شکل و شمايل قطعی خود را نیافته بود، تجار حزب جمهوری موفق به کسب کلان - ترين سودها از اين ناحيه شدند و اين درحالی بود که صنایع مذکور مداوماً اعلام زيان ، زيان کاهش يابنده ميکردنداز کارگران ميتوانستند تا با "مايه گذاشتند از جان خود" و "کار مجاني در راه خدا" سود موسسه را بالا ببرند! سياست ليبرالها مبني بر دولتی کردن بنیادها، توسعه زنجيره‌های توزيعي مستقل از بازار، تعبيين و کاهش نرخ رسمي سود محصولات کارخانجات دولتی برای تجار و غيره ، همگی در برابر حزب شکست خورده‌اند، گواينکه پس از ليبرالها بالاخره همان حزب ناگزير بود به اين مسائل پاسخ مثبت دهد !

بموازات اين اقدامات بورژوازي سركوب خونين و متحدانه جنبش انقلابي را به پيش ميبرد در سال ۹۵۸ جنبش دهقاني با خواسته‌های معين و ابعاد رويه گسترش دрагلب نقاطه کشور سريرا فراشت . علاوه بر کردستان که در آنجا مسئله دهقاني با مبارزه بر ضد ستم ملي ترکيب شده بود، در مناطق ديگر از جمله نواحی استان مرکزی ، جنوب ، شمال شرقی و شمال و غرب کشور، دهقانان برعليه زمينداران برخاسته و هر روز مبارزه عليه ملاکان و زمينداران در اين اوضاع به مسئله دهقاني جنبه حادي بخشيد و بالاخره نيز در تركمن صحرا و پاره‌ای نواحی ديگر به درجه درگيري مسلحانه کشیده شد . دهقانان زمينه‌اي زمينداران بزرگ و ملاكين را بدون قيد و شرط تصرف کرده، مستقيماً به تقسيم يا کشت جمعي برروي آنها پرداختند در بعضی روستاهای دهقانی کشت بوجود آمد . اقدامات دهقانان که جنبه دمکراتيك انقلابي داشت ، منافع ملاكين، زمينداران و موسسات سرمایه‌داری را بخطر انکند . البته اين اقدامات فوق العاده پراكنده و در عدم پيوند مستحکم با جنبش انقلابي در شهرها و جنبش طبقه کارگر بسر ميبرد، اما آشكارا دهقانان را به جريان انقلاب نوين ايران مربوط ميساخت . ترقى و تکامل اين جنبشها و ارتباط آنها با جنبش طبقه کارگر و جنبش انقلابي - دمکراتيك ، نميتوانست پتانسيل انقلاب را بطور مشددی بالا نبرد . بورژوازي در برابر برآمدهای دهقانی، سياست سركوب را در دستور نهاد . کابينه بازرگان بانتقديس و حمايت صريح از منافع ملاکان و زمينداران آغاز بكار کرد . ولی جنبش دهقانی با اين وجود رو به توسعه نهاد .

به عنین سبب در سال ۵۹ بورژوازی و عده نامه لیبرالی رضا اصفهانی را منتشر ساخت .

طرح چهارماده‌ای مشهور رضا اصفهانی که از جانب لیبرالها مطرح گردید متوجه جلوگیری و توقف جنبش‌های انقلابی- دمکراتیک، سرکوب ابتکارانقلابی دهقانان در مصادره بی‌قید و شرط اراضی، حفاظت مالکیت بزرگ سرمایه‌داری و تامین منافع ملاکان، تقویت و تحکیم دهقانان ثروتمند در اتحاد با دولت و بالآخره تقویت موقعیت دولت در قبال تولید دهقانی و برقراری یک سیستم بوروکراتیک - ارتجاعی برای برخورد به جنبش دهقانی بود . این طرح مطابق روند بنیادی حاکم بر تحولات ارضی در جامعه سرمایه‌داری بود که بر اساس خصلت بوروکراتیک - ارتجاعی این تحول، حتی‌الامکان به حفظ بقایای نظمات کهن ، بزرگ مالکی و برقراری فروش محدود زمین به دهقانان (با گرفتن غرامت) می‌پرداخت . این طرح ادامه مستقیم اصلاحات ارضی ۴۱ بود . طرحی که ظاهرا وظیفه تقسیم ارضی میان دهقانان را بعهده داشت ، کاملاً با منافع لیبرالها جوش خورده بود . مطابق این طرح دولت مالک اراضی شناخته می‌شود درنتیجه دهقانان را از هرجهت به وابستگی خود می‌کشاند . طرح بر ابقاء وام دهقانان به بانکها ، بازگرداندن اراضی مصادره شده به ملاکان ثروتمندو زمین‌داران ، وابسته نمودن دهقانان به زمین و دولت و تقویت محدود دهقانان ثروتمند در برابر دهقانان خرده مالک میانه حال و فقیر استوار است . اندکی دقت نشان میدهد که اهداف طرح رضا اصفهانی مقابله با اهداف جنبش دهقانی بود و مستقیماً بر علیه انقلاب پیش نهاده می‌شد . در این طرح اراضی موقوفه ابداً مورد تقسیم واقع نمی‌شوند و سیستم بزرگ مالکی در معرض آسیب قرار نمی‌گیرد . معهذا حزب جمهوری از همان بدو امر در برابر این طرح ضدانقلابی و بخصوص بندهای "ج" و "د" آن که بزیان منافع تجار بود ، ایستادگی نشان داد . اجرای طرح به ایجاد "هیئت‌های هفت نفره" که مطابق اوضاع و احوال محلی تصمیم می‌گیرند ، و عمدتاً از طرف مقامات بوروکراتیک تعیین شده‌اند (۵ نفر از ۷ نفر) و ۲ تن دیگر که از معتمدین محلی دولت هستند (ضمن آنکه رای قطعی با ۵ نفر ذکور است) محول شد . این طرح نیز مثل هر طرح دیگر جمهوری اسلامی فوراً یک بوروکراسی مخصوص خود پدید آورد . هر اقدام دهقانان

توسط این هیئت‌های ۷ نفره ابطال و حرکت خلاف این هیئت‌های ۷ نفره، خلاف شرع و مورد سرکوب واقع می‌شد. حزب جمهوری هیئت‌های ۷ نفره را به تحت رهبری خویش کشانید و ضمن مخالفت با بندهای "ج" و "د" باعث گردید در اینجا هم سیاست حزب دنبال شود. بندهای "ج" و "د" بعنوان مسائل مورد مشاجره یعنی مسائلی که هنوز باید بر سر آنها زورآزمائی بعمل آید، تلقی شدند و قطعیت یافتند و یا تغییر و اجرای آنها به مراحل بعدی تحويل شد. بدین ترتیب طرح رضا اصفهانی تقویت ملکیکن، دهقانان ثروتمند و قدرت دولتی را در پی داشت و میتوانست به قدرت تجار د رحوزه توزیع محصولات کشاورزی لطمه وارد کند، طرح تاکید نشده اعلام گردید که میباشتی نمایندگان "امت سرمایه" در مجلس خود آنرا تصویب کنند. تخاصم تجار با بندهای "ج" و "د" ناشی از آن بود که برنامه رضا اصفهانی متوجه رونق تولید کشاورزی و تقویت دهقانان ثروتمند و ایجاد تعاونیهای تولید و فروش و تضعیف موقعیت تجار در رابطه با تولیدات کشاورزی میشد. حزب جمهوری که علاوه بر تجارت داخلی بر شبکه توزیع و تجارت داخلی مسلط و در آنها منافع عظیمی داشت تا مدت‌ها انجام این برنامه را به تعویق افکند. آنها بطور کلی طرح را باتوجه به سطح جنبش انقلابی دهقانی مردود نشمردند بلکه با آن جنبه‌هایی که مستقیماً منافع آنها را در بازار محصولات کشاورزی، عملیات روی زمین و غیره مورد مخاطره قرار میدادند، درگیری داشتند. وقتی لیبرال‌ها کنار گذاشته شدند، این طرح مطابق منافع حزب جمهوری بالآخره تصویب گردید.

تقریباً همه این تصادمات منافع فراکسیونی بورژوازی در طرح و تخصیص بودجه کل کشور بهم میپیوندد. سیاست اقتصادی لیبرال‌ها در قبال بودجه دنباله سیاست‌هایشان در رشته‌های دیگر بود. آنها از لحاظ تمامی منابع بودجه، علی‌الخصوص رفع و مقابله با کسر بودجه و تخصیص‌های بودجه دولتی، بر افزایش مالیات‌های غیرمستقیم و مستقیم از کسبه و تجارت، "عدم اتکاء یکجانیه" بر درآمدهای ناشی از نفت و بسط سرمایه گذاری در رشته‌های تولیدی، کنترل درآمدهای ناشی از تجارت داخلی و خارجی، عدم دریافت وام از بانک مرکزی (دریافت وام از بانک مرکزی بمعنای چاپ اسکناس یعنی دامن زدن به تورم با

توجه به سطح ثابت دستمزد کارگران و درآمد کارمندان دولتی و سطح نازل تولید است) پای میفشدند لیبرالها خروج انباشته‌های پولی از بانکها و افتادن شان بدرود هزینه‌های دولتی را به معنای جریان دادن بخش عظیمی از بودجه در بازار برای تجارت و خرید و فروش دولتی یا خصوصی میدانستند و استدلال مینمودند این امر ضمن تضعیف بانکها ، شرایط اعطای وام به سرمایه‌داران مولد را نیز سخت‌تر میکند . اتکای بودجه به درآمدهای نفتی که بصورت ارز و اعتبار در می‌آیند، خود بخود سمت و سوی عملکرد این بخش از درآمد دولت را، که تجارت خارجی باشد، تعیین میکند . منازعه در این‌مورد کنترل این تجارت را چه از جهت درآمدهای ناشی از آن و چه از جهت زمینه‌های تجارت خارجی نیز دربرمیگیرد .

سیاست بودجه حزب جمهوری کاملاً و بنحو بارزی با منافع تجار و تمايل آنها در غلبه سود تجاري بر سود صنعتی همخوانی دارد . حزب بهیچوجه حاضر به افزایش ماليات مستقيم از تجار نبود و اصولاً در طی سالهای پس از قيام مرتباً اين بخش بورژوازی از معافیت مالياتی برخوردار بوده است *

سیاست مالياتی مورد قبول حزب عبارت از ماليات مستقيم از صنایع و همچنین تولیدکنندگان خرد، کسبه و ماليات غيرمستقيم میباشد . حزب مدافع قرضه‌های دولتی از بانک مرکزی بوده و با توجه به آنچه در رابطه با تجارت گفتیم، بدینطريق رونق تجارت را دنبال مینمود . رهبران حزب با اشاره به درآمد نفت از وجود دائمي ارز سخن میگويند که "پشتونه دائمي تجارت" است .

"حزب جمهوري میگويد "نفت میفروشیم و کالا میخریم"

و مصرف میکنیم . آنها میگویند واردات را افزایش میدهیم .

لیبرالها میگویند : تولید داخلی را افزایش میدهیم . "(۱۰)

هنگامیکه در سال ۱۳۵۹ بحث برس بودجه در مجلس درگرفت، لیبرالها سیاست حزب را سیاست ویران کننده که به افلاس و ورشکستگی کشیده میشود توصیف کردند . بودجه‌های سالهای ۵۹ و ۶۰ عمیقاً در وابستگی به نفت و قرضه از بانک مرکزی و چاپ اسکناس قرا رداشتند . بهمین جهت نمایندگان لیبرال استدلال تجار (حزب جمهوری) مطابق بالاسلام است : "در اسلام که ماليات وجودندارد ! " اولین کسیکه این فتووار اقبال از قيام صادر کرد، کسی بجز خمينی نیست !

مجلس این بودجه‌ها و بیوژه بودجه سال ۱۴۹۰ را مرادف نابودی اقتصادی مملکت میدانستند. در بودجه سال ۱۴۹۰ حداقل در حدود ۵۰۳ میلیارد ریال (۵۰ میلیارد تومان!) کسر بودجه وجود داشت و خواست تجارت‌امین آن از طریق وام از بانک مرکزی و چاپ اسکناس بود. از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰ چاپ اسکناس بخاطر رفع کسری بودجه دولت باعث گردید حجم اسکناس در گردش به ۴ برابر بیانجامد در حالیکه تولید ناخالص ملی در همین فاصله هیچگونه افزایشی را نشان نداده بلکه چنانکه یا دش کاهش داشته است (۱۵٪ کمتر از سال ۱۳۵۶ در سال ۱۳۶۰).

(۱۳۵۲ = ۱۰۰)

سال	حجم اسکناس در گردش	درصد افزایش سالیانه	شاخص کل تولیدکشور	شاخص کل ببهای عمده فروشی
۱۳۵۶	۷۹۰ میلیارد ریال	-	۱۵۱	۱۴۹/۹
۱۳۵۷	۱۲۳۶	۵۶	۱۲۹	۱۷۹/۶
۱۳۵۸	۱۶۶۶	۳۵	۱۳۰	۲۲۴/۳
۱۳۵۹	۲۲۰۳	۲۲	۱۲۱	۲۱۸/۱
۱۳۶۰	۲۷۰۷	۲۲	۱۳۶	۲۱۸/۱

چاپ اسکناس برای رفع کسر بودجه که از سال ۱۳۵۷ به سیاست اصلی دولت جمهوری اسلامی تبدیل شد. تحت اوضاع بحران اقتصادی کاهش سطح تولید بطرور مداوم بی‌آنکه هرگز تا سال ۱۴۹۰ به سطح سال ۱۳۵۶ برسد، فوراً اثر خود را در تورم روزافزون یعنی ۳ برابر افزایش قیمت‌ها نسبت به سال ۱۳۵۲ نشان داد و این موضوع سپرده‌های مدت دار را در بانکها به حداقل رسانید. اثرات چنین سیاست اقتصادی در بودجه کل کشور بیوژه هنگامی فهمیده می‌شود که دریابیم علی‌العموم سطح دستمزد کارگران و زحمتکشان ثابت بوده است، بعبارت دیگر درجه بهره‌کشی بالارفته و همچنین هنگفت‌ترین سودها به جیب تجار وارد می‌شود. معین فرماناینده لیبرال در سال ۱۳۵۹ گفت:

"آنکه تصور می‌کنند بازیاد صادرکردن نفت خام خواهد توانست"

مشکل کسر بودجه را حل نمایند، سخت درشتباهند ۰۰۰ فقط آن

مقدار از ارز حاصل از فروش نفت برای جبران هزینه‌های مسا

مفید است که بتواند از طریق واردات کالا تبدیل به ریال شود، واردات کالا هم با فرض اینکه جامعه ما کماکان یک جامعه مصرفی میباشد و به خود اجازه دهد هر مقدار کالا ی غیرمفید و غیرتولیدی هم که میسراست وارد کنند و در حقیقت در این قضیه هم اقتصاد ما بـدل اقتصاد رژیم منحوس گذشته باشد، باز هم حدی دارد و ظرفیت بنادر، راهها، حمل و نقل جذب داخلی محدود کننده ما خواهد بود ."

بنابراین چه باید کرد ؟

"بـاید بطور جدی به مداوای اقتصاد کشور برخاست بـاید سطح تولید داخلی را بالا برد بـاید هزینه های جاری دولت را تاهر حد که میسر است ، کاهش دادو بودجه دولت را صرف کارهای تولید و اشتغالزا و خودکفایانه و بـی نیاز کنده کردد ۱۰۰۰ اگر بدون ضابطه و معیاری به هر مسئول کیسه پرپولی بدنه که برود هر کاری صلاح میداند انجام دهد تمام نظم مملکت بهم میخورد و سقوط اقتصادی کشور حتمی میباشد ."

(انقلاب اسلامی ، ۵۹/۱۲/۴)

وام از بانک مرکزی از نظر لیبرالها تنها هنگامی مفید خواهد بود که قبل از واسطه ها " از تجارت داخلی و خارجی قطع گردد . مبالغیان در اینباره ابراز داشت :

"بـا توجه به اینکه رقم درخواستی از بانک مرکزی برای تامین کسری بودجه رقم ۵۰۳ میلیارد ریال است ، تامین این وام از طریق بانک مرکزی یکی از راههایش چاپ اسکناس است ۰۰۰ (که) به تورم موجود اضافه میکند ۰۰۰ اضافه کردن این پول تازمانی که اقتصاد ناسالم خودمان را هنوز ترتیبی برایش نداده ایم و هنوز نتوانسته ایم دست واسطه هارا قطع کنیم و هنوز میدانیم که در مراکز تولید داخلی یا از طریق تجار خارجی فاصله بین تولیدکننده و واردکننده تا مصرف کننده چندین دست میگذرد (منظور صباغیان از " دست " همانا تجار

است) . . . خود اضافه کردن این پول به نظر من یک مشکل دیگری را اضافه میکند . " لیبرالها متقابلاً به درآمدهای تجاری اشاره کرده پیشنهاد میکنند :

"بانک مرکزی مکلف است از عمل فروش اوراق قرض الحسنے میزان اعتبار مذکور را تامین نماید . الان کسانی که در ۲ سال بعد از انقلاب سودهای کلان را از وضع نابسامان برده - آند و یا از سیستم اقتصادی ناسالم برده‌اند، الآن آنها باید بیایند و کمک بکنند و بدهنند ." (انقلاب اسلامی، ۱۹/۱۱/۵۹)

قرض الحسنے "خوبست" ، ولی بشرطی که تجار بدولت و بانکها بدھند، نه بانکها و دولت به تجار و بشرطی که به بودجه دولتی در جهت "افزایش تولید" ، جلوگیری از چاپ اسکناس ، وکلا بر مبنای منافع لیبرالها پرداخت شود بودجه دولتی همچنین باید بحساب تجار و از طریق مالیات‌های مستقیم تصاعدي فراهم گردد . در رشتہ مالیاتی عزت الله سحابی لیبرال دیگر میگوید : "بخش خصوصی (منظور بخش غیردولتی است) بدون استثناء سود برده است . به اعتراف خودشان در بخش تجارت سال گذشته ۱۱ میلیارد دلار اعتبار به بخش خصوصی داده شده است و بخش تجارت چیزی در حدود ۱۲۰۰ میلیارد ریال (۱۲۰ میلیارد تومان ، در حدود ۱۷ میلیارد دلار ! نصف بودجه کل کشور) سود برده است ! ! "

سحابی که انگشت بجای حساس مسئله گذاشته ، مثل بقیه لیبرالها منافع عظیم صاحبان تولید و سرمایه‌داران مولد که تحت شرایط بحران ، آنها نیز سودهای هنگفت میبرندند ، را مسکوت میگذارد و مالیات تصاعدي برای تجارت و سودهای تجار را توصیه مینماید :

"اگر مالیات تصاعدي را بپذیریم ، اگر بخواهیم عدالت اجتماعی پیاده شود (منظور تساوی سود در میان سرمایه‌داران است) ، قسط اسلامی ، باید حداقل ۵٪ از این مبلغ صرف مالیات شود . معنی ۶۰۰ میلیارد ریال ، در حالیکه ۳۵ میلیارد ریال گرفته‌ایم . بخش خصوصی در این زمینه به دولت وملت (!)

بدهکار است، باید امسال از آنها بگیریم . "

(انقلاب اسلامی، ۱۸/۱/۶۰)

خصوصا تاکید لیبرالها در مورد بخششای مختلف زمینه های عملکرد بودجه و منابع تامین آن براین نکته نظارت دار دکه در شرایط بحران و تورم، تجارچه دروشور مواد خام به کارخانجات و چه درسود تجاری از موقعیت برتری نسبت به تولیدکنندگان برخوردارند بودجه باید چنان تنظیم شوکه براین تفوق غلبه گردد و عدالت قسط اسلامی میان سرمایه داران رعایت شود !

چنین سیاستهایی نه تنها ماهیت طبقاتی دو حزب را بخوبی متجلی میسازد، بلکه بیشتر از آن ماهیت بورژوا-امپریالیستی یا وابستگی آنان به سرمایه مالی بین المللی را بر ملا میکند. اگرچه این مطلب در ابعاد کلی تری هنوز باید "در بخش چهارم" مطرح شود، اما اجمالا در همینجا اشاره ای بـ دان ضرورت دارد. چه لیبرالها و چه حزب جمهوری اسلامی همواره سیاست اقتضـ دی خود و منافع مربوط بـ دان را بنحوی انعکاس داده اند و میدهند که گویا در تضاد با سرمایه داری، سرمایه مالی و امپریالیسم قرار داردو به همین عـلت بـ اید علیه جناح دیگر بـ کار برده شوند. بـ بورژوازی و هرجناح آن بـ توجه به جنبش انقلابی و مبارزات و خواسته های کارگران و دهقانان بـ بیژه در هنگامیکه این مبارزات درجه حادی بـ خود می گرفته اند، در طی دوران اعتلای ۵۲-۶۰ اختلاـ فات فراکسیونی خود را اختلاف پیرامون مبارزه با امپریالیسم یا عدم آن و انصـود ساخته و مساعی تام بـ خروج میدادند تا توده های مردم را به سیاهی لشکر مبارزه درونی خود تبدیل کنند. اما ماهیت سیاست هر دو حزب به اندازه ذره ای با منافع سرمایه مالی به معنی دقیق کلمه در تضاد نبوده بلکه با آن انتـلاق داشت. چه سیاست لیبرالهادر دفاع از "تولید" ، تخصیص درآمد نفت به صنایع و تولیدات داخلی ، چه سیاست بازرگانی خارجی آنها، تمرکز صنایع و بانکها و غیره بهيج نمونه سرمایه داری ایران و نه منافع سرمایه مالی را بـ خطر نمی افکند. برنامه احیاء و توسعه صنایع در رابطه با سرمایه مالی و تقسیم جهانی سرمایه، لیبرالها که در اینراه از امپریالیستها و از جمله آمریکـ دعوت به سرمایه گذاری تضمین شده در ایران مینمودند، تضادی با سرمایه مالی و سرمایه داری ندارند. آنها برای غلبه دادن سود صنعتی به تجاری، از کنترل

و نظارت بر تجارت خارجی و تصرف منافع آن و انتقال این منافع به بخش تولید سخن میگفتند: بحث نه بر سر ماهیت روابط و منافع بل بر سر تصاحب آنهاست. حزب جمهوری بعکس، بنام "اسلام و انقلاب" وابستگی را همان "وابستگی صنایع یعنی مونتاژ" تعریف میکردند و مدعی میگشتند که "تجارت وابستگی نمیآورد!" ولی "صنعت وابستگی زاست" . (بهشتی) این سیاست مبنی بر عدم "وابستگی تجارت" و توسعه آن براساس اعتبارات بانکی و درآمد های نفتی در خدمت عظیمترین منافع امپریالیستها قرار داشت و دارد. وابستگی اقتصادی کشور به سرمایه مالی بدرجات فزاینده و با سرعت بیشتری عمیق میشود. خطمشی اقتصادی حزب ماهیتنا تفاوتی با سیاست لیبرالها ندارد. نه آنها با تجارت و نه اینها با تولید مخالفند: هریک بنحوی منافع فراکسیونی خود را در پیوند با سرمایه مالی جستجو میکنند ولی کاذبانه این منافع را در برابر سرمایه مالی وانمود میسازند. اینکه هردو جناح سرمایه و یکی از اشکال سرمایه (تجاری یا مولد) را در رابطه با وابستگی به سرمایه مالی، در ضدیت با هم قرار میدهند، تحرید و تجزیه‌ای است که در واقعیت مفهوم ندارد. هرچقدر هم تمنعا، یا موقتا تحت شرایط بحرانی وغیره، چنین تعارضی بدبادر گردد، ناگزیر تا آنجا که تولید سرمایه‌داری است و مبادله در بازار سرمایه‌داری صورت میگیرد، به یک دوربیمائی کامل و تام سرمایه مربوطند منازعه برسر کسب تسلط بر بانک مرکزی و "پول - سرمایه" ناشی از نفت و نحوه تخصیص آن در بررسی بودجه و سیاستهای پولی نیز تنها به همین مفهوم باید در ک گردد. تسلط تجار بر پول - سرمایه متمرکز در بانکها و ناشی از نفت، نیز قادر نمیباشد برای مدتی طولانی دوربیمائی سرمایه را در رهمه اشکالش از میان بردارد، "زاد سازد" یا متوقف کند و کاهش دهد و تنها به رونق محض تجارت بیانجامد. همینطور هم وابستگی سرمایه‌داری ایران به سرمایه مالی، با توجه به سیر سرمایه‌گذاری واشکال آن سازمان مجدد می‌یابد و سرتاپای دوربیمائی را دربر میگیرد، چنانکه به هرمیزان سرمایه در شکل معینی از خود دچار توقف در دوربیمائی گردد، سرمایه مالی حوزه‌های دیگر سود را تعقیب میکند ولی سرانجام با رفع توقف، سرمایه در رهمه اشکالش به دوربیمائی می‌پردازد. باید درنظر داشت که این توقف همواره نسبی است. چه چیزی موجب رونق

نسبی تجارت در ایران میگردد؟ اینکه با انکاء به درآمدهای نفتی و ارزناشی از آن میتوان بدون انکاء وسیع برتولید داخلی، موقتنا تجارت خارجی و داخلی را دنبال کرد، ولی این امر موقتی است. خود تجارت و سرمایه مالی بلانقطع حلقه‌های دورپیهائی را تکمیل میکنند. هرچه بحران تقلیل یابد، این حلقه‌ها کاملتر میگردد، پس امکان غلبه سود تجارت تحت شرایط سرمایه داری ایران مربوط به بحران اقتصادی- و نه فقط بحران داخلی بلکه در سطح جهانی امپریالیستی- نیفته است. رفع بحران دورپیمائی تمام سرمایه را به همراه خود خواهد آورد و سرمایه را بسمت سود متوسط برای همه رشته‌ها سوق میدهد. از اینجا مبرهن میگردد که چرا وابستگی با افزایش تجارت از میان نرفته و فقط بدان منجر میگردد که با ورشکستگی تولید داخلی و رکود در صنعت، تسمه‌های وابستگی همه‌جانبه و بطرز مستحكم‌تر و تنگتری به هنگام رونق به سرمایه مالی بسته شود. تجارت فقط اجازه میدهد تجدید تقسیم در حوزه نفوذ اقتصادی در رقابت میان امپریالیستها صورت گیرد. جای این امپریالیسم عمده را آن دیگری بگیرد. سوق دادن سرمایه‌ها به صنعت و تولید و غلبه سود صنعتی بر تجاري ، با توجه به خصائص سرمایه‌داری ایران ، آنچه را با رفع بحران تازه میتوان شاهد آن بود ، از هم اکنون با سرعت بیشتری عملی می‌سازد و یا اینکه کمک میکند تا تقسیم قبلی کم و بیش حفظ شود.

انتزاع اشکال گردش سرمایه و قراردادن آنها در مقابل هم، بمثابه روند کاملاً مجزا و با ماهیت متفاوت و متضاد. کاری که "علمای سرمایه" بویژه خمینی و منتظری و بهشتی مکررا در این سالها بدان مبادرت ورزیده و تجارت راه‌همچون امری ماوراء مناسبات طبقاتی و سرمایه‌داری میدانسته که سود حاصله از آن ربطی به سرمایه و استثمار ندارد. آنهم از جهت وابستگی اشان به سرمایه مالی تنها فریفتار بورژواشی ، فریبی کامل بودیرای آنکه توده‌ها را از مفهوم واقعی وابستگی اقتصادی دور کرده و آنها را در چهارچوب همین وابستگی به حمایت از این یا آن فراکسیون سرمایه‌داران بکشانند. درست در طی همین سالهای است که ایران به مرکز تجارت جهانی، منطقه‌ای فوق العاده پرسود تبدیل می‌شود، صدور کالاهای امپریالیستی شتاب می‌یابد و تجار و دولت با شور و هیجان ناگفتنی به تامین سود خود و امپریالیستها در این رابطه اشتغال می‌یابند.

ترکیب واردات بیشتر بسمت واردات مصرفی میرود و بالاخره رکود عظیم اقتصادی به بیکاری و بی خانمانی میلیونها نفر و بهره‌کشی و استثمار بی حدود حصر از میلیونها تن دیگر وابستگی و خانه‌خراibi میلیونها تولیدکننده خرد به سرمایه در شهر و ده منجر میشود. سیاست اقتصادی دو جناح بورژوازی به این مسائل کاری ندارد. آنهایه سود و غلبه سود خود می‌اندیشند و در این راه از امپریالیستها حمایت می‌طلبدند. درست بموازات سرکوب انقلاب، بخاک و خون کشانیدن بیکاران، تلاش جنبش انقلابی دهقانی و ملی، هرجناح به جانب این یا آن امپریالیسم روی می‌آورند و تقاضای مساعدت می‌کنند. هردو جناح بورژوازی که خود را مبارز راه "قطع وابستگی به امپریالیسم" قلمداد مینماید و منافع سرمایه‌دارانه‌اشان رادر وابستگی به سرمایه‌مالی - خواه تجارت، خواه تولید - بمثابه خواستی ضد امپریالیستی نعره می‌کشیدند، درست در این بحبوحه خون کارگران و زحمتکشان، دهقانان انقلابی و مردم مبارز کرد را که در نبرد واقعی علیه امپریالیسم، برعلیه ارتजاع جمهوری اسلامی می‌جنگیدند، توسط مزدوران و مدافعان رژیم بخاک کشیده میشد.

همان هیات حاکمه‌ای که انقلاب ایران را اینسان با کشتار پاسخ می‌گفت، در اینجا و آنجا، با این قراردادو آن قرارداد، بر هبری بازرگان - بنی صدر، یا بهشتی - خمینی و بطور یکسانی در پرتو اسلامی که از منافع هردو جناح دفاع می‌کرد، به کمک قراردادهای محرمانه، دعوت‌های آشکار وینهان، امتیازات کوچک و بزرگ اقتصادی - و نه فقط اقتصادی، همچنین سیاسی - که با امپریا لیستها امضا مینمودند، می‌کوشیدند تا "بیت‌المال" را حرast کرده باشند، "بیت‌المالی" که همانا "راس‌المال" بود. * این تقدیر ناگزیر هر دو جناح بورژوازی است و علیرغم هرگونه پوشش و ردائی که این خواسته‌ها بخود می‌گرفت، در ماهیتشان تغییری وارد نمی‌شد و نمی‌توانست بشود. سیاست اقتصادی هردو جناح بورژوازی ایران احیاء و بازسازی سرمایه‌داری وابسته ایران بود و در این راه از هرگونه کوشش اجتناب نمی‌کردند. آنها متحداً انقلاب را سرکوب نموده به صیانت پایه‌های اقتصادی - سیاسی این رژیم پرداختند ولی قادر نبودند از این بهره‌کشی و استثمار وحشیانه به یکسان سود ببرند، این بود

* - راس‌المال به زبان عربی یعنی سرمایه .

که با هم دچار اختلاف میشندند . جلادان جنبش انقلابی - دمکراتیک - خدامپریا - لیستی ایران ، در رابطه با سرمایه مالی هریک نفع خود را تعقیب مینمود واز اینراه با هم اختلاف پیدا میکردندتا جائیکه "کابینه اسلامی " باز رگان لازم شد از طرف حزب جمهوری "کابینه آمریکائی " خوانده شودو " ریاست جمهوری اسلامی " یک آمریکائی - فرانسوی خائن گردد و در پناه این ، تصفیه حسابهای فراکسیونی صورت پذیرد . ولی در عوض امپریالیسم آلمان و ژاپن که در موردشان لفظ امپریالیسم نیز به اکراه بیان میشود ، بیسابقه ترین منافع رادر ایران بدست آوردند .

۳-۵ مضمون عمومی این درگیریها

اکنون بیش از پایان دادن به این بخش در رساله حاضر مضمون عمومی درگیری های اقتصادی مطرحه در اینجا را باید جمعبندی کنیم .
مارکس مینویسد :

"هرچه سرمایه تجاری در مقایسه با سرمایه صنعتی بیشتر باشد، بهمان میزان نرخ سود سرمایه صنعتی کمتر میباشد و بالعکس . " (۳۲)

مارکس در توضیح علت چنین توزیع سودی اضافه میکند که "توزيع کل سود" ربطی به آنکه سرمایه در تولید سهام بوده است یانه، ندارد بلکه اساساً به "سهم" آن در کل سرمایه و "مقدارش" صورت میگیرد :

"برابر ایجاد نرخ سود عمومی، توزیع کل سود به سرمایه های مختلف نه به نسبتی که در تولیدش سهم هستند بلکه بر براساس سهمیه ای که از کل سرمایه دارا میباشند، یعنی به نسبت مقدار آن صورت میگیرد . " (۳۲)

بنابراین از لحاظ روند گردش سرمایه ، سرمایه تجاری سود خود را در کل سرمایه اجتماعی صرفنظر از محل دور پیمائی و چگونگی این دور پیمائی (پولی - تولیدی - تجارتی ؟ یعنی صرفنظر از شکل سرمایه (پول - سرمایه، کالا - سرمایه، سرمایه مولد) کسب مینماید . در ایران تولید سرمایه داری غلبه دارد و ارزش های

مبادله ای اساساً محصول تولید سرمایه‌داری هستند.

اما ایران کشوریست وابسته به امپریالیسم. سرمایه‌داری علاوه بر این نه فقط در چهارچوب سلطه تولید سرمایه‌داری بلکه همچنین در حلقه تجاری دور پیمائی سرمایه، در بازار جهانی عمل می‌کند. موقعیت بحران در سرمایه‌داری ایران، و رکود تولید و همچنین موقعیت سیاسی تجارت، به آنان امکان داد سریعاً حجم سرمایه‌تجاری و نرخ سود را افزایش دهد. تماس مستقیم با سیکل جهانی گردش کالاها که وابستگی اقتصادی ایران و ورود کالاهای امپریالیستی آنرا تسهیل مینماید، تبدیل پول - سرمایه به سرمایه تجاری (مسئله بانکها و اموال تجاری) غلبه سود تجاری بر صنعتی (مولد) را تا مدتی میسر می‌سازد. سود سرمایه‌داران مولد کاهش می‌باید و رقابت میان اشکال گوناگون سرمایه چنانکه دیدیم، تشدید می‌شود. یک نتیجه مستقیم این اوضاع هرچه بزرگ‌تر شدن سرمایه‌های تجاری متوسط است. تجار متوسطی که در سال ۵۷ به حاکمیت سیاسی دست یافتند در طی سالهای ۵۸، ۵۹، ۶۰ به تجار بزرگ با اتحادیه‌های نیرومند (شرکتهای توزیع)، با قدرت مالی (بانکهای قرض‌الحسنه) و امکانات دولتی فراوان تحول می‌یابد. بطوریکه مقدار وام‌های که آنها از بانکها گرفته‌اند و میزان خالص سود تجار در سالهای پس از ۵۷ عموماً فوق العاده عظیم است. این سود تقریباً تا یک سوم کل بودجه دولت نیز رسیده است! (۱۲۰ میلیارد تومان). تجار متوسط، بزرگ‌می‌شوند و همتاها کوچک‌تر خود را (متوسطی‌ن جدید) را بتدریج زیرفشار قرار میدهند. از اینجاست که گروهی از تجار غیر حزبی، وقتی امتیازات اعتباری و گمرکی خاص ایندسته تجار "بزرگ‌شونده" را مشاهده می‌کنند و رو به سوی بنی‌صدر می‌آورند و از "محدوشدن امتیازات بازار" یان و جلوگیری از اجحافات آنها و برنامه‌ریزی برای حمایت تولید داخلی" سخن می‌گویند. (۱۰) بر عکس بحران اقتصادی و رکود همین امتیاز "بزرگ‌شدن" را کمتر به لیبرالها میدهد: این پروسه می‌بایستی تنها پس از بحران یا در جریان خاتمه یافتن بحران شکل گیرد!

در نظرداشت یک نکته در اینجا ضروریست. حتی با احتساب درآمدهای کلان نفتی و توزیع آن از طریق بودجه دولتی و بانکها، تصور جامعه‌ای که تنها با مصرف، زندگی خود را می‌گذراند و فقط به یک تولید معین اتکا دارد (آن‌م

جامعه‌ای سرمایه‌داری (ب) معنی و پوج است. ایده جامعه مصرفی وابسته به امپریالیسم که در بخش یک همین رساله اشاره‌ای بدان کردیم، براین اعتقاد میباشد که سرمایه مالی بین‌المللی تنها در صورتی قادر به تحقق ارزش اضافی است که در کنار کشورهای پیشرفت‌های امپریالیستی عده زیادی کشورهای عقب افتاده و غیرسرمایه‌داری بمثابه بازار کالا موجود باشد. (۳۲) مطابق این دیدگاه تحقق ارزش اضافی در کشور متروپل ناممکن است و بهمین سبب امپریا لیستها کشورهای عقب افتاده را که عمدتاً فئودالی یا غیرفئودالی هستند و یا در آنها مناسبات و تولید خرد غلبه دارد، را حفظ میکنند. صرفنظر از خطای تئوریک و دیدگاه خرد بورژوازی حاکم براین نظریه که مارکس و لنین قبل از آنرا به نقد کشیده‌اند (۳۴)، واقعیت نیز خلاف آنرا نشان داده که امروزه در کنار کشورهای متروپل امپریالیستی عده زیادی کشورهای وابسته و آنهم سرمایه‌داری وابسته قراردارند که از طریق پیوندان به بازار جهانی و روندد دور پیمایی تمام سرمایه امپریالیستی در انقیاد سرمایه مالی قرار گرفته‌اند.

سرمایه مالی خود در بسط سرمایه‌داری این نواحی و بویژه در پروسه بدوی انباشت نقش مهمی ایفا نموده است. بعلاوه در شرایط کنونی نیز در متن همین سرمایه‌داری استنکه نه به تحقق ارزش اضافه بلکه به تحمیل مافوق سود مشغول میباشد. از این حقیقت که رشد ناموزونی سرمایه‌داری جهانی و رقابت امپریالیستی موجب رشد ناموزونی سرمایه‌داری در نقاط گوناگون جهان میگردد و تناسب میان کشاورزی و صنعت روزبروز بیشتر بهم میخورد، نتیجه بدست نمی‌آید که سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه "سرمایه‌داری" نبوده بلکه یک سلسله روابط "صوری" سرمایه‌داری است.

بحran اقتصادی در ایران ماهیت غیرسرمایه‌داری و "پوشالی" مناسبات کنونی را بر ملانکرده بعکس قانونمندیهای جامعه‌ای سرمایه‌داری که با شکل ویژه خود برایان حاکمند را آشکار ساخت. سرمایه تجارتی تنها سلطه خود را از لحاظ نرخ سود بطریقی که گفتیم و تحت اوضاع بحران اقتصادی دنبال میکند. نه سرمایه‌داری "تجارت" محض است و نه سرمایه‌مالی فقط "تاجر" است. این پروسه جنبه کاملانسبی و موقتی دارد. با ایجاد زمینه مساعد جهت سرمایه‌گذاری صنعتی و تقویت حمایت دولتی از این بخش اقتصاد و افزایش سهم آن

در توزیع عمومی سود سرمایه خودبخود والبته با تحمل خسارات و زیان‌های بسیار عظیم از جانب توده‌های کارگر و زحمتکش، بیکاری و فقر و مسکن نعمتی و از میان رفتن ثروت‌های اجتماعی دو باره سرمایه‌ها به جهت تولید سمت‌گیری خواهند نمود و باشتات بسیار سرمایه‌گذاری مولد (اعماز داخلی و با خارجی) سرعت می‌گیرد. آیا در هیچ جامعه سرمایه‌داری دیگر بحران جز در این اشکال خود را نشان داده است؟ تنها تفاوتی که در اینجا وجود دارد تشدید بحران و تداوی آن تحت شرایط وابستگی اقتصادی ایران می‌باشد و لاغیر.

نه غلبه سود تجاری، سرمایه‌داری ایران را بودمی‌کند و نه آنرا از قید وابستگی میرهاند! و نه درگیری "ضدآمریکائی" حزب به‌اندازه ذره‌ای به منافع سرمایه‌مالی به معنی واقعی کلمه ضربه زده و یا مربوط است.

بحث و بررسی ما در این بخش آشکار ساخت که ماهیت احزاب حاکم در جمهوری اسلامی از چه قرار بوده است. مادیدیم که چگونه نقطه نظرات اپورتونیستی مبنی بر خرد بورژوازی بودن حزب جمهوری و یا مaurae طبقات بودن آن و عدم نمایندگی اش از منافع (فراسیونی از) بورژوازی در تقابل با واقعیت بی‌اعتبار می‌شوند. مادیدیم که ماهیت دولت و رقابت بر سر تسلط بر ماشین دولتی میان احزاب بورژوازی چه رابطه‌ای باهم دارند.

احزاب بورژوازی صرف نظر از آنکه چه نامی بروی خود گذاشته باشند و کدام کلام را تکرار کنند، در اساسی ترین مسائل متحدو یکدست اند. آنها همگی ضدانه لاب کارگران، دهقانان و زحمتکشان ایرانند، هر چند در مقابل رقیب به حربه "آزادی" "مردم" و "انقلاب" توسل جویند، هر چند خود را ضد امپریالیست و خواهان "استقلال" جاذب نند، بجز منافع سرمایه و امپریالیسم از هیچ چیزی دفاع نمی‌کنند و اختلافات درونی آنها در له اینکه چه کسی چقدر باید بحیث بزنند کوچکترین ارتباطی با مصالح انقلاب نداشته و اتحاد آنان را بمنابع از ضدانه لاب هیچ لطمہ‌ای وارد نمی‌سازد. اینست نخستین درس جنبش انقلابی ۶۰ - ۱۳۵۷.

همه احزاب رویزیونیست که در فاصله مورد بحث ما از خمینی و حزب‌شی‌ا از لیبرال‌ها دفاع می‌کردند، تمامی حقایق مذکور را کمان و پرده‌پوشی مینمودند. رویزیونیست‌های خروش‌چفی به‌امید آنکه رقابت امپریالیستی، جمهوری اسلامی را بسمت وابستگی به شوروی سوق دهد، آنرا تقدیس کرده و بائزوری ارتجاعی

"راه رشدگیر سرمایه داری" همه جنایات و سرکوبهای انقلاب را موجه ساخته و خمینی را یک دمکرات - ضاد امپریالیست جامیز زند - خروش چفیسته زیر ناما "دفاع از انقلاب" دفاع از حاکمیت جمهوری اسلامی را تئوریزه مینمودند و حاکمیت را که درست بر ضد قیام بوجود آمد، "محصول" قیام خونین و شکست - خوردده بهمن میخوانند. آنها دو جناح بورژوازی را با تفسیری واژگونه از سیاستهایشان، یکی انقلاب (حزب جمهوری - تجار) و دیگری خدا انقلابی (لیبرالها - سرمایه مولد) قلمداد می‌ساختند و ماشین دولتی "رامیان آنها تقسیم مینمودند، زیرا سیاست بسط تجارت در سال ۱۹۵۸ به بعد که حزب دنبال میکرد نقش سویا امپریالیسم شوروی را، اگرچه پس از آلمان و ژاپن و ۰۰۰۰۰ تا حدی بمنابع شریک اقتصادی خارجی ایران افزایش بخشد. کارشان به جائی رسید که وقتی لیبرالها در منازعه خودناگزیر شدن بودند "شکنجه" در کشور اعتراف کنند، حزب توده هم‌مدا با حزب جمهوری فریاد برد: "این شایعه ضد انقلاب و آمریکا بر علیه جمهوری اسلامی است، شکنجه یک شایعه است: شایعه شکنجه!" دشمنی حزب توده و سپس سویا با انقلاب ایران بدین گونه شکل تئوریک خاصی می‌بیافتد که به نفع و رد مبارزه انقلابی طبقاتی و رد ماهیت طبقاتی دولت در جامعه سرمایه داری منجر می‌شود. عین همین استدلال و توجیهات را "نمایندگان جهانیها" لیکن در دفاع از لیبرالها ارائه میدادند. آنها لیبرالها را نمایندگان بورژوازی انقلابی و شرایط ایران را مطابق دوران اول تکامل سرمایه داری در نظر گرفته و مروج انقلابیگری لیبرالها آنهم در عصر امپریالیسم بودند. مضمون واقعی این "انقلابیگری" را دفاع از جناح‌های امپریالیستی آمریکا - ژاپن - اروپا در مقابل سویا امپریالیسم تشکیل می‌دهد. جبهه اتحاد خلق رویزیونیستهای خروش چفی در نزد سه جهانیها به اتحاد اسلام انقلابی - ملی گرایی متوفی و کمونیسم! تبدیل می‌شود، جبهه‌ای ارتجاعی که بورژوازی سازمان میدارد.

رویزیونیستها چه از جبهت نظری و چه عملی هر آنچه توanstند برای خدمت به امپریالیسم و ارتجاع از خود بروزدادند و بر علیه کمونیستها، طبقه کارگران انقلاب وارد ستادهای تبلیغاتی - ترویجی و پلیسی و سرکوب رژیم شدند.

کنار گذاشتن لیبرالها، این روند را تغییر نداده بلکه تحریم و تشدید کرد. حزب رنجبران به زائد ناجیز متعلق "جبهه لیبرالها" و حزب توده - اکثریت بهارگان

رسمی جاسوسی و توجیه جمهوری اسلامی تبدیل گردید. برای پرولتاریائی کمونیست این حقایق باید برای همیشه روشن کرده باشد که میان جریانات اپورتونیستی و ضدانقلاب بورژوازی رابطه تنگاتنگ وجوددار دو ما هیت سیاستی آنها، علیرغم اشکال ویژه شان با بورژوازی یگانه است. آن "انترناسیونالیسمی" که این احزاب دنبال میکردند بجز "انترناسیونال امپریالیستی" "دشمنان پرولتاریا و انقلاب در اتحاد با این یا آن امپریالیسم چیز دیگری نبود. اینست درس دیگری که پرولتاریای ایران از جنبش ۶۰ - ۵۷ می آموزد. رویزیونیستها دشمنان حقیقی طبقه کارگر میباشند.

بهمان میزان که اپورتونیسم در صوفه جنبش کمونیستی - کارگری تاثیر کرد و تئوریهای ارتقایی - اپورتونیستی که علی الخصوص بانفوذ وسیع خرد بورژوازی در جنبش کارگری، بدان راه میبیافت، این جنبش راضربه پذیرتر و در برابر بورژوازی ضدانقلابی دچار نوسانات اپورتونیستی میگردید و آمادگی خود را در مقابله انقلابی و پیگیری کمونیستی از دست میداد، بنحوی که پس از بروز جنگ ارتقایی، جنبش کمونیستی با گرایشات نیرومند رویزیونیستی و دفاع طلبانه شوونیستی در درون خود روبرو شد. گرایشاتی که سپس به انحلال طلبی آشکار تبارز یافتند و آمادگی آنرا در ادامه منظم نبرد و عقب نشینی حساب شده و تجدید سازمان انقلابی بكلی زائد نمودند. پرولتاریای کمونیست از اینجا به اهمیت نفوذ تزلزلات بورژوازی در صوفه طبقه و سازمانهای سیاسی کمونیستی آن و اثرات اجتناب ناپذیر این نفوذ بر انحراف و شکست جنبش و درنتیجه ضرورت دائمی مبارزه با چنین جریانات و گرایشاتی پی میبرد، پرولتاریا برای تامین وحدت مادی و معنوی خویش که شرط ضروری و مقدماتی انقلاب پیروزمند وی میباشد، برای مبارزه در راه انقلاب اجتماعی باید بر علیه کلیه جریانات و گرایشات اپورتونیستی قاطعانه و بی رحمانه مبارزه کند، بدون چنین مبارزه ای سخنی از پیروزی پرولتاریا در بین نمیتواند باشد. مبارزه علیه امپریالیسم و ارتقای از مبارزه علیه اپورتونیسم در هر شکل و شمايل و در هر درجه ای از بروز آن انفکاک ناپذیر است. اینست درس دیگری که انقلاب با برهانی قاطع میآموزد. اما حقیقت دیگری که پرولتاریای انقلابی در این فاصله با آن مواجه بود، سقوط

پله به پله سازمانها و رهبران خرده بورژوازی بدامان بورژوازی است . سقوطی که بالتبه با سرعتی فوق العاده صورت گرفت . هر واقعه سیاسی پراهمیتی سازمان های خرده بورژوازی را که متوجهانه جمهوری اسلامی را نماینده انقلاب بامحص ول آن میدانستند و برایش همچون جزئی از " خلق " پتانسیل و توانائی مبارزه ضد امپریالیستی قائل بودند به دست کشیدن از آرمان های نیمبندشان کشانید . فدائیان خلق بالاخره تحت همین پرسه دچار انشعاب گردیدندو " اقلیت " از موضع " دمکراسی خرده بورژوازی " اکثریت را ترک گفت . حال آنکه مجاهدین به جاده همکاری و همدستی با لیبرالیست افتادند و " دمکراسی اسلامی " قبله آمال آنها گشت . تا آنجاکه مربوط به تکامل تاریخی این سازمانها میشود، هردو به وابستگان بورژوازی مبدل شدند .

پوپولیسم نیم بند در ایران به لیبرالیسم میان پوسیده و ارجاعی پیوست و بزرگ ترین خیانت را به امر انقلاب و حتی خود توده های خرده بورژوازی شهری عملی ساخت . تنها دمکراسی انقلابی کارگری، جمهوری دمکراتیک انقلابی کارگران، دهقانان و زحمتکشان ایران پاسخ گوی خواست انقلاب در مرحله کنونی است . سازمانهای خرده بورژوازی در راه این دمکراسی جز خیانت و ننگ برای خود باقی نگذاشته اند . اینست درس عمدۀ دیگر دوران انقلابی ۶۰ - ۵۷ . تنها پرولتاریا، پرولتاریائی که در راه انقلاب اجتماعی میجنگد، که مفوف و آمال خوبی ش را آشکارا از کلیه احزاب دیگر متمایز میکند و مدافعان دمکراسی انقلابی و دارای بزرگترین منافع در انهدام قطعی نظام کهن است ، قادر میباشد انقلاب دمکراتیک را در ایران بدون هیچگونه گذشت و امتیاز و سازش نسبت به بورژوازی و امپریالیسم، تحت رهبری حزب کمونیست پیروزمندانه متحقق سازد . تنها کمونیستها هستند که قادرند با متحدو مشکل کردن طبقه کارگر در راه انقلاب اجتماعی و در حزب مستقل سیاسی خویش وسیعاً دمکراسی انقلابی را در میان دهقانان و توده های خرده بورژوازی نافذ سازند و توده ها را از زیر بار لیبرالیسم که سازمانهای خرده - بورژوازی اشاعه میدهند، برهانند و به راه انقلابی سوق دهند، راهی که در آن هیچ مماثلت و سازش باشد انقلاب وجود ندارد . پرولتاریا فقط در سایه آن میتواند انقلاب را پیروزمندانه به پیش برداش که اردوگاه دمکراسی انقلابی، طبقه کارگر، دهقانان و توده های خرده بورژوازی را نه فقط بر علیه جمهوری اسلامی وارکان اساسی

آن بسیج و متحد سازد و مبارزه آنان را از پراکنده‌گی برهاندو در کل واحدی بر علیه ارجاع هدایت کند که پابپای این بالیبرالیسم ضد انقلابی و دمکراسی ناپیگیر خود غرضانه‌ای که سازمانهای خردۀ بورژوازی فراراه خود دارند، بستیزد.

بدین منظور پرولتاریا نیازمند حزب مستقل و نیر و مند خویش، حزب کمونیست می‌باشد، حزبی که وجود آن نه فقط شرط لازم انقلاب اجتماعی بلکه شرط پیروزی پرولتاریا و رهبری وی در انقلاب دمکراتیک است. ضعف بزرگی که بنایه آنچه گفتیم در دوران ۶۰ - ۵۷ کمونیستها نتوانستند آنرا مرتفع سازند، عدم وجود برنامه واحد تاکتیک واحد کمونیستی، شرط مقدماتی سازمان واحد پرولتاری - کمونیستی می‌باشد. برنامه‌ای که محصول مبارزه آشتبانی ناپذیر علیه اپورتونیسم و دمکراتیسم خردۀ بورژوازی است. اینست درس بزرگ جنبش انقلابی ۶۰ - ۵۷.

فقط روشن بودن خطوط اصلی، اهداف فوری و نهائی پرولتاریا در انقلاب و اتخاذ تاکتیک‌های کمونیستی، اتحاد پرولتاریا در حزب کمونیست می‌تواند مبارزه قاطعانه بر علیه اپورتونیسم و لیبرالیسم که سدراء انقلاب، بر علیه بورژوازی و امپریا - لیسم اند، میسر سازد.

اگر جنبش انقلابی ۶۰ - ۵۶ برای پرولتاریا پیش درآمد مبارزه قطعی و انقلابی - اش علیه بورژوازی و امپریالیسم بود، جنبش ۶۰ - ۵۷ پیش درآمد و آموزش عمیق تر همین مبارزه و در حکم شناخت کم و بیش همه جانبه مبارزه‌اش، حزب و آرمان هایش بحساب می‌آید: قدم بعدی پرولتاریا باید همه این تجربیات را بنحو جمع‌بندی شده‌ای در عمل، یعنی در جنبش انقلابی ملکه راه خوبش قرار دهد. او رهبر انقلاب خواهد بود، هرگاه در سهای انقلاب را در عمل بکار بندد.

*

*

*

" فهرست مفایع "

- ۱- هیجدهم بروم، ناپلئون سوم - کارل مارکس .
- ۲- برای اطلاع بیشتر ر.ك . " درباره مسئله یهود " - کارل مارکس .
- ۳- دولت و انقلاب - لینین .
- ۴- امپریالیسم بمثابه ۰۰۰ - لینین .
- ۵- آنتی دورینگ - انگلیس .
- ۶- خطر فلاتکت و راه مبارزه با آن - لینین .
- ۷- ر.ك . رزنده‌گان شماره ۱ ضمیمه .
- ۸- نقد حقوق هگل ، مقدمه - کارل مارکس .
- ۹- مناسبات طبقات و احزاب با مذهب و کلیسا - لینین .
- ۱۰- ماهیت طبقاتی حزب جمهوری اسلامی ایران، جلد ۲ - سازمان رزم ۰۰۰ .
- ۱۱- ر.ك . رزنده‌گان شماره ۱ ضمیمه .
- ۱۲- پرنسیپ‌های کنفرانس وحدت تمام‌ماهکسیستی - لینینیستی بودند . این پرنسیپ‌ها اما در یک برنامه منسجم کمونیستی متجلی نشدند . اختلافاتی فی‌ما بین سازمانها و گروه‌های جنبش کمونیستی بتدریج اهمیت اساسی تری یافتند و کنفرانس از هم پاشید . عمدت‌ترین پرنسیپ‌های کنفرانس وحدت از اینقرار بودند : قبول م - ل ، ضرورت حزب کمونیست ، رد خروشچفیسم ، سه جهان ، تیتوئیسم و ۰۰۰ ، ضرورت انقلاب در رهبری پرولتاریا ، جمهوری دمکراتیک خلق در ایران . . .
- ما در جای دیگری بنحو کامل به کنفرانس وحدت وعلت پاشیدگی آن خواهیم پرداخت . خواننده توجه دارد که نوشته حاضر اساساً معطوف به مبارزه طبقاتی بوده و در اینراه اشارات و بررسی‌ها عمدتاً بر مسائل اساسی بنحو فشرده متمرکز است .
- ۱۳- ر.ك . مقاله مشهور سوچ که در آستانه قیام زیرعنوان وظایف پیش‌آهنگان پرولتاریا نشیرافت .
- ۱۴- ر.ك . رساله م . عسکری زاده ، از پایه‌گذاران مجاهدین خلق پیرامون دیدگاه‌های اقتصادی مجاهدین .
- ۱۵- اشاره به اعلامیه مشهور سوچ که در اوج سرکوب خلق کرد مندرساخت و

- در آن سلامتی خمینی را که بیمار و بستری بود "خواهان" شد، از چه کسی؟ آیا از طبیبان یا از خدا؟ سلامتی امام را خواهانیم!
- ۱۶ - س. مج در کار شماره ۵۶، کمونیستها را علناً "ارتجاعی" و "عامل و وابسته آمریکا" میخواند.
- ۱۷ - برای این منظور ر.مک. بیانیه و اعلامیه‌های رزمندگان آزادی طبقه‌کارگر (تهران و خوزستان) درباره رفراندم و همچنین بیانیه‌های سازمان پیکار و دیگر گروههای کمونیست که این رفراندوم را تحریم نمودند.
- ۱۸ - ر.مک. انگلیس - (منشاء خانواده، دولت و مالکیت خصوصی) و لنسن (کاریکاتوری از مارکسیسم).
- ۱۹ - تزهای مربوط به مجلس موسسان - لنسن.
- ۲۰ - درس‌های انقلاب - لنسن.
- ۲۱ - "دفعیه" در دادگاه رضاخان - دکتر تقی ارانی.
- ۲۲ - مانیفست حزب کمونیست - مارکس و انگلیس.
- ۲۳ - مفهوم خانواده در اسلام - نقل از مسائل جمهوری اسلامی، شماره ۴۰ (اسفند ماه ۱۳۶۲).
- ۲۴ - رهبران س. مج و بهشتی (دبیر کل حزب جمهوری اسلامی) طی نشستی در سال ۱۳۵۹ پیش از جنگ ضم تائید حزب جمهوری و سیاست آن قول دادند که در "خط انقلاب و امام" حرکت کنند بهشتی ضم تحسین آنان و ارائه رهنمودهای توصیه نمود: "اینرا باید در عملتان نشان دهید!" ر.مک. مذاکره کمیته مرکزی س. مج با بهشتی، منتشره در روزنامه جمهوری اسلامی.
- ۲۵ - ر.مک. بیانیه رزمندگان آزادی طبقه‌کارگر پیرامون جنگ ایران و عراق، نشريه رزمندگان، دوره جدید، شماره ۱.
- ۲۶ - رفسنجانی پس از درهم کوبیدن آبادان توسط عراق و پس از حمله عراق به خوزستان نتوانست اجتناب نماید و از ذکر این حقیقت بپرهیزد او گفت: اگر عراق به آبادان حمله نمیکرد، دیر یا زود ما میبايست این کار را میکردیم. عراق کار ما را ساده‌تر نمود! این نکته را بخصوص خوبست آن نازک اندیشان فیلسوف مآبی بدانند که هنگام سخن گفتن راجع به تاکتیک‌های اپورتونیستی خود در قبال جنگ ایران و عراق از بورژوازی طلب میکنند: "بمب" هایش را

بر سر کارگران نریزد! بلکه بر سر خودش! بریزد! بی آنکه طبع ظرف این نازکاندیشان اکنون مورد نظر ما باشد، خوبست نقل قول کامل یکی از آنها را در اینجا ذکر کنیم: "سرمایه‌داران بمب‌هایتان را سرخودتان بریزید نه بر سر کارگران" ۱-۰۴۰-۰.

۲۷- در پس جنگ بسیار سازمانهای اپورتونیستی خروشچفی که عراق را در راه رشد غیر سرمایه‌داری، ضد امپریالیستی - انقلابی و "متعدد سوسیالیسم" و شوروی مینمودند، ناگهان عراق را متمایل براست و آمریکائی توصیف نمودند. حال آنکه کشور عراق اکنون نیز وابسته به شوروی و تحت نفوذ شدیداً سیاسی آن قرار دارد. منظور از این تحریف رویزیونبستها آشکار و واضح است.

۲۸- "مذاکرات مجلس درباره گروگانها" ، بخصوص سخنرانی منتظری نماینده مجلس مطالعه شود.

۲۹- آخرین شعارهای مجاهدین "بنی صدر! بنی صدر! در سنگر قانونی مقاومت!" مقاومت! "این شعار در ۳۰ خرداد داده می‌شد.

۳۰- رجائی میگوید "من یک مقلد امام هستم و توضیح میدهد که منظور وی از تقليد، تقليد بمعنی عام کلمه است. او میتوانست همه چیز را ساده‌تر بیان داشته و بگوید" من یک دست نشانده گوش بفرمان شاه هستم". تنها چنین کسی شایسته مقام رئیس جمهوری در اسلام است.

۳۱- نقل بمعنی، مسعود رجوی، جمع‌بندی یک‌ساله. همچنین موسی خبابانی در سخنرانی خود پیرامون جمع‌بندی عملیات میلیشیا در سال ۶۰ از نکر این نکته غفلت نکرده است.

۳۲- کاپیتال، جلد ۳- کارل مارکس.

۳۳- ر.م. رمان‌تی‌سیسم اقتصادی- لینین. این نظریه کم و بیش توسط سه- جهانیها و رویزیونیست‌های خروشچفی در ایران تبلیغ شده است. امروزه تا حدی "اقلیت" نیز نداهای مشابهی سرمیدهد، ر.م. بولتن شماره ۷ مبارزه ایدئولوژیک س.ج.

۳۴- ر.م. سیسمون-دی. تئوریهای ارزش اضافه- کارل مارکس، نقد مارکس از نظرات

*

*

*